انتشارات دانشگاه طهران
۴۳۵

السعادة والإسعاد

فی السیرة الإنسانیّة

تألیف

ابی الحسن ابن ابی ذرّ

وهو محمّد بن یوسف العامری النیسابوری

المتوفّی سنة ۳۸۱

بانضمام مقدّمه و فهارس

بکتابت و مباشرت

مُجتبی مینوی

استاد دانشگاه طهران

در شهر ویسبادن در آلمان بطبع رسید

۱۳۳۶ هجری شمسی

UNIVERSITY OF TEHRAN
PUBLICATIONS
No. 435

THE MAHDAVI FUND
SERIES
No. 5

AS-SAʿĀDAH WA'L-ISʿĀD

(ON SEEKING AND CAUSING HAPPINESS)

WRITTEN BY

ABŪ'L-ḤASAN MUḤAMMAD AL-ʿĀMIRĪ
OF NĒSHĀBŪR
(† 992 A.D.)

FACSIMILE OF THE COPY
PREPARED BY

MOJTABA MINOVI
PROFESSOR IN TEHRAN UNIVERSITY

MANUFACTURED BY FRANZ STEINER VERLAG
WIESBADEN, 1957–8

السعادة والإسعاد في السيرة الإنسانية

انتشارات دانشگاه طهران
۴۳۵

هدیهٔ دکتر یحیی مهدوی بدانشگاه
۵

السعادة والإسعاد

فی السیرة الإنسانیة

تالیف

ابی الحسن ابن ابی ذر

وهو محمد بن یوسف العامری النیسابوری

المتوفی سنة ۳۸۱

بانضمام مقدمه و فهارس

بکتابت و مباشرت

مجتبی مینوی

استاد دانشگاه طهران

در شهر ویسبادن در آلمان بطبع رسید

۱۳۳۶ هجری شمسی

انتشارات دانشگاه

از محل هدیهٔ دکتر یحیی مهدوی:

فهرست

محل فروش : دبیرخانهٔ دانشگاه و کتابفروشیهای دیگر

مقدّمه

ارسطوطالس پس‌ازانکه انواع مقاصدو غایات انسانیرا در زندگانی اینجهانی از مدّ نظر گذرانیده‌و آنهارا شایستهٔ این ندانسته بود که مقصودو مقصد فیلسوف باشد یك منظور اعلی‌و کمال مطلوب ازبرای حکیم‌و فیلسوف مقرّر کرده بود که عبارت باشد از کسب سعادت ازبرای خود و دیگران. بنای کتاب اخلاق او براین فکرو مرام‌است که انسان‌را چگونه میتوان خوشبخت‌و خوشحال کرد. همهٔ مقاصد دیگر انسان ، بعقیدهٔ او ، ازبرای فایده‌و مراد دیگری‌است که ازانها عاید تواند شد ، و سعید بودن یگانه مقصودیست که بذاته مطلوبست.

کتاب السّعادة والإسعاد که در این مجلّد تقدیم میشود مشتمل بر اصول اخلاق‌و تدابیر عملی‌است که در حیات دنیا ازبرای سعید شدن‌و سعید کردن ضروری شناخته شده‌است. این اصول‌و تدابیررا مؤلّف کتاب از ترجمه‌های عربی مؤلّفات افلاطون‌و ارسطوو سایر فلاسفهٔ یونان استخراج کرده‌و با نکات‌و تعلیمات‌و اندرزهاو دستورهاو حکایاتی که در کتب ایران‌و هندو عرب یافته‌است‌و مناسب‌و مؤیّد گفته‌های یونانیان تشخیص داده‌است در آمیخته‌و کتابی در سیرت‌و اخلاق انسانی‌و قوانین سیاست‌و اصول تربیت‌و تدبیر منزل ازان ترتیب داده‌است. اغلب کتبی که مأخذ مؤلّف بوده ، مخصوصاً ترجمه‌های کتابهای یونانی که در دسترس حکمای اسلام بوده‌است ، از میان رفته‌و فقط از راه تألیفاتی شبیه باین کتابست که ما میتوانیم بدانیم اهل فلسفه‌و حکمت در عالم اسلامی از چه مآخذو منابعی حاصل فکرو تعمّق فلاسفهٔ قدیم یونان‌را شناخته‌و اقتباس کرده‌و مبنای اندیشهاو نوشتهای خود ساخته‌اند.

مؤلّف این کتاب ابوالحسن محمّد العامری در سالهای مابین وفات فارابی‌و ظهور ابن سینا مقام ریاست فیلسوفان مسلمان‌را داشته‌است‌و در توفیق فلسفهٔ یونانی با شریعت اسلامی جهد وافی مبذول داشته‌و کتب فراوان

در مواضیع فلسفی تألیف کرده بوده‌است. شرح احوال‌و فهرست کتابهای اورا این بنده بتفصیل در قسم دوّم از سلسلهٔ مقالات خود تحت عنوان «از خزاین ترکیّه» بیان کرده‌است[(۱)] واینجا مختصری ازان ایراد میکند.

پدر مؤلّف به ابو ذرّ یوسف مسمّی بوده‌است، وبدین سبب غالباً خودرا بکنیهٔ ابوالحسن ابن ابی‌ذرّ نام میبرد. منشأو موطن او شهر نیشابور بوده‌است‌و برای تحصیل‌و تعلّم‌و استفاده‌و بحث‌و تدریس به اهمّ بلاد اسلامی مسافرت کرده‌است. نزد ابو زید احمدبن سهل بلخی درس خوانده، با ابو الفضل ابن العمیدو ابو الفتح ابن العمیدو ابوالحسین عتبی‌و ابوسعید سیرافی‌و ابو النّضر نفیس‌و ابوسلیمان منطقی سجستانی‌و ابوحیّان توحیدی‌و ابوعلی مسکویه مصاحبت‌و معاشرت داشته، با صوفیّه محشور بوده‌و تصوّف‌را دوست میداشته‌و درآن باب کتابی تألیف کرده بوده‌است، ابوبکر کلابادی صاحب کتاب التّعرّف که یك سال قبل از او فوت شد از او دوبار نقل مطلب کرده، و ابو حیّان توحیدی در تألیفات خود، از آن جمله در مقابسات‌و الإمتاع والمؤانسه‌و اخلاق الوزیرین، کراراً اورا ذکر کرده‌و مبلغی از آراء و اقوال اورا آورده‌است. وفات او در روز ۲۷ ماه شوّال ۳۸۱ هجری قمری بوده، وچون استاد او ابوزید بلخی در ۳۲۲ درگذشته بوده‌و او قریب به شصت سال بعد از آن تاریخ زنده بوده‌است میتوان یقین داشت که بسنّ کمال پیری‌و پختگی رسیده بوده‌است.

قبل از سنهٔ ۳۶۰ هجری یك بار از نیشابور به ری‌و بغداد سفر کرده بوده، بار دیگر در سال ۳۶٤ بهمراهی ابوالفتح ابن‌العمید وارد بغداد شده بوده، و مدّت پنج سال از عمر خویش‌را نیز در شهر ری گذرانیده، و در سال ۳۷۰ باز در نشابور بوده‌و در سال ۳۷۵ در بخارا بختم تألیف یکی از کتب مشهور خویش موفّق شده‌است.

در سال ۳۶٤ در بغداد که بوده‌است با ابوسعید سیرافی نحوی مناظره‌ای کرده‌است که مایهٔ سر شکستگی خود او شده‌است[(۲)] ولی از این مورد گذشته آنچه در بارهٔ او نقل می‌کنند حاکی از نیکی سیرت‌و کثرت تفکّرو قدرت بر کلام‌و قوّت طریقهٔ اوست، هرچند که بواسطهٔ خشکی‌و خشونت طبع‌و تندی اخلاق که داشته‌است مردم‌را از خود نفرت می‌داده‌است. مع هذا تأثیر او در ذهن معاصرینش بسیار قوی بوده‌و

---

(۱) مجلّهٔ دانشکدهٔ ادبیّات طهران شمارهٔ ۳ سال چهارم ص ۵۹ — ۸۳ دیده شود.

(۲) این بر حسب روایتی‌است که یاقوت در معجم‌الأدباء از قول ابوحیّان توحیدی آورده‌است.

باعتقاد عموم ایشان یکی از حکمای بزرگ بشمار میرفته‌است، چنانکه توحیدی در کتاب المقابسات، و ابوعلی مسکویه در جاویذان خرذ (که تحت عنوان الحکمة الخالده بطبع رسیده)، مبلغ زیادی از آراءو اقوال‌و حکمتهای اورا نقل کرده‌اند، و ابوسلیمان منطق سجستانی در کتاب صوان الحکمة (که منتخب آن موجوداست) از سیرت اوو عقایدش شرح مفصّل آورده‌است. فقط ابن سیناست که چون کسی غیر از شخص خودرا نمی‌پسندیده‌است‌و جز ابونصر فارابی‌و ابوالحسن عامری کسی‌را لایق ذکر نمی‌دیده، فارابی‌را ناچار بفضل‌و کمال ستوده‌است‌و عامری‌را بلفظی خشن یاد کرده‌است.

اینجا باید اشاره کرد که ابن أبی اُصیبعة در عیون‌الأنباء (ج ۲ ص ۲۰) در ضمن تألیفات ابوعلی ابن سینا ذکر از کتابی می‌کند بنام «اجوبة سؤالات سأله عنها ابوالحسن العامری وهی اربعة عشرة مسألة»؛ و نیز دریک نسخهٔ خطّی محفوظ در کتبخانهٔ راغب پاشا (مجموعهٔ ۱٤٦١، رسالهٔ ۲۸) صورت مجالس مناظرهٔ هفتگانه‌ای مضبوطست که بین شیخ ابوعلی سیناو الشیخ العامری واقع شده‌است. ولی چون عامری ما در ۳۸۱ فوت شده‌و ابن سینا در آن زمان یازده سال بیشتر نداشته‌است این دو رساله‌را نمی توان مربوط به ابن سینا و این ابوالحسن عامری دانست.

از مصنّفات عامری هشت یا نه کتاب‌و رساله امروز موجودو معروفست که هفت تا از آنها مسلّماً از اوست؛ و اسامی چهارده کتاب‌و رسالهٔ دیگر از آثار خامهٔ او در کتب مذکوراست که من همه‌را با ذکر منابع در مقالهٔ سابق الذّکر خویش قید کرده‌ام، و اینجا فقط رسائل‌و کتب موجود اورا ذکر میکنم:

۱) القول فی الإبصار والمبصر، نسخه‌اش در کتبخانهٔ احمد تیمور پاشا در دارالکتب المصریّة هست بشمارهٔ حکمت ۹۸. در اوّلش گوید: وقفتُ . . . علی ما حکیتَه من اهتمامك لتعرُف ادراك حاسّة البصر لمبصراته والتّمییز بین ما یتّصل به من محسوساته . . . کتابیست در ۲۲ صفحه مورّخ ۱۲۲۳ که از روی نسخه‌ای مورّخ ۵۹۲ کتابت شده‌است.

۲) الإعلام بمناقب الإسلام، در مجموعهٔ شمارهٔ ۱٤٦۳ راغب پاشا موجوداست‌و ۲۸ ورقست مورّخ بسال ۵۲۵. این‌را بنام «الشّیخ الفاضل الرّئیس ابونصر» نوشته «مشتملٌ علی جمل ما اختصّ به الإسلام من المناقب العلیّة . . .»

۳) الأمد علی الأبد، در کتبخانهٔ سلیمانیّه در قسم سرویلی در مجموعهٔ شمارهٔ ۱۷۹ موجوداست‌و ۳٤ ورق است‌و در آخر کتاب آمده‌است که «فرغ من تصنیفه ببخارا فی شهور سنة خمس وسبعین وثلثمأیة». موضوع آن تاریخ فلسفه‌است.

۴) انقاذ البشر من الجبر والقدر، در کتابخانهٔ اونیورسیتهٔ پرینستن موجوداست (فهرست فیلیپ حتّی شمارهٔ ۲۱۶۳) و ۲۵ صفحه‌است. در اوّلش گوید: وقفتُ ادام الله سلامتك علی‌ما شکوته من ازدحام الشُبه علیك فی شأن الأفعال الإنسانیّة الّتی ینطلق علیها الأمر والنّهی ویوصف بالخیر والشّر . . . . این نسخه‌و نسخهٔ التّقریر (شمارهٔ ۵) در یك مجلّداست‌و بخطّ یك نفرو مورّخ ۵۹۲.

۵) التّقریر لأوجه التّقدیر همراه شمارهٔ ۴ در اونیورسیتهٔ پرینستن موجوداست‌و ۵۱ صفحه‌است. در ابتدای آن گوید: فإنّی لمّا شاهدت مملکة الشّرق الّتی هی یمین العالم فی الجبلّة مزیّنةً بالرّسوم الحمیدة الّتی ابدلها (ظ: أبداها) الشّیخ ابوالحسین عبیدالله‌بن احمد بلّغه الله من الشّرف غایة الأُمنیّة ورأیتُ فناه معموراً بذوی الألباب . . . وقد اتّفق لی فی داره عمّرها الله بطول بقائه حضور مجمع المنسوبین الی الصّناعات الحکمیّة . . . این ابوالحسین عبیدالله‌بن احمد که در اینجا مذکوراست باید همان ابوالحسین عُتبی باشد که در سال ۳۶۵ بوزارت نوح‌بن منصور سامانی منصوب گردیدو مقرّ او شهر بخارا پایتخت سامانیان بودو د حدود ۳۷۱ کشته شد.

۶) الفصول فی المعالم الإلاهیّة، در کتبخانهٔ اسعد افندی (در سلیمانیّه) جزء مجموعه‌ای بشمارهٔ ۱۹۳۳ موجوداست‌و یازده ورقاست. کتابت مجموعه ظاهراً متعلّق باوایل قرن هشتم هجری باشد.

۷) کتابی در حکمت در همین مجموعهٔ شمارهٔ ۱۹۳۳ از ورق 65 تا 109 مندرج‌است بدون ذکر نام مؤلّف که وصف آنرا بنده در مقالهٔ سابق الّذکر خود آورده‌ام‌و احتمال داده‌ام که شاید یکی از تألیفات همین ابوالحسن عامری باشد.

۸) فرخ نامهٔ یونان دستور، محتوی اندرزهای یونان دستور بخسرو انوشَروان ساسانی، که هم نسخ خطّی ازان موجوداست‌و هم در جزء روایات داراب هرمزدیار (چاپ سنگی در بمبی، و ترجمهٔ انگلیسی آن) بطبع رسیده. نویسندهٔ این رساله بنام ابوالخیر امری ذکر شده‌است‌و من بعید نمیدانم که ابوالحسن عامری باشد که باین صورت تحریف شده‌است. این کتاب بفارسی‌است‌و سایر کتب بزبان عربی.

۹) کتاب السّعادة والإسعاد، که همین کتاب باشد که اکنون تقدیم خواننده میشود. نسخهٔ قدیمی ازان متعلّق بقرن پنجم هجری در کتابخانهٔ ستر چستر بیتی (در دبلین) موجوداست که از اوّل‌و آخرو اواسط آن اوراق ساقط شده، و بنده نسخهٔ خودرا از روی آن نقل کرده بودم. عکس این نسخه‌را دارالکتب المصریّة

نیز دارد ، و در مجلّة المجمع العلمی العربی دمشق هم وصف آن بقلم محمّد کرد علی منتشر شده‌است. کتاب فعلاً دارای ۲۲٤ ورقاست ولی در نسخه‌ای که قریب به پنجاه سال پیش در مصر از روی آن نوشته بوده‌اند و فعلاً در تصرّف آقای دکتر اصغر مهدوی‌است ورق اوّل و ششم نسخه نیز موجوداست و من این دو تارا از روی نسخهٔ مهدوی کتابت کرده بر نسخهٔ خویش افزودم (ص ٤ و ۱۳ و ۱٤ از همین کتاب). نقایص دیگر نسخه‌را نتوانستم رفع‌کنم و اغلاط کتابتی آنرا نیز (باستثنای معدودی) همچنان گذاشتم که در اصل بود ، و آنرا بدین صورت به پیشنهاد دوست بزرگوارم آقای دکتر یحیی مهدوی استاد دانشگاه طهران در جزء سلسلهٔ کتب اهدائی ایشان بدانشگاه طهران تقدیم محضر ارباب فضل نمودم باشد که یکی از ایشان آنرا چنانکه باید و شاید تصحیح کرده بطبع برساند. واللّه الموفّق.

انقره ، اسفندماه ۱۳۳٦ هـ. ش.

مجتبی مینوی استاد دانشگاه طهران

فهرست أقسام الكتاب وأبوابه

[النصف الثانى من الكتاب]

[ضاعت بقيّة الكتاب]

[اوراق من كتاب آخر كتب بخطّ كاتب هذا الكتاب نجهل مؤلّفه]

السّعادة والاسعاد

فى السّيرة الانسانيّة

تأليف

ابى الحسن ابن ابى ذرّ

وهو محمّد بن يوسف العامرىّ

النّيسابورىّ المتوفّى سنة ٣٨١

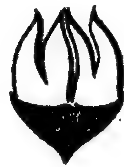

كتب هذه النّسخة لنفسه وبخطّ يده

العبد مجتبى مينوى بلندن

سنة ١٣٥٨ ه‍.ق.

بسم الله الرحمن الرحيم

قال ابو الحسن محمد بن يوسف ابي ذر رضي الله عنهما

ل ابو الحسين
يسف بن ابي ذر

الحمد لله الذي سبقت مشيئته للرحمة منّاً وفضلا ∴ وأظهر سلطانه بالفطرة جوداً وطولا ۞ ثم عطف على ما خلق بسوابغ آلائه فغمرهم بها ظاهراً وباطناً وأولاً وآخرا ۞ وابتدأهم باحسانه وعرضهم لانعامه ∴ ونهج لهم سبل اكرامه ۞ ثم نبّههم عليه ∴ ودعاهم اليه ۞ وأمرهم بالجد والمصابرة عند فترة الطلب ∴ وخدعة الراحة من النصب ۞ وبالمعاونة والموازرة عند ظلمة اللبسة ∴ وحيرة الشبهة ∴ وبالاستقامة والمثابرة عند تبيين الطريقة من بعد أن أودعهم الفطنة ۞ وسخر لهم فهم البيان والاشارة ∴ وسبيل العبارة والابانة ۞ ليعرفوا ما ينفعهم في الوصول الى الطوبى والسعادة فيلتزموه ∴ وما يضرهم فيجتنبوه ∴ وليعرفوا غيرهم ذلك فيسعدوه ۞ وقد أودعنا في كتابنا هذا المشروع الذي شرعه الله لعباده الفائزين الى

السعادة والاسعاد

تقسيم السعادة الى انسية وعقلية

وعقليّة قال ابو الحسن كل واحد من السّعادتين

ينقسم الى قسمين احداهما السّعادة المطلقة والأخرى امّا احديهما

المقيّدة والسّعادة المطلقة هى التى ينال صاحبها

الافضل من الخيرات البدنيّة والنفسيّة والخارجة

ويساعدها الجدّ والاتفاق فى عمره كلّه ويفعل

صاحبها الافضل فى جميع اوقاته واحواله:

وامّا المقيّدة فهى التى لا ينال صاحبها الأفضل

ولكنّه يفعل الأفضل على قدر حاله: وافلاطن

وارسطوطيلس يصفان المطلقة لا المقيّدة:

قال ابو الحسن السّعادة فى الجملة استكمال الصّورة

والصّورة صورتان وكلاهما للنفس الناطقة امّا كليهما

احداهما التعقّل وهى انّما تكون للنفس الناطقة الروية و احديهما

والأخرى العقل وهى استكمال الناطقة النظريّة م

فى السّعادة الانسيّة والعقليّة هل موضوع واحد او موضوعين وكل واحد منهما تامّة ام احداهما ناقصة

قال فرفوريوس السّعادة انّما هى استكمال الإنسان

صورته وكمال الإنسان بحسب ما هو انسان

في الافعال الارادية وكماله بحسب ما هو
ملك وعقل في النظر وكل واحد من الكمالين
تامٌ عند كل واحد من الموضوعين فان قيس احدهما
الى الآخر كان الكمال الانسي ناقصاً ∴ قال
ابو الحسن يريد بالأفعال الإرادية الإختيارية
واقول الموضوع للسعادة الانسية البدن
والنفس البهيمية الشهوانية والنفس الناطقة
المرتابة وهي التي لها علم الأعمال ∴ قلتُ
والموضوع للسعادة العقلية النفس الناطقة
النظرية وهي التي تطلب ما تعلم لتعلم فقطُ لا
لشيء آخر سوى النظر فيما يُعلم

في الفصل بين السعادتين

قال ارسطوطليس السعادة الانسية وان
كانت تامة كاملة فانها ليست في نهاية
الكفاية وذلك ان التامة في النهاية هي
المكتفية بنفسها وليست هي كذلك واذلك
ان السعادة الانسية محتاجة الى البدن للفضائل
البدنية ومحتاجة الى البدن ايضا لاركان الفضائل

یکلمهٔ آخر این
سطر در اصل
ریده واز میان
فته بجز تکمیل

الخلقية محتاجة الى الابدان وهى محتاجة الى النفس البهيمية الشهوانية والى النفس الناطقة المرتابة قال واما السعادة العقلية فانها مكتفية بنفسها وبسيطة ويظن بها انها شىء إلاهى فانه ليس يجوز ان ينسب الى الله شىء من الفضائل الا العلم قال واما قولنا فى الله انه عدل فليس من جهة ان له معاملات لكن من جهة اخرى قال ابو الحسن الحكيم قادر على استعمال الرأى وان لم يكن له الغناء والتصرف و الحسب والعز وان لم يكن متصرفا فى اعمال النجدة ولا فى اعمال الحرفة ولا فى اعمال العدالة او كبر الهمة .: قال واقول هذه السعادة هى المطلوبة لذاتها فانه ليس وراء هذه شىء سوى استعمال الرأى والمطلوب لذاته هو الذى لا يراد منه شىء آخر سوى الفعل .: قال والسعيد الفاضل لا يشتهى أن يكون له تمام آخر غير ذاته قال وهذه السعادة لذيذة فى نفسها لأن الالتذاذ هو نفسانى ع

فى السعادة الانسية انما هى

من قول متقدمي الفلاسفة

قال ارسطوطيلس قال قوم بان السعادة هي اللذة وظن آخرون انها اليسار وظن آخرون انها الكرامة :. قال وكان بعضهم ينتقل في ذاته من شيء الى شيء فكان يرى اذا مرض ان السعادة هي الصحة وكان يرى اذا افتقر انها اليسار :. قال وقال بعضهم التمام هو الراحة :. وقال بعضهم السعادة حسن الفعال مع الفضيلة الى منتهى العمر ء

فسخ ما قاله هؤلاء في السعادة

قال ارسطوطيلس الذي قاله في السعادة من حكينا قوله ليس بصواب ومما يبين ان السعادة ليست اللذة ان الكثير من اللذات ضارة وقبيحة والسعادة اقصى المختارات قال ومما يبين انها ليست باليسار ولا بالكرامة ان اليسار والكرامة من الخيرات الخارجية والخير الذي هو اولى بمعنى الخير هو الذي يكون في النفس لا خارجا منها قال واقول السعادة مطلوبة لذاتها واما حسن الفعال وكل فضيلة

فإنّا انّما نريدها من اجل السّعادة قال وكذلك اليسار والكرامة انّما نريدهما من اجل السّعادة قال ومحال ان يكون الحرص والتّعب من اجل الرّاحة قال واقول ليس الفعل من اجل الرّاحة لكن الرّاحة من اجل الفعل اذ كنّا لا نقدر على ادامة الفعل لما يلحقنا من التّعب قال وانواع التّعب كثيرة وهي المضرّة بها اكثر من المنفعة وممّا يبيّن انّه ليس الغرض اللذّة انّه لو كان الغرض اللذّة لم يجُز أن يضطرّهم الى الحزن بسببها وانّه ليست من لـذّة بدنيّة الاّ والحزن يتقدّمها وكثيراً ما يعقّبها ٩

ما قاله أفلاطن في السّعادة الأُدنى وأنّها بمَ تقوم

قال أفلاطن سعادة الانسان في حياته هي أن تكون حياته فاضلة قال وذلك بأن يجيء مدّة ما تكون له من الحياة على احسن الأحوال قال وانّ السّعادة لا تحصل للإنسان الاّ بان يكون سعيداً ببدنه وسعيداً بنفسه وسعيداً بذات يده

قال وذلك بأن يصير له الخيرات البدنيّة والخيرات النفسيّة والخيرات الخارجة من النّفس ومن البدن ∴ قال ولن يستتمّ له ذلك الّا بالخلاص من الشّرور قال والشرّ شرّان غريب واهليّ والأهليّ هو الذى ينبعث من داخل والغريب هو الّذى يرد عليه من خارج قال ونقول اوّل المرقاة الى الخير مفارقة الشرّ واقبح الظّلم ظلم المرء نفسه وذلك بأن يحرّمها الخير ويوقعها فى الشرّ ع

ذكر ما قاله ارسطوطيلس في السّعادة الانسيّة انّما ماهى وبم تقوم

قال ارسطوطيلس السّعادة فعل للنّفس بفضيلة كاملة فانّا بالحياة وبالفعل والفعل ابقى من الحيوة قال ومعنى قولى بفضيلة ان يكون بنطق قال ومعنى قولى كاملة ان يكون جميع افعاله على الفضيلة فى جميع عمره وفى جميع اوقاته واحواله لا فى وقت دون وقت ولا فى حال دون حال قال وانّ الفعل لا يكون

? فانّها

بفضيلة حتى يكون مبدأه مستقيماً وغرضه مستقيماً
وحتى يكون السلوك من المبدأ الى الغرض على
الإستقامة قال والمبدأ هو الاختيار الذي منه
تكون الحركة والغرض هو الذي اليه تكون الحركة
وهو الذي من اجله يكون الفعل وهو المحرك الى
الفعل ولذلك نقول بأن الغرض هو المبدأ
بالحقيقة .:. قال واستقامة المبدأ انما تكون
بحصول القوة المنفعلة واستقامة الغرض انما
تكون باستقامة الهيئات الشكلية .:. قال
واستقامة السلوك انما يكون بالصبر
وبالثبات على ما يوجبه النطق .:. قال
والهيئات قد تكون فاضلة وقد تكون خسيسة
وهي تنقسم قسمين بدنية ونفسية .:. قال
والهيئات الفاضلة البدنية هي الخيرات البدنية
وهي الصحة والقوة والجمال .:. قال
والخيرات الفاضلة النفسية هي الخيرات
النفسية ومنها ما يكون للنفس البهيمية الشهوانية
وهي العفة والنجدة والعدالة ومنها

ما يكون للنفس الناطقة التي لها علم الأعمال وهي
الهيئة المتعلقة قال وانما يصير للنفس البهيمية
الهيئات الفاضلة بالنفس الناطقة وذلك بان
تطيع النفس الناطقة وتنقاد لها فيما يأمرها به .:
قال ابو الحسن ومن الهيئات الفاضلة النفسية
الف الموالي ومحبته وبغض المعادي والنفار
منه والمحبة والبغضة قد يكونان للأنفس
الثلثة فان كل واحد من الانفس تحب من ينفع
به وما تنتفع به في شهواتها ولذاتها وتبغض
من يضارها ويوذيها .: قال ارسطوطيلس ولابد
للفعل من آلات يكون بها الفعل قال وهذه الآلات
هي الأشياء الخارجة من النفس ومن البدن وهي اصناف
وانقسامها على قدر انقسام اجزاء النفس وحوا
يجها فان الذي تحتاج اليه النفس الشهوانية غير
الذي تحتاج اليه النفس الغضبية وكذلك النفس
الناطقة تحتاج الى ما لا تحتاج اليه النفسان
الأخريان ومن البين ان فعل كل واحدة غير فعل
الأخرى وهذه الآلات متى استعملت على ما ينبغي

كذا

(رابطه میان این صفحه وصفحهٔ بعد نیست)

فى انّه لاينالُ السَّعادةَ الانسيّةَ من لم يكن نجداً او حكيماً

أقول النجدة هى الجراءة على الأعداء عند المحاربة ∴ وهى الجراءة على الأصدقاء عند المخالفة ∴ وهى ايضاً الجراءة على النفس الشهوانيّة بضبطها عن اللّذات الضارّة والسّمجة اذا هاجت وتحرّكت فى طلبها وفى التمتّع بها وفى ضبطها على الآلام النافعة اذا أرادت الهرب منها ∴ واقول انه قد يجوز أن يكون سعيداً من لم يكن جريئاً على الاعداء عند المحاربة ∴ ولن يجوز ان يكون سعيداً من لم يكن جريئاً على الأصدقاء وعلى النفس ∴ وأمّا الحكمة فحكمتان ∴ حكمة للنفس الناطقة التى لها علم الأعمال ∴ وهذه الحكمة هى التعقّل ∴ والحكمة الأخرى التى تكون للنفس الناطقة النظريّة ∴ ولن يجوز أن يكون سعيداً من ليس له الحكمة الأدنى ∴ وقد يجوز أن يكون سعيداً بالسّعادة الأدنى من لم يكن حكيماً بالحكمة الأعلى ه

كيف تُكتسبُ السّعادة وبمَ تحصل

اقول انه لمّا كانت السّعادة فعلاً للنّفس بفضيلة كاملة

كان من البيّن انّ اكتساب السّعادة انّما يكون باكتساب
الأفعال الفاضلة وامّا حصولها فانّما يكون بحصول جميع
الأسباب التي ينتظم بها الافعال الفاضلة :. ومن هذه
الأسباب ما يكون بالفطرة كاعتدال المزاج المفيد للصحّة
وكصلابة الأعصاب واستحكام العظام المفيدة للقوّة
وكاستواء مناسبة الأعضاء وحسن التخطيط والشكل
المفيدة للجمال والملاحة :. **واقول** وهذه الهيئات
وان وقعت بالصنعة على الجودة فانّها لا تستغني عن
الرّعاية حتّى تبقى على الاستقامة :. والانسان في حال
الصّبا لا يقدر على صلاح نفسه وحسن حاله ولا يعرف
ذلك فلابدّ من أن يكون القائم برعاية حاله وبتربيته على الاستقامة
غيره وذلك الغير ان لم يكن فاضلاً في نفسه افسد ما جوّدته الطبيعة
له ومن هذه الأسباب المقيمة للسّعادة ما يكون بالجدّ والاتفاق
كالكسب والأولاد الموافقين والاهل الموافق فانّ الموافقة في
الاهل غير معلوم العلّة فتكون مكتسبة :. وامّا الهيئات النفسانيّة
فانّها انّما تكون بالمربّي الاديب الرّفيق الماهر بالتأديب
فانّها ان لم تحصل من الصّبيّ على ما ينبغي حصلت اضدادها
وخاصّة الشرّه والنذالة فانّ الحاجة الى الغذاء والى
ما يكون به الغذاء لازمة ودائمة واذا حصلت الهيئات الفاضلة
بحسن التأديب والتربية وبنيه من هي له بالفطنة كان حفظها

على الاستقامة

على الاستقامة بحسن الطاعة المثبتة للسنة المسنونة
للرؤساء والسادة الى ان يخرج قوته المتعقلة
الى الفعل فيصير هيئة ثم يلزمه استيفاؤها على
الاستقامة بحسن الطاعة للقوة المتعقلة :: و
اقول واما الالات فانها قد تقع بالجد وقد تقع
بالكسب والفائدة بها لا تحصل باقتنائها وتحصيلها
لكن باستعمالها فما لم تستعمل لم تحصل منافعها:
واقول الذى يحصل بالاستعمال الحال واما حسن
الحال فانما يقع بحسن الاستعمال لا بالاستعمال
واقول ان قوام امر السعادة انما هو بالمربى
والسائس ثم بحسن طاعة المتأدب والمتربى
وملاك الامر الدوام والصبر من السائس ومن
المسوس: واقول هذه السعادة التى ذكرناها
انما هى السعادة المطلقة واما المقيدة فانها تثبت
بالحال الموجود الحاصل فى الوقت كيف كان
وبالفعل الفاضل على قدر الحال والفعل الفاضل
لا يثبت من دون حصول منه العفة والهيئة
المتعقلة وبحصول السائس الفاضل وبحسن الطاعة م

لزا

لم وقع الناس في الشقاء وكل يهرب منه ولم فاتهم السعادة وكل يطلبها

قال أفلاطن وقد يجب أن ننظر لم فات الناس السعادة
وكل يطلبها ولم وقعوا في الشقاء وكل يهرب منه
قال واول السبب فيه الجهل وعدم التجربة او الجور
وعدم الصبر او اجتماع هذه قال وذلك لأن الجاهل
يحب الخير ولا يؤثره لكن ما ليس بخير ويبغض الشر
ويصير اليه لأنه لا بصيرة عنده من التجربة ولا
معرفة له بالقياس والعبرة .: قال وقد يتنبه
البعض لما هو افضل غير انه يعدل عن الافضل تجنباً
وجوراً للجزع من احتمال التعب او الضعف من مجاذبة
الشهوة قال ومن كان كذلك فانه معذب بالحقيقة
لأن الشهوات لا تهنيه لعلمه بما هو افضل وليس
يطيق الصبر عنها للضعف والخور .: وقال في
موضع آخر انما تفوت الإنسان السعادة ويلحقه
الشقاء من قبل ان الرياسة تكون للنفس الشهوانية
او النفس الغضبية وذلك انه متى تأمرت النفس

خوراً صح

الشهوانية ابطلت العفة والحرية واظهرت الشره
والنذالة قال ومتى تأمرت النفس الغضبية ابطلت
الألفة والمحبة واظهرت الشقاق والبغضة وكلتا
هما جابرتان مبيدتان للنعم ومخربتان للديار .:.
اما النفس الشهوانية فبسبب المنافع والاموال
لأن لهذه النفس الحرص والرغبة في اكتساب الاموال
وفي جر المنافع بسبب اللذة والشهوة .:. واما النفس
الغضبية فبسبب محبة الغلبة والرياسة .:. قال
وانما يلحق الانسان السعادة متى كانت النفس الناطقة
الغالبة والآمرة والناهية وكانت النفس
الغضبية موازرة والنفس الشهوانية مطيعة
وسامعة .:. قال ومتى كانت النفس الناطقة المتأمرة
على النفسين الاخريين قلنا بأن الإنسان غالب
لذاته وحر وسعيد وخير وفاضل ومتى كانت
بخلاف ذلك قلنا انه مغلوب من ذاته ومسترق
وشقي وشرير ورذل .:. وقال انبذقلس
النفس الناطقة متى تعبدت للبهيمية اظلمت و
اوحشت وسمجت وقبحت وطفيت وخمدت .:.

امر النف

قال واذا استعبدت هي البهيمية أشرقت واضاءت وزكت وحييت :. قال انبذقلس وحيث تكون النفس الناطقة يكون هناك العقل وحيث يكون العقل يكون هناك نور الله فإنّ نور الله فايض على العقل وان فاض نور الله فليس هناك جهل :. قال وانما يكون هذا في النفس البسيطة وليست نفس الانسان هكذا ولكنها متركبة مع البهيمية فلذلك صعب على الإنسان التخلص من البلايا والآفات :. وقال افلاطن في موضع آخر معتاد العادات الفاسدة لن يمكنه ان يصير الى الأمر الأفضل وان تنبّه له واشتهاه فهو يصير الى ما يضرّه عن علم منه بالمضرّة ويذهب عمّا ينفعه عن علم منه بالمنفعة والى ما يشينه عن علم منه بالسماجة لتمكّن العادات الفاسدة منه :. قال ومنزلته منزلة المفلوج فانه متى اراد أن يتحرّك الى جهة تحرّك بدنه الى جهة أخرى فالعلم لا ينفع هؤلاء بل يضرّهم الا في النادر وذلك بأن يكون الله يعين الواحد على نفسه حتى يقتلها وهي حيّة

ثم ينشرها على مثال آخر قال ولذلك نقول بأن الجاهل خير من العالم الذي لا ينتفع بعلمه قال وليس يصلح هؤلاء غير القهر والغلبة والاضطرار والمخافة:

وقال افلاطن في موضع آخر وأحد الأسباب الموقع في الشقاء الأماني وذلك بأن يظنوا ان ذلك الضار او القبيح لا يضرهم او يظنوا بأن يتخلصوا منه ان ضرهم قال وانه ليس يتخلص احد من الأماني لا صغير ولا كبير ولا ذكر ولا انثى: قال افلاطن ومن الأسباب القوية في الفساد أن يعملوا على الخاطر الذي لم يصححه الفكر وذلك بان يتحركوا او يسكنوا على التخيل الحسي من قبل أن يصححه الفكر فيقعوا لذلك في الضار وفي القبيح وذلك انه ليس للحس تمييز الجيد من الرديء والضار من النافع وانما ذلك للفكر والفكر يستمد من العقل والعقل يأمر بالتزام حدود السنة وبحسن الطاعة للرؤساء فمن لم يستعمل الفكر لم تكن افعاله نطقية لكن بهيمية: وقال بعض الحكماء انما تعلق النفس بالانفعالات الشر لثلثة اسباب نية ردية وتدبير ردي والجهل بما ينبغي

وقال ارسطوطيلس الرداءة المفرطة اما سبعية واما
مرضية قال وانما يعرض ذلك لأجناس العجم البعيدة:
وقال افلاطن التربية الردية تصير الانسان رديّاً
وانما تقع التربية الردية من المربي وذلك بأن
يكون رذلاً: وقال افلاطن ومن الأسباب المؤدية
الى الفساد أن يعتقد وا بأن اللذة خير: وقال
حكيم الاسلام انما وقع الإنسان في الشقوة من بعد
علمه بطريق السعادة من قبل ان تركيبه كان من
اضداد متعادية الروح وهو خير وتقابله النفس و
هي شريرة والعقل ويقابله الهوى وملك ويقابله
الشيطان والعلم ويقابله الجهل والإلهام وتقابله
الوسوسة والفراسة وتقابلها الظن والذكر وتقابله
الغفلة: قال والخيرات الطريق الى السعادة والشرور الطريق
الى الشقا: قال ومن اعظم اسباب السعادة العقل

القول في علاج الآفات المؤدية الى الشقاء المانعة من السعادة

واقول العلاج من العلل انما يكون برفع الأسباب

المولّدة للعلل وكلّ شيءٍ انّما يرتفع ويزول بضدّه
فمن الواجب ان نعلم الأسباب المولّدة للشقاء وان
نعلم الأسباب التي تقابل كلّ سبب من اسباب الشقاء
ليكون علاج كلّ سبب بما يقابله ويزيله.: واقول
الأسباب التي ذكرناها وان كانت كثيرة فإنّها
تنضمّ الى سببين الجهل والجور. وبيان ذلك
انّ احد الأسباب تسلّط النفس الشهوانيّة على النفس
النّاطقة او تسلّط الغضبيّة على النفس النّاطقة
وايّ هاتين النفسين تولّت السّياسة وتدبير البدن
كان مجراه على الجهل الصّرف لأنّه ليس لواحدة منهما
بصيرة ولا معرفة.: واحد الأسباب اعتياد العادات
الفاسدة ومن البيّن انّ ذلك انّما يكون من الجهل
او الجور.: واحد الأسباب الأماني وهي تمنّي ان لا
يضرّ الضّارّ ولا يشين القبيح [٧] انّما تكون من الجهل
وقد قيل نعوذ بالله من طمع في غير مطمع.: واحد
الأسباب العمل على الخاطر الذي لم يصحّحه الفكر
وهل يكون ما هو هكذا الّا الجهل: واحد الأسباب
التدبير الرّديء وهذا ايضاً بيّنٌ انّه يكون من الجهل

[٧] وهي ظ

وكذلك التربية الرّديئة فإنها انما تكون من التدبير الرّدئ واما البنية الرّديئة فإنها لا تؤدّى عندى الى الشقاء وذلك انه ليس الشقاء رداءة البنية كما انه ليس السّعادة جودة البنية لكن الشقاء ان لا يعيش على قدر حالة الحياة التي هي افضل لكن الحياة التي هي أردى **فان قيل** أفيكون من قد فسدت قوّته النّاطقة بالبنية سعيدًا قيل السّعادة والشقاء انما يكونان للانسان والانسان بالنّطق ومن ليس له نُطق فليس بإنسان إلّا بالصُّورة الظّاهرة ∴ واول علاج الجور تعوّد الصّبر وعلاج الجهل اكتساب المعرفة والذى يحتاج اليه الانسان من المعرفة لصلاح حاله معرفة الخير والشرّ والنّافع والضارّ والجميل والقبيح واللذّة والأذى وسنقول فيما بعد هذا في كل شيء من هذه المعانى التى ذكرناها ان شاء الله ∴

فان قيل فينفع معتاد العادات الفاسدة المعرفة قيل نعم ينفعه المعرفة إن أطاع المعرفة ورُبّما احتاج الى المعونة وقد قلنا من قبل بانّ ملاك امر السّعادة بمن يربّى على السّعادة ويسوس على السّعادة

وليشبه أن يكون الإنسان محتاجاً الى غيره في اكثر[٧] فإنه مفطور على الحاجة وليس يستوي له صلاح حاله وعيشه إلا بالمعونة ٭

٧ أحواله ظ او امورة ،

في الجميل والقبيح [١]

قال ارسطوطيلس الجميل هو نهاية الفضايل وهو ما يفعله الإنسان لسبب نفع الآخرين فقط من غير طمع في اجرار نفع الى نفسه او في طلب ذكر لها وانه ليس شيء مما يفعله الإنسان يحاكي فعل الله غير الجميل اذ كان الله انما يفعل جميع ما يفعله لسبب الخلق لا لشيء آخر اذ هو الغني وجميع ما سواه فقير اليه ∴ قال والأشياء الجميلة السخاء والحماية والتعليم والإكرام هذه كلها جميلة اذا لم يُرِدْ بشيء منها نفعاً ولا ذكراً ∴

قال ابو الحسن والقبيح كل ما لحق غيره ضرر بفعله نفعه ذلك الفعل او لم ينفعه وما فعله لنفع آخر او آخرين لا لنفع نفسه وضر فعله انساناً فانه قبيح ايضاً إلا أن يكون الضرر يسيراً والنفع كثيراً ولم يكن ايضاً مستجراً من الذين ينفعهم نفعاً الى نفسه ولا حمداً ∴ واما ما يفعله من الأفعال الجيدة باظهار انه انما يفعل ذلك للجميل

ولم يكن فعله ضررا البتة على احد غير انه يريد في الشر بما يفعل فعل نفسه بمال او ذكر ففيه نظر وعندي انه من القبيح واقل ما فيه انه كاذب في ايهامه انه لا يريد بها نفع نفسه وهو خائن مع ذلك بتدليسه وهو جائر على اهل الفضيلة بتسميحه اياهم بفعله فانه متى ظهر على هذا منه ظنوا بغيره ان حاله فيما فعل كحاله و هذا الظن يحمل على توهم انه لا قوام للجميل بالحقيقة وانه اسم فقط .: قال ارسطوطيلس وان الفاضل ليس يفعل ما يفعله ليحمد عليه لكن للجميل ولو كان انما يفعل ذلك ليحمد عليه لندم اذا لم يحمد وليس للفاضل ندامة ولا في فعل الخير ندامة ولو كان الفعل بسبب الحمد فاضلا لم يكن الخير اولى بذلك من الشر والاشرار قد يحمدون الشر ويكرمون عليه ولو كان كذلك كان لا يكون مدح الفاضل اولى بذلك من مدح الرذائل وقال ارسطوطيلس وان جميع الناس او اكثرهم يحبون ان يفعلوا الجيد ولكنهم لا يصبرون عليه بل يختارون النافع والجيد هو ان يحسن لا للمجازاة والنافع هو ان يحسن للمجازاة .: قال والفاضل يبذل المال والرياسة و

ضررا ج

نفع

للشر

الكرامة من اجل الحمد الاجود فإنه بذل المال كان المال ٧ اذا صح
لغيره والاجود له :. وقال في موضع آخر ذو الردي يشتهي
أن يفعل الجيد ولا يفعله لكن انما يفعل الرديء والعلة في
ذلك غلبة شهوة اللذات عليه وتمكن العادات الفاسدة منه

حكاية ظريفة في التكرم بفعل الجميل

روي ان النعمن بن المنذر كان له يومان في السنة
مشهوران وكان احد اليومين يسمى يوم كرم والاخر
يوم بؤس فكان لا يستقبله في يوم كرمه احد الا منحه
وأعطاه وكان لا يستقبله في يوم بؤسه احد إلا قتله
وانه استقبله رجل في يوم بؤسه فقال له أما علمت اي
يوم هذا فقال الرجل بلى فقال ما حملك على الخروج فيه
فقال التوقي من عار الخلف بعدة كانت قد حصلت
علي فيها فقال اقتلوه فقال دعني انجز وعدي وأجيئك
فقال ومن يضمن لك فقال كاتبك فقال للكاتب أتضمنه
قال نعم قال اني اقتلك إن لم يرجع فقال للملك ذلك
فخلى عنه فذهب الرجل واسرع الإنصراف فقال له ما
حملك على الرجوع وقد علمت اني اقتلك فقال صيانة الوفاء
من هجنة الغدر والخلف ثم قال الكاتب وما الذي حملك

على الكفالة به وقد علمت انى كنت قاتلك لو لم يرجع فقال كرهت ان لا أجيره وقد استجارنى فيقال ذهب الكرم فقال النعمان للرجل قد عفوت عنك لئلا يقال ذهب العفو ٭

في الخير والشرّ والضارّ والنافع

الخير والشرّ يتقابلان تقابل الأشياء المتضادّة وكذلك الضارّ والنافع وما كان هكذا فانه يكفى فى تعريفهما تعريف احدهما وذلك انه متى عُرف احدهما عرف الآخر به وذلك بأن يتصوّر ما يضادّه ويقابله: **مثال ذلك** انا متى قلنا بأنّ الذى يؤدّى الى حسن الحال فانّه خيرٌ وما أعان فيه فانّه نافع وجب ان يكون الذى يؤدّى الى سوء الحال شرّا او ان يكون المعين على سوء الحال ضارّا: **مثال** آخر انا متى قلنا بانّ الخير هو الذى يتشوّق اليه الكل من ذوى العلم فانّه يجب ان يكون الشرّ هو الذى ينفر عنه الكل من ذوى العلم: واقول الخير والنافع قد يترادفان على المعنى الواحد وقد يتباينان وكذلك الشرّ والضارّ وذلك انه قد يقال لكلّ نافع بانّه خير وليس يقال لكلّ خير بأنّه نافع من قبل ان النافع هو ما يكون معيناً على نيل شىء آخر فيكون نافعاً فيه وما يُراد لذاته ولا يُراد لشىء آخر

فانه ليس يقال بانّه نافع تشريفًا له ولأنه ليس وراءه شيءٌ آخر فيكون معينًا على استدراكه وكذلك حال الشرّ والضارّ فيما قلناه ٭

في اقسام الأشياء وفيه بيان الخير المطلق والشرّ المطلق وبيان ما ليس بخير ولا شرّ

قال الحكيم الأشياء كلها ثلثة اقسام خير وشرّ و ما ليس بخير ولا شرّ على الإطلاق :. قال والخير المطلق هو ما نفع كلّ وقت كالحكمة والعفّة والبرّ :. قال والشرّ المطلق هو ما ضرّ كل وقت كالرّعونة والشّره والجور :. قال والثالث هو الّذي ينفع احيانًا ويضرّ احيانًا فيكون خيرًا اذا نفع وشرًّا اذا اضرّ ومثال ذلك الأشياء اللّذيذة فانّها خير متى اكتسبتنا الصحّة والقوّة وانّا ببقاء الصحّة وبثبات القوّة نستفيد الخير الّذي هو بالحقيقة خيرٌ فإن لم تكسبنا ذلك كانت سببًا للمرض وللضعف فإنها تكون شرًّا والأشياء الموذية كالكيّ والقطع والرّياضة والتعب خير متى كانت اسبابًا الى الخير فإن لم تكن كذلك كانت شرًّا و الرّاحة متى كانت سببًا لاستثابة القوّة كانت خيرًا فإن لم تكن كذلك كانت شرًّا :. قال افلاطن التعب والكدّ

والذلة والأوجاع والهموم فى اكتساب الفضايل والعلوم
خير من الراحة والسلوة والعز والنعمة والسلامة فى
العطلة واليسار والرياسة :. والأصدقاء والأهل و
الأولاد خير متى كانت مفيدة صلاح الحال فإن لم تكن
كذلك كانت شرًّا وان كانت معينة على السعادة الدنيا
غير انها كانت عائقة عن السعادة القصوى فانها
تكون شرًّا لأنه قد صار مضرتها اعظم من منفعتها
والفطنة والحفظ وخفة الحركة متى كانت سببًا للخير
خير فان لم تكن كذلك كانت شرًّا واقول الغلط انما يقع
فى هذا النوع فان الجاهل يجد الضار يظن انه نافع
وبالردىء يظن انه جيد :. قال ارسطوطيلس
وذلك من قبل ان الرداءة تقلب الأشياء وتصيرها
كاذبة قال وسبب ان يكون الطغيان فى اكثر الناس من
اجل اللذة والأذى فإنهما يفسدان الأغراض قال
والفاضل هو الذى يرى الخير الذى هو بالحقيقة خيرًا
فأما الشرير فإنه يرى ما ادرك قلت يعنى ما ادركه
بحسه :. قال وذلك انه ليس له بصر من التجربة :. و
ايضًا فان هيئته ليست بصحيحة وقد قلنا بان الفعل انما

يكون على قدر الهيئة الشكلية وعلى قدر الرأى فإنه إن
كانت الهيئة الشكلية فاضلة وكان الرأى سديداً فإن
الفعل يكون فاضلاً ونافعاً وان كان بخلاف ذلك كان
الفعل ضاراً أو سمجاً ٥

في اقسام الخيرات

قالوا الخيرات ثلثة اقسام فقسمٌ منها الخيرات التى
تكون في البدن وقسمٌ منها الخيرات التى تكون في النفس و
قسمٌ منها الخيرات تكون خارج البدن وخارج النفس ∴
وقال ارسطوطيلس الخيرات ثلثة اقسام هيئات
وآلات وافعال ∴ واقول يريد بالهيئات الخيرات
التى تكون للبدن وللنفس اذ كانت الخيرات التى تكون
للبدن وللنفس انما هى الأحوال التى تلزمها وهذه الأحوال
هى الهيئات ويريد بالآلات الخيرات الخارجة من البدن
ومن النفس وانما سماها الآلات لأنها انما تراد للفعل
والإنفعال ∴ قلت وليس الانفعال قسمٌ من اقسام
الفعل ادخله في الأفعال ∴ واقول الذى تقتضيه هذه
القسمة هو ان تكون الخيرات خمسة اقسام فقسمٌ
منها الخيرات التى تكون للبدن وقسمٌ منها الخيرات

التي تكون بالبدن من الأفعال والانفعالات وقسم منها
الخيرات التي تكون للنفس وقسم منها الخيرات التي
تكون بالنفس من الأفعال والانفعالات والقسم الخامس
الخيرات التي هي خارجة البدن وخارجة النفس: قالوا
الخيرات منها عظيمة ومنها صغيرة والخيرات العظيمة هي
التي تكون منها المنفعة العظيمة والإحسان إلى الآخرين كالرياسة
والثروة والشجاعة والصغيرة ما كان بخلاف ذلك ه

في الخير الذي هو أولى بمعنى الخير

قال أرسطوطيلس الخير الذي هو أولى بمعنى الخير
هو الذي يكون في النفس وذلك هو الفعل والمعرفة
فإنه الذي يراد لذاته لا من أجل شيء آخر قال وأما سائر
الخيرات فإنما سميت خيرات بسبب هذا الخير إذا كانت
أسبابًا لنا إليه فإن لم تكن كذلك لم تكن خيرًا لكن شرًا ع

القول في حد الخير

قال أرسطوطيلس كل صناعة وكل مذهب وكل
فعل وكل اختيار فقد يظن بأنه يقصد فيه إلى خير
ما وما أجود ما حدوا الخير إذ قالوا بأنه المقصود إليه
من كل شيء قال والمقصودات من الأشياء مختلفة

أصل ابن ... ساقطة
... الأخرى

وذلك ان منها ما هو فعل ومنها ما هو انفعال ع

التفسير وفيه بيان الصناعة والمذهب والبدعة والهوى

اقول الصناعة هيئة للبدن والنفس نطقية وعملية والمذهب هيئة للنفس فعلية نطقية .:. واقول الصنعة تقتضى مصنوعاً حسيًا واما المذهب فانه يقتضى مفعولًا وهميًا .:. والصنعة تكتسب بالخيرات الخارجة واما المذهب فانه يكتسب بالخيرات البدنية والنفسية والصانع يعمل فى غير المنتفس .:. واما صاحب المذهب فانه يعمل فى المنتفس .:. واقول المذهب يؤدى الى الخير من اطاعه وسلك طريقته وكذلك الصنعة واما البدعة فانها توهم الخير ولا تؤدى اليه وذلك لانها تسلك على غير المسلك .:. واما الهواء فانما تجر الى اللذة ولكنها كثيراً ما تستبطئه وتساريه حتى تخفى على صاحبها مرادها .:. **تفسير** وقوله وكل فعل وكل اختيار توهم بان الاختيار ليس بفعل وليس كذلك فان الاختيار فعل فكرى ولذلك فصل .:. واقول الفعل قد يكون الى الصناعة والى المذهب وذلك حين يريد

بارسته

؟ المتنفس

كذا بخاري الهوى

؟

اقتناؤهما وقد يكون عن الصناعة وعن المذهب وذلك من
بعد أن يقتنيهما م تفسير قوله المقصود اليه
من كل شيء اقول الشيء المقصود هو عين الشيء المقصود
اليه من الشيء المقصود وهو انما يريد ههنا ما يقصد
اليه من الشيء المقصود اذ كان ذلك اولى بمعنى الخير
والذي يقصد اليه من الأشياء المفارقة فعل أو
انفعال وكذلك قال والمقصودات من الأشياء
مختلفة وذلك ان منها ما هو فعل ومنها ما هو انفعال
وقال في موضع آخر الخير هو المقصود اليه من كل شيء
وهو التمام من كل فعل وهمة :. قال ابو الحسن
يريد بالتمام الغرض فانه المقصود اليه بالفعل وهذا
التحديد يوهم انه بمعنى الأول وهو هو وليس به
اما هو هو فلأنه قال ثمّ و ههنا قال الخير هو
المقصود اليه من كل شيء واما ليس به فمن اجل انه
جعل المقصود اليه من الأشياء الفعل والانفعال ثمّ وجعل
المقصود اليه من الأشياء ههنا ما يراد بالفعل وبالانفعال ع

حدّ آخر

قال ارسطوطليس الخير هو الذي يتشوق اليه الكل

من ذوى الحس والفهم ∴ قال ابو الحسن يريد بالفهم
النطق الخارج الى الفعل وذلك هو العلم وقد قال
فى موضع آخر انما توجد الأشياء ماهى وكيف هى بالعلم
ولذلك حد الخير فقال بانه الذى يتشوق اليه الكل من
ذوى الحس والفهم فقد تبين لما قدم بأنه انما يريد بالفهم العلم ع

فى الخير والشرير

قال افلاطن الخير من ملك نفسه والشرير من ملكته
نفسه ∴ واقول الخير هو الذى اقتنى الخير الذى هو
بالحقيقة خير ولا سبيل الى اقتناء ذلك الخير لمن ملكته
نفسه فلذلك قال بان الخير هو من ملك نفسه ∴ قال
افلاطن واقول ان لذات النشوء تجذب الى اللذات
وان كانت ضارة وسمجة والعقل يمنع منها فمن غلبته
اخلاق النشوء وخذل العقل فانه شرير ومملوك
لشهواته ومغلوب من ذاته ∴ قال ومن انجذب الى ناحية
العقل وغلب اخلاق النشوء فانه خير وفاضل وحر
وقد ملك نفسه

ظ أخلاق

فى الفرق بين النافع واللذيذ

اللذيذ هو الملايم للطبع واكثر النافعات موذية

والنّافع هو الّذي يكون مؤدّيًا الى الخير او اللّذيذ واكثر اللّذات ضارّة ٥

في السّاذج والسّليم

قال افلاطن السّاذج والسّليم هو الّذي يصدق بما يقال له وينقاد لذلك لأنّه يحسن ظنّه فيه لزوال الشّرّيّة عنه ∴ ولذلك نقول بأنّ الفاضل الكامل هو الّذي يعرف الشّرّ والخير من قبل غيره لا من قبل نفسه واقول السّاذج وذو السّلامة يسرعان الى الذّمّ والمدح قال واقول أنّ سرعة قبول الشّيء ربّما كان من قبل ظنون تكون في النّفس وذاك بأن يوافق ما يقال له او يدعو اليه تلك الظّنون ٥

في الأشياء اللّذيذة

قال ارسطوطيلس الأخلاق لذيذة وكذلك× العادات ليس الطّبيعة لذيذة والخلق والعادة كالطّبيعة لكنّ الطّبيعة تكون دائمًا والخلق والعادة يكونان كثيرًا وحسن الاقتدار لذيذ ولذلك يلتذّ بحسن الفعل ∴ قال واقول كلّ فعل تتبعه لذّة ∴ قال والفضائل لذيذة وكذلك العلوم ولذلك كانت الخرافات لذيذة فانّ النّفس ستروح اليها متى عدمت غذاها من العلوم ∴ قال ومن

× درحاشيى ... امت راه بالا ... لك افزوده‌ا : ... ليس، ومعلوم ... ت مراجعت ... : العادات ليس ... ن الطبيعة الخ

أجل اللذة العلوم والفضائل كان التعب والكد المؤدّيان
الى العلوم والى الفضائل لذيذين :. والصحة لذيذة و
لذلك كان الصبر على بشاعة الدوآء لذيذا اذ كان
الدوآء سببا لاجتلاب الصحة وذكر الكد والتعب من
بعد انقضائهما لذيذ ولا سيما اذا كان مع الظفر بالحا
جة والوصول الى البغية وذكر نيل الراحة عند التعب
والكد لذيذ والأشيآء المحبوبة لذيذة عند التأميل
اذا كن يتوقعن وفي التذكر اذا كن قد سلفن :. والكرامة
محبوبة ولذلك كانت الغلبة لذيذة وكذلك جميع الأشيآء
التي تؤدي الى الغلبة لذيذة وكذلك جميع الأشيآء التي
تؤدي الى الكرامة :. والمال محبوب ولذلك كان جميع
الأشيآء المالية لذيذة :. قال والحياة لذيذة ولذلك كان
جميع الأسباب التي تؤدي الى الحياة لذيذة والشكل
والمثل لذيذان ولذلك كان الأصدقآء ألذآء وقد قيل
بأن الشبيه يحب الشبيه ومن هذا الوجه يفرح الصبي
بالصبي والطائر بالطائر والسبع بالسبع وكل ما كان
اشبه فانه الذ كالإنسان يشبه الإنسان الآخر في
افعاله ومعانيه :. قال والأشيآء المستطرفة والفكهة

لذيذة ولذلك كان التصوير والمحاكاة والتشبيه لذيذا
ولذلك يشتهي الإنسان ان يكون متعجبا منه فان التعجب منه
طريف :. والتملق لذيذ ويشبه أن يكون محبوبا ٭

في اقسام اللذات

قال الحكيم اللذات كلها قسمان جسمانية ونفسانية
والجسمانية اقسام وذلك أن منها ما هي طبيعية و
ضرورية كلذة الغذاء والشراب واللباس والكن
ايضا :. ومنها طبيعية وليست بضرورية كلذة الجماع
ومنها ما ليست بطبيعية ولا ضرورية مثل لذة السكر ولذة
الانهماك في المطاعم والمشارب والنكاح ومثل الكثير من
اللعب :. قال واللذات النفسانية هي التي يختص بها
الفكر غير ان من هذه ما هو بسبب اللذات الجسمية و
هذه هي التي تلتذ بها النفس عند التأميل والذكر وينفعل
بها الجسم عند المباشرة :. قال ومنها ما هو خاص
بالنفس وتلك هي التي اذا نالها لم ينفعل بها جسمه
ولا كان مادة لما ينفعل منه الجسم لكن انما تنفعل
بها النفس مثل لذة العلوم ولذة الأصدقاء ولـذة
الخرافات ولذة الكرامة ٭

في الأشياء المؤذية

قال جالينوس الأشياء المؤذية هي التي تعرض منها
تفريق متصل او ضم مفترق قال والأسباب الفاعلة
لذلك حرّ او برد او قطع او تاكل: امّا الحارّ
المفرط فلأنه يقطع اجزاء البدن ويحللها واما
البارد الشديد البرد فلأنه يضغط اجزاء البدن و
يجمعها.: قال والرطب واليابس لا يولمان لأنهما لا
يلقيان البدن بعنف ولذلك لم يولما م

القول في الحواس
ما يتفاوت حالها في الأذى واللذة

قال جالينوس اللذة والأذى في اللمس أقوى منه في
سائر الحواس وبعد اللمس في الذوق ثمّ في الشم
ثمّ في السمع وهما في البصر اضعف م

بقية القول في الأشياء المؤذية

قال وانّ الذي يؤذي السمع الصوت الخشن والصوت
السريع والصوت العظيم قال وهذه الثلثة مجتمعة
في الرعد.: قال و يولم الذوق المرارة والعفوصة والحموضة
لأنّ هذه تفرّق اتصال حاسّة الذوق: قال ويولم البصر

شدّة الضوء وشدّة الظلمة. قال وان الشمس ربما
أذهبت ضوء البصر في زمان يسير لأنها تبدد أجزاء
البصر للطافة اجزائها. قال واما الظلمة فانها تطفي ضوء
البصر فتذهب به على الجملة او يغلظ ولكنها لا تفعل ذلك
في زمان يسير لكن متى طال لبث الإنسان في الظلمة ع

القول في الوحشة انها ما هي وابانة سببها

قال ارسطوطيلس الوحشة أذى يلحق القوة
الفكرية قال والسبب فيها خلو النفس الناطقة مما
تحتاج اليه من المعرفة فانها اذا خلت من المعرفة
قلقت والناس لجهلهم لا يفطنون لذلك لكن
يتوهمون أن وحشتهم انما هو لفقدهم ما يشتهون ويحبون
فيطلبون لسبب ذلك ما يتلهون به ويشتغلون ع

القول في الأشياء المؤذية على وجه آخر

قال ارسطوطيلس جميع الأشياء المؤذية شرور
إلا أن تكون اسبابا للخير. قال واقول الأشياء المؤذية
قسمان فمنها ما هي مؤذية للنفس فقط قال وهذه هي

التي لا ينفعل منها الجسم لكن الفكرة .:. قال ومنها ما ينفعل بها الجسم .:. قال والناس يستوون فيما يولم الجسم وانما يتباينون في مقدار الالم وفي اظهار القلق والجزع .:. قال واما النفسانية فانهم يتباينون فيها تباينا عظيما وذلك ان منهم من يتأذى بما لا ينبغي ان يتأذى به كالحاسد ومنهم من لا يتأذى بما ينبغي ان يتأذى به كالوقح .:. قال وانما تتفاوت الحال فيه لاختلاف احوال الناس باختلاف الاخلاق والهمم ✿

في الالتذاذ والتأذي أنهما فعلان او انفعالان

قال الحكيم الالتذاذ والتألم انفعالان وقال ارسطوطيلس الانفعال منه جسماني ومنه نفساني قال ومن النفساني التغلب والغضب والشهوة .:. وقال غيره الانفعالات اربعة اقسام لذة واذى وشهوة وفزع قال واللذة انما تكون للخير الحاضر قال والشهوة انما تكون للخير المتوقع .:. قال والاذى انما يكون للشر الواقع قال واما الفزع فانه يكون للشر المتوقع ✿

بقية القول في الالتذاذ والتأذي

قال ارسطوطيلس صورة الشر اذا تحركت و لم تظهر ولدت الفزع واذا هي ظهرت ولدت اللذة ؟

في الانفعال اهو اللذة والأذى ام الاحساس بالانفعال هو اللذة والأذى

قال غوغوريوس الانفعال ليس بلذة ولا أذى لكن الاحساس بالانفعال هو اللذة والأذى ولهذا لم يكن بما لا قدر له التذاذ ولا تأذي وان كان من جنس ما يولم ويلذ ؟ واريوس

في الفصل بين الانفعال النفساني وبين الانفعال الجسماني

قال الانفعال النفساني حركة تحدث في النفس من تخيل خير او شر واما الانفعال الجسماني فانه حركة تحدث في الجسم من ملاقاة شيء لذيذ له او موذٍ ؟ ا: موذي

في الفرق بين الانفعال وبين الفعل

قال الانفعال انما يكون في شيء من شيء آخر واما الفعل فانما يكون من ذات المتحرك .: فان الشيء الواحد قد يكون فعلاً وقد يكون انفعالاً

قال ارسطوطيلس الشيء الواحد قد يكون انفعالاً

بوجهين احدهما ان يكون متحركًا من ذاته فيكون
فعلًا لذلك كالغضب ويكون مع ذلك انفعالًا
اذا كان المهيج له غيره وهذه حالة الغضب فانه
انما يصح من شيء آخر :. قال والوجه الآخر بأن
يخرج عن الاعتدال فيكون انفعالًا لذلك ويكون
من ذات المتحرك فيكون فعلًا :. **مثال ذلك**
حركة الاختلاج فانا نقول بان حركة الاختلاج
انفعال لأنها خارجة عن الاعتدال وهي مع ذلك
فعل لأنها انما تكون من ذات المتحرك وقد
يجب ان ننظر ان النفس البهيمية تحس بذاتها
ام بغيرها :. واقول ان الاحساس نوع من انواع
العلم ويجب لذلك أن يكون الاحساس للنفس الناطقة
والفكرة ايضًا لهذه النفس ويجب من هذا ان تكون
النفس البهيمية انما تلتذ بالبدن وبالنفس الحساسة
واما النفس الغضبية فانها لا تلتذ بالبدن ولكنها
انما تلتذ الناطقة وقد يجب أن ننظر في النفس
الناطقة النظارة هل لها حس ام ليس لها ذلك
فإن لم يكن لها ذلك وجب ان يكون احساسها بغيرها :.

ظ: يهيج

انما تلتذ بغيرها :. اقول النفس البهيمية صح

كذا

واقول النفس النظّارة انّما تلتذّ بالنفس المرتابة وهي الحسّاسة ؟

في الفرق بين النظر وبين الفكر

واقول الفكر قوّة مطرّقة للنّفس الى العلوم واما النظر فانّما هو النظر الى المعلوم وقياس الفكرة المحرّق وقياس الإبصار من بعد التحرّق ؟

في اللّذة انّها ماهي وفي انواعها انّها كم هي

اقول اللّذّة احساس بالانفعال ويجب من هذا ان تكون اللذّة للنّفس الحسّاسة ولكنّه منها ماتكون للتخيّل والتخيّل ضرب من الاحساس ؛ واقول اللذّات اربعة انواع على قدر انواع الأنفس وقال افلاطن انواع الأنفس ثلثة النفس البهيميّة والنّفس الغضبيّة والنّفس النّاطقة * والنّفس النّاطقة * نوعان المرتابة والنّاظرة ؟

*— اين دو كلمه را
...
...رف كرده ا...

في انواع اللذّات

قال ارسطوطيلس اللذّة التي تكون للأشياء المختلفة بالصّور يجب ان تكون مختلفة بالصّور كلذّة الكلب فانّه يجب ان تكون غير لذّة الفرس ولـذّة

الانسان يجب ان تكون غير لذة الحيوان: قال واما التى تكون لأشياء باعيانها كلذة الانسان والانسان فيحق ان لا تكون مختلفة بالصورة ولكنها تتبدل في الملتذين لتبدل احوالهم فإن المحموم والصحيح لا يلتذان التذاذاً واحداً ولا يلتذان ايضاً بشيء واحد كذلك الفاضل والردي لا يلتذان بشيء واحد: قال وان العاقل يختار ادراك العقل على الذهب لأن العقل عند العاقل ألذ من الذهب عند الجاهل ؟

بيان ان للانسان لذة يختص بها وانها انما هي لذة المعرفة

قال ارسطوطيلس انه لما كان لكل واحد من انواع الحيوان لذة يختص بها كما قلنا وجب ان يكون للإنسان من حيث هو انسان لذة يختص بها والإنسان انما يختص بالمعرفة فأما ساير اللذات فان ساير الحيوان يشركه فيها ويشبه أن يكون نصيب ساير الحيوان من لذة الشهوة ومن لذة الظفر والغلبة اكثر قال ومن البين ان الصبيان يفرحون

بما لا يفرح به الرجال وكذلك النساء يفرحن بأشياء
لا يفرح بها الرجال ولا الصبيان: قال وان الحمقى والسكا
رى والكثر من لا عقل له انما يعيش بالخرافات وكل حديث
لا يفيد الخير فإنه خرافة واكثر الاشعار خرافات ✽

بيان العلة في أنه لم صار للانسان لذات مختلفة

قال افلاطن وارسطوطيلس للانسان لذات
مختلفة: قال ارسطوطيلس وانما وجد للانسان
اللذات المختلفة لعلل احدها من قبل ان طبيعته
لم تكن بسيطة لكن مركبة: وايضا فان حالته
لم تكن واحدة لكن مختلفة: قال افلاطن وان
نفس الانسان ليست واحدة بسيطة كالعقل
ولكنها منقسمة الى ثلثة انواع النفس الشهوانية
ولها محبة لذة المطاعم والمشارب والمناكح
قال ولهذه النفس ايضا الحرص والرغبة في جر المنافع
واكتساب الاموال بسبب الشهوة واللذة قال
والنفس الغضبية ولهذه النفس محبة الغلبة
والرياسة والكرامة قال والثالث الناطقة

ولهذه النفس محبة الحق وبغض الباطل ومن
اجل ذلك تحب العلوم والحكمة .: قال افلاطن
ومن اجل هذا نقول بأن الانسان ليس بحيوان
واحدٍ فى الحقيقة ولكنه ثلث حيوانات وقد
غشيت بصورة واحدة فى الظاهر فمثال الحيوان
الأول وهو الذى له الشهوات مثل سبع ضارٍ
متفنن الخلقة له رؤوس حيوانات كثيرة بريّة وأهليّة
وهو اعظم الثلثة .: ومثال الحيوان الثانى مثال
أسدٍ هائج الغضب .: قال ومثال الحيوان الثالث
مثال الإنسان وصورته وقد حُلى الجميع من خارج
بحلية واحدة وهى مثال الانسان قال وكل واحدة
من هذه الأنفس تنازع الى ما تلتذ به وتشتهيه
قال ارسطوطيلس وقد تختلف اللذات
فى الإنسان لعلل أُخَر فان بعض اللذات انما
يكون من جهة الأمراض والجنون كالذين
يلتذون بأكل اللحوم النيّة وبعض اللذات يكون
من جهة الآفة كالالتذاذ بأكل الفحم والطين وبعض
يكون من جهة العادة كنتف الشعر وجرح الأظفار

امرضا

خ متفنن

والإلتذاذ بجماع الدّبور قد يكون من جهة الآفة وقد يكون من جهة العادة كالّذين يعتادون التفاخذ من الصّبي وقد يلتذّ بالشّتيمة الفحّاشون من الأغنياء والرّؤساء وانّهم يظنّون بأنّهم يصيرون افضل من المستويين ه

العلّة في ميل النّاس الى اللّذّات الجسميّة وفي هربهم من اللّذات النطقيّة

قال ارسطوطيلس انّما صار النّاس يطلبون اللّذات الجسميّة لأنّهم مع هذه اللّذّات ينمون وايّاها يألفون قال وانّما ظنّوا انّها اكثر في الإختيار لأنّها تدفع الحزن ∴ قال وايضا فانّ الأكثر منهم لم يذوقوا لذّة المعرفة فيعرفونها قال ومن عرف لذّة المعرفة يصبر على ما هو أما مها من الكدّ والتّعب والخطر حتّى يصل اليها قال وايضا فانّه لاسبيل الى لذّة المعرفة من غير رفض كثير من الشّهوات واللّذّات ومن غير هجران لذّة الرّاحة والخرافات وليس يهون رفض هذه اللّذات وهجرانها ه

بيان انّ لذّة المعرفة ألذّ من سائر اللّذّات كلّها

قال افلاطن الطريق الى معرفة الأشياء التجربة
والقياس ومن البيّن انّه يختص بطريق المعرفة صاحب
المعرفة قال فهو الذى يختص بالتجربة لأنه قد جرّب
لذة الشهوات ولذة الظفر والغلبة والعز والرياسة و
قد عرف مع ذلك لذة المعرفة فامّا محبّ الشهوات و
محبّ الغلبة فانّهما لم يذوقا لذة المعرفة ⁂ دليل
آخر قال افلاطن وارسطوطيلس لذة المعرفة
اللذ فانّها صافية وامّا ساير اللّذات فانّها مشوبة
قال والدليل انّه ليس للذ تّها ضد فينغّصها ويكدّرها
وامّا لذة المطعم فانّه يقابلها اذى الجوع ولذة
المشرب يقابلها اذى العطش ولذة المنكح يقابلها
أذى الشبق ولذة الكرامة يقابلها اذى الحسد
ولذة التعزّز تقابلها لذة التذلّل لأنّ المتعزز يضطرّ
الى أن يتذلّل لمن يكون فوقه ودونه بوجه ووجه ∴
قال وانّه يلحق كلّ لذة من هذه اللذات لواحق تنغّصها
لما يقع فيها من الخطأ في المقدار والوقت والجهة ∴
قال ومحبّ المعرفة سليم من هذه الآفات كلّها ∴ قال
ارسطوطيلس لذة المعرفة هي اللّذة بالحقيقة وعلى الاطلاق

آصرف

فأما ساير اللذات فانما هي لذات بالعرض لأنها أشفية من أحزان

بيان انه ليس كل لذة بخير

قال ارسطوطيلس من البين ان الاستكثار من اللذات يمرض ولو كانت اللذة خيراً على الاطلاق كان الاستكثار منها خيراً لأن الاستكثار من الخير خير: قال ومن البين ان الكثير من اللذات ضارة وان الكثير منها قبيحة قال ومن البين انها تشغل عن العقل: قال ابو الحسن يعني به اللذات الجسمية قال وكلما كانت اقوى شغلت اكثر قال فليس يجوز من اجل ما قلنا ان نقول بان كل لذة خير

بيان انه غير جائز أن نقول بان اللذات ليست بخير على الاطلاق

قال ارسطوطيلس وغير جائز ان نقول بان اللذات ليست بخير على الاطلاق ولان الكل يشتهي اللذة والكل يهرب من ضدها وهو الأذى قال والفساد انما يقع على الأمر الأكثر من جهة الافراط والإفراط انما يقع في اللذات الجسمية قال واقول لما قلنا بأن اللذة خير ولكن ليس كل لذة: وقال افلاطن انه ليس بين

اللذات الجسمية وبين العقل مشاركة والدليل ان اللذة المفرطة تجعل الانسان هايم العقل مضطربا مثل ما يفعل به الحزن الغالب قال وكذلك نقول بانه ليس بين العقل وبين اللذة مشاركة البتة وانما تكون المشاركة بينها وبين السفه والغلمة ؁

القول في ماهية اللذة والأذى

قال جالينوس الألم هو خروج البدن عن حالته الطبيعية في زمان يسير وبمقدار كثير فإن خرج قليلا لم يولم وكذلك إن خرج كثيرا ولكن كان خروجه في زمان كثير ∴ قال واللذة هي رجوع البدن الى الحالة الطبيعية في زمان يسير فان رجعت قليلا او كثيرا ولكنه في زمان كثير ظن بانه قد كان ثم الم ولم تعقبه لذة ∴ وقال غرغوريوس كل وجع وكل راحة فانما هو من استحالة المتضادات اما الوجع فمن استحالتها الى خلاف مجرى الطبيعة واما الراحة فمن استحالتها الى مجرى الطبيعة ∴ وقال ارسطوطليس قال قوم بأن اللذة تمام النقصان قال وانما وقعوا الى ذلك من قبل ضدها وذلك لا نهم رأوا الأذى

نقصان الشئ الطبيعي .: قال ابو الحسن ما قاله جالينوس
و عزغوريوس و حكاه ارسطوطيلس كالقريب بعضه
من بعض من جهة المعنى وانما الاختلاف فيه من جهة
العبارة وبعد فان ما فيه من الاختلاف غير بعيد ﻫ

مناقضة هؤلاء

قال ارسطوطيلس ما قالوه في حد اللذة لا يعم جميع
اللذات لان لذات النفس وهي اللذات بالحقيقة ليست
بتمام النقصان قال وما قالوه انما يختص بلذات
البدن وايضاً فليس لجميعها لكن لما يلي الغذا منها قال
واقول ان لذات البدن ليست بلذات حقيقة لكن
بالعرض لانها اشفية من الاحزان والطبيعة هي
الحوفة ولو كان كما قالوا الكان يجب ان يكون الذي يلذ
هو الذي يلحقه النقصان .: قال والجسد وحده لا يلتذ
من دون النفس واقول قد قال افلاطن بان لذة
المعرفة انما هي تمام النقصان ويشبه ان يكون انما
قاله على سبيل التشبيه والتحقيق فيه ما قاله ارسطوطيلس
قال افلاطن ان للنفس لذات لان لها نقصان
فانه لا نقصان اشد من نقصان الجهل: قال ومن اجل

ذلك يلتذ بالمعرفة لأنها تتم نقصانها بالمعرفة ❁

بقية القول في ماهية اللذة

قال ارسطوطيلس قال قوم اللذة تكون في طبيعة حساسة وقال في ريطوريقي اللذة حركة تكون بغتة في طبيعة الشيء نفسها :. قال واما الحزن والاذى فبخلاف ذلك

مناقضة هؤلاء

قال ابو الحسن وهوان الحدان قريبان لأن التكوّن تحرّك والكون عنده حركة وقال الحركة والكون لا يقالان على الجميع الذي لا ينقسم كالنقطة والوحدة والبصر قال ولكن انما يقالان على ما ينقسم لأن الحركة انما تحدث جزءاً من بعد جزء وكذلك التكوّن قال وانما يكون تمامه اذا فعلت ما ارادت :. قال واما في جميع اجزاء الزمان فإنها لا تكون تامة وكذلك التكوّن قال واما اللذة ففي كل زمان تامة من كل مثل الوحدة واليقظة والبصر قال ومن اجل ذلك لا يمكن احد ان يلتذ في زمان اكثر منه في زمان :. قال وانما يلحق ما يظن فيها من الزيادة والنقصان الملتذ لا اللذة قال فإن قيل فمن اين وجدت لذة اقل ولذة اكثر

كذا ج ان الحد قريبان

قيل انّ الفاعل والمنفعل اذا كانا قويّين كان التلذّذ واللذّة
بخلاف ان يكونا ضعيفين .: قال وايضاً فانّ الانسان متى
كان تشوّقه الى الشيء طويلاً كان فعله فيه قويّاً ومتى كان
بخلاف ذلك كان فعله بخلاف ذلك ه

حدٌّ ثالثٌ للّذّة

قال ارسطوطيلس وقال قوم انّها فعل للهيئة الطبيعيّة
غير ممنوع قال ابو الحسن هذا قول فيثاغورس وافلاطن
فانّهما قالا اللذّة فعل على مجرى الطّبيعة فلا مانع يمنعها ه

مناقضة هؤلاء

قال ارسطوطيلس اللذّة ليست بفعل قال والدّليل
انّ انواع الأفعال ثلثة حسّية وحركيّة وفكريّة
قال ومن البيّن انّ اللذّة ليست بفكرة ولا حسّ وقد بيّنا من
قبل انّها ليست بحركة .: قال فقد بان بما قلنا انّها ليست
بفعل قال ويفسد هذا الحدّ من جهة أخرى وذلك من
قبل انّ السّعادة فعل للهيئة الطبيعيّة لا عائق فيها ه

ذكر الحدّ الذي حدّ به ارسطوطيلس اللذّة من بعد ما ناقض القوم

ارسطوطيلس
ل ازس
ه و پيدااست كه اين
خف آرس پيا
نسخهٔ قديمتر رمز نام
ليم بكار برده شده بوده

قال ارسطوطيلس فاقول بان اللذة نهاية افعال الحي الطبيعية التي لا عائق فيها حتى تكون مقرونة بالسعادة موجودة بوجودها ولا تكون هي السعادة :.

قال ارسطوطيلس واقول اللذة نهاية لا كهيئة تصير في الملتذ لكن كتمام كالكمال الذي يكون بالمرتبة لا بالصورة وبالجمال الذي يصير في الشباب : وقال

فرفوريوس مفسّراً[١] لما قاله ارسطوطيلس اللذة كالنهاية في المرتبة لأنها تحدث اخرا[٢] وليست بكاملة لأننا لا نقف عندها ولكنا نطلب شيئاً آخر :.

قال ارسطوطيلس وانما ظن بان اللذة فعل لأنها تابعة لكل فعل ومتصلة بالفعل وغير منفصلة من الفعل : قال واقول اللذة تابعة لكل حركة لأنها تابعة لكل فعل والحركة فعل قال وانها تابعة للسكون ايضاً لأن السكون ايضاً فعل : قال واقول اللذة ليست في الفعل فقط لكن في الانفعال ايضاً كالتعلم فان التعلم انفعال وهو لذيذ م

القول في خاصية اللذة

قال ارسطوطيلس انها من أجل الافعال لشهوات الهيئة وذلك لأن اللذة تتمم كل فعل وتصيره أجود

[١] اصل : مفيسّر الماء ؛ اين دو كلمه را در اصل

[٢] اخرا قالت نقطه گذاری کرده ولی پیدا است که این قراءت معنی ندارد ؛ ج : تحدث آخراً ، قال وليست الخ

من قبل ان فاعلى الأفعال يستقصون في الأفعال بسبب اللذة .:. قال واقول منفعة اللذات الجسمية الوجود فقط واما منفعة لذة المعرفة بالوجود الفاضل ع

حساب ظريف لأفلاطن في بيان زيادة لذة صاحب الحكيم

قال افلاطن انه لما كانت اللذات ثلثة واحدة صافية و اثنتان دعيتان يعني بالدعيتين لذة الشهوة ولذة الغلبة ويعني بالصافية لذة المعرفة قال وكانت الرياسة خمسة وكان المتغلب الثالث هو صاحب النفر اليسير اذ كانت رياسة الجماعة بينهما وكان صاحب النفر اليسير بالثالث من الملك اذ كان صاحب علية الأشراف وسطا بينهما وجب ان يكون بعد المتغلب عن اللذة الحقيقية ثلثة اضعاف الثلثة الأضعاف في العدة .:. قال ويجب ان يكون الرسم والمثال بحسب عدد الطول للسطح المسطوح قال وانما بحسب القوة والتزيد الثالث فانه يجب ان يكون الملك الذي عليه شأنا بسبعمائة وتسعة

بل بالثا
ثالثامن

وعشرين .·. قال ويجب أنّ يكون المتغلب اكثر أذى بهذا المقدار قال وليس بينهما حساب حتى ان كانت الليالي ونهارها والشهور والسنون ملايمة لها .·. قال ابو الحسن وقوله واما بحسب القوة والتزيد الثالث فإنه يريد تزيّد الآحاد وتزيّد العشرات وتزيّد المئين فانه الثالث ؞

اصل المايه

فصل من حرف اللام

الفعل ألذّ من البطالة واليقظة ألذّ من النوم والحسّ ألذّ من عدم الحسّ والعقل ألذّ من الجهل .·. قال والسرور واللذة في كل شيء هو ان يفعل فعله من غير عائق .·. قال وكما ان ألذّ الأشياء المحسوسة افضلها كذلك حال المعقولة يجب ان تكون الذها افضلها ؞

وبيان ما قاله افلاطن على وجه من التقريب والتخمين

ان اللذات لما كانت ثلثة وجب أن يكون للمتغلب تسعة لأن له ثلثة اضعاف الثلثة ولأنّ رياسة الجمع متقدمة عليه بالضعف وجب ان يكون لها ثلثة اضعاف ما هو له وذلك سبعة وعشرون

ولأنّ صاحب النفر اليسير متقدم على رياسة الجمع الكثير
بالضّعف وجب ان يكون له ثلثة اضعاف ما لصاحب
الجمع الكثير فيصير له أحد وثمانون ولأنّ رياسة
الأشراف متقدمة بالضعف على صاحب النفر اليسير
وجب ان يكون له ثلثة اضعاف ذلك فيكون مائتين
وثلثة واربعين وللملك ثلثة اضعاف هذا وذلك
سبعمائة وتسعة وعشرين م

في السّعادة القصوى انّها ما هي وكيف تكتسب من قول افلاطن

قال افلاطن السّعادة انّما هي استكمال الإنسان صورته
قال والانسان انّما يستكمل صورته بالعلوم الحقّية و
اوّلها الحساب ثم الهندسة وعلم المكعّبات وعلم
النجوم والموسيقى قال وآخرها علم الجدل. قال و
انّ هذه العلوم ترفع عن الانسان النّذالة والخساسة
والأحزان والهموم وتصيّره وادعًا ساكنًا وذلك
انّه تخرج عن قلبه محبّة المال ومحبّة العزّ ومحبّة
العابدة وتزيل عنه سائر الأخلاق الفاسدة م

القول في السّعادة العقليّة وهي القصوى انّها انّما هي وبم تكتسب وتحصّل من قول ارسطوطيلس

قال ارسطوطيلس السّعادة العقليّة فعل للنّفس عقليّ وفي موضع آخر بدل عقليّ رأييّ وفي موضع آخر نطقيّ: قال ابو الحسن وهذه العبارات كلّها متقاربة وانّما تقع من جهة المترجمين: قال والخيرات الّتي تقوم بها هذه السّعادة هي الّتي تختصّ بها النّفس النّاطقة النظريّة وهي العقل والعلم والحكمة قال والعقل الأوايل قال والعلم هيئة برهانيّة قال والحكمة هي التمهّر في تأليف القياسات وانتاج النّتايج وهي التمهّن ايضاً في الذّهاب من الأوايل الى الأواخر ومن الأواخر الى الأوايل وحسن الاقتدار على معرفة الأوايل وهي المبادي قال وليس ينبغي أن يكون فهم الانسان ميتاً اذ هو ميّت بل ينبغي أن يصيّرها عادمة موت: وقال ارسطوطيلس الحكمة علم وعقل

ظ التمهّر او التمهّر

فانه ليس ينبغي للحكيم أن يعلم ما يعلم من المبادئ فقط
لكن ينبغي أن يصدق عما في المبادئ . قال وقد
يقال للذين حذقوا الشئ حكماء . وقال افلاطن
العلم وقوع بصر النفس على الأشياء الكلية . وقال
الإسكندر العلم هو المعرفة بسبب المعلوم انه سبب
لذلك المعلوم . وقال ثامسطيوس ليس العلم غير
المعاني المعلومة كما انه ليست الهندسة غير المعاني
الهندسية . وقال برقلس سمعت ارسطوطيلس
يسمي المعرفة حركة ويسمي العلم حركة كما يسمي
المشي والاحضار

هل يجوز أن تكتسب السعادة القصوى من غير أن تكتسب السعادة الأدنى

انما يمتنع الوصول الى الثاني من قبل الوصول الى
الأول في الشيئين اللذين يكون احدهما ادنى والآخر
اقصى متى كان ذلك الأدنى موضوعا تحت ذلك
الأقصى وليست السعادتان كذلك وبيان ذلك انهما
في موضوعين ليس احدهما تحت الثاني ولكنه كالبعد
فيمن كان مستغرقا لشهواته ومنصرفا بهمته الى التمتع

بلذّاته وكانت اوقاته متمزّقةً بها وببلاياها وآفاتها ان يصل الى العلوم الفاضلة الرّفيعة الدّقيقة التى لا يكاد يخلص اليها الّا من اخلص اوقاته لها وانقطع من كلّ شيءٍ اليها ولم يلوّث همّته بشيءٍ سواها: وايضًا فانّ الشّره يؤدّى الى البلادة والغباوة وهذه العلوم لا تحصل بغير صفاء الذّهن وجودة الطّبع والفهم وبقوّة الحفظ ⁂

ذكر الآفات المانعة من السّعادة القصوى ومن استتمامها

قال افلاطن الحكمة لا تنال الّا بان ينقطع اليها من كلّ شيءٍ ومن اكثر الاشياء التى يقال انّها خيرات كالثّروة والكرامة والرّياسة والاخوان والاهل والأولاد حتّى الفضائل كالنّجدة والعفّة وصلة القرابة والعشرة :. قال لأن كلّ شيءٍ من هذا يحتاج الى زمان فى اكتسابه وتربيته وفعله والى عناية بحفظه وصيانته ولا زمان عند طالب الحكمة و لا قلب ولا عناية لأنّ زمانه مصروف فى طلب الحكمة وعنايته مستغرقة فى استنباط الحكمة وفى رعاية امر الحكمة ⁂

والعلاج لذلك أن يعلم أنّ هذه الأشياء وإن كانت خيرات فإنّها قد صارت شروراً عليه لما كانت عائقة له ومانعة عمّا هو خير منها وأفضل: وقال سقراط لتكن عنايتكم بالنفس دائمة وبالبدن بقدر ما تدعو إليه الحاجة وأمّا في الخارجات عن النفس والبدن فلا البتّة: قال وإنّ الحكيم لا يكون غنيّاً ولا ذا مقدرة: وقال ارسطوطيلس انّ الفلسفة لا تنال إلّا بفقر وعناية بالغة وطبيعة جيّدة: قال سقراط وكلّ من قلّت حاجته فإنّه أقرب إلى الله لأنّ الله ليس بمحتاج: قال وينبغي أن يعلم أنّه لن يمكنه أن يصل إلى هذا الأمر العظيم إلّا بأن ينسلّ من جميع ما يكون فيه وإن جلّ مقداره وشرف محلّه ولا يكفيه ذلك من دون أن يبعد ممّا ينسلّ منه ومن دون أن يتنحّى من بين معارفه وأن يتوارى من كلّ ما يخاف أنّه يقطعه عنها أو يشغله ثمّ يقبل على ما يحييه ويسعده ويجتهد في أن يسلم له في هذه الدنيا عيشه وأن يخرج منها إلى الآخرة وادعاً آمناً بما قدّم من الخير أمامه: وقد يجب أن ينظر أنّه كيف يجوز أن ينقطع

السّعيد عن العفّة وهل يجوز ان يصل الى الحكمة الشّره .:. الوجه عندى ١
واقول وجه عندى انّ العفيف لمّا كان انّما يتناول
ما ينبغى و فى الوقت الّذى ينبغى كان المنقطع الى الحكمة كثيراً
مّا ينقطع عن التّناول فى الوقت الّذى ينبغى وكثيراً مّا
ينقطع ايضاً عن تناول ما ينبغى فيكون انقطاعه عن
العفّة من هذا الوجه لا من قبل الشّره .:. وقال ارسطو
طيلس الفاضل قد يترك بعض لذّات العفيف وان
لم تكن رديّة لانّ له لذّات هى افضل ه

ذكر آفة اخرى

قد قلنا فيما اسلفنا انّ الحكمة لا تنال الّا بترك اكثر
الخيرات والفضايل ومن فعل ذلك كان عند النّاس
على غاية البدعة والمذهب الغريب المنكر لانّ ايثار
هذه الخيرات والرّغبة فى فعل هذه الفضايل هى
الانسانيّة فمن زهد فيها فانّه يكون عند النّاس انّه
ليس بانسانٍ والنّاس انّما يعزّون ويكرمون من رغب
فى الممدوحات وعمل الصّالحات ووافق اهل الخير و
كان على مثل سيرتهم ومن كان على خلاف ذلك اهانوه
واذلّوه واستخفّوا به وحقّروه وربّما قصدوه بالمكاره

في نعمته وفيمن يتصل به وفي بدنه حتى الضرب والقتل :.
ومن اعظم المحن عليه انه ليس يمكنه أن يقنعهم بالحجة لأنه
ليس بممكن مخاطبة من ليست معه الأمور الانسية
فضلاً عن الألفة فأي حدث وأي شيخ يصبر على
المهانة والمذلة وعلى الخوف الدائم من الإضرار والخسارة
وعلى الغرامة والعقوبة :. **والعلاج الجليل**
ان يعلم ان جميع الأمور شاقة وعسرة وفي السلوك اليها
مخافة ومخاطرة :. وقال افلاطن الحكمة لا تنال الا
بتحمل الكد والتعب وركوب الغرر والخطر عند الأعداء
اذا وردوا وعند الأصدقاء اذا زجروا :. وقال افلاطن
انه ما اضر على الانسان من الرغبة في الحياة على كل حال
فانها اذا فعلت ذلك يعني النفس انقطعت عن جميع الخيرات
الشريفة اذ كانت لا تنال الا بركوب الخطر مع التزام التعب و
ذلك يكون بمجاهدة الأعداء وبالصبر على جفاء الأصدقاء
في اكتساب الأمور الفاضلة ء

ذكر آفة اخرى

قال افلاطن واخذ الآفات العظيمة ما يعرض لمن
صبر على الحكمة عند ظهور آثار الفايدة وثمرات الحكمة

كذا

وذلك بأن يُتلقى بالكرامة ويرشح للرياسة ويمكن
من الشهوة واللذة فيطرحوه مطرح الجهاد من هذه
الجهة فان لم يسلس خوفوه بانواع المخافات فمن الذي
يبقى بهذا الأمر الجليل الخطير الرفيع الا النزر القليل
بل الواحد من بين الكثير: وذلك ايضاً بأن تُعينه
التسكينات وذلك بأن يوقع في قلبه شدة محبة الحكمة
حتى يختارها على كل شيء ولا يختار عليها شيئاً او تعضده
بالنصر الاتفاقات وذلك بأن يكون كبير الهمة مدينة وظ٧
تكون مدينة صغيرة او كان ممن لا يحتمل نفسه
كد القيام بأمور الناس او يكون نجداً فلا يجور ومحمود
المنشأ فلا يتخرع: واما العلاج فأن يعلم انه لا
سبيل الى استصلاح امر مدينة قد غلبت على اهلها
الاخلاق الفاسدة وتمكنت منهم العادات الردئية الا
بالقهر والاستكراه وفي هذا من الصعوبة ما فيه و
ذلك ان السبيل فيه أن يقتلهم من غير أن ينزع ارواحهم
وذلك بأن ينزعهم عن جميع ما قد الفوه واستطابوه
واستحسنوه وعشقوه ثم يجيبهم بحسن التشبيه
على الاخلاق المحمودة ومع هذا فانه لن يمكنه ذلك إلا

بأعوان مساعدين ومخلصين فى الموازرة وأنّى له أن
يفوز بهم فهل تكون حال من يوقع نفسه فى مجاهدة قوم
كثيرين اردياء جُهّال وعلى مُنابذة جماعتهم ومخالفتهم
من غير اعوان وانصارّ الّا كحال من يوقع نفسه بين
حيوانات ذوات سموم وضارية فيكون قد اهلك نفسه
من غير ان ينفع غيره .: قال افلاطن وامر السّلطان فى
هذا اعظم لانّه يكون محتشيًا من الكيس الباطل والعقل
الكاذب فمن الّذى يطمع فى أن يصدُق مثل هذا عن نفسه
وكيف يطيق استماع ما يُقال له إن خاطر مخاطر فيه وان
اصغى الى ما يقال له واستمرأه فاىّ مطمع فيمن احترشه
وغلب عليه ان تركوه حتّى يستقيم على طريقة السّعادة
وعندهم انّ ذلك يحلّ بهم الهلاك والشّقوة .: وبعد
فانّ الرّئيس ليس يجوز ان يكون غير راسخ فى الحكمة .:
قال ابوالحسن يعنى انّه ليس يجوز له ان يتقبّل بأمر
الرّياسة اذا لم يكن راسخًا فى الحكمة وقد ذكرناه نحن
فى القسم الثالث من صفة الرّئيس ٭

ذكر آفة أُخرى عظيمة

قال ومن الآفات العظيمة الجزع والقلق من امتداد

لتعب الطّلب ومن تطاول الكدّ والنّصب والسّآمة
والملالة من بُعد المسافة ويزيد فى ذلك صعوبة
المنفذ ووحشة الإنفراد لعوز المساعد وحيرة
الإلتباس لفقد النّاصح والسائح ثم تحادثه النفس
بالاياس مرّة وبالاقتصار على ما حصله مرّة وبالانصراف
عنه الى ما يوهم انّه اعود عليه مرّة وبالانجذاب الى
خفض العيش مرّةً وبالدّعاء الى فعل الصّالحات و
المحمودات مرّةً ه **والعلاج** ان يعلم انّ شرف
كلّ شىءٍ انّما تكون فى استكماله وانّه ان لم يمعن فى
السّير الى مقصده حتّى يصل الى غايته فقد ضيّع
ايّامه التى أنفقها عليه واخسر نفسه ما احتمله
من النّصب والتّعب فيه وانّه يكون اكثر غبنًا واخس
نصيبًا ممّن لم يأخذ شيئًا منه ولم يشرع فيه لأنّ
ذلك قد ربح كلّ الرّغبة وسلم من هجنة الخيبة و
امن من فساده بالآراء السقيمة والظنون الفاسدة
التى لا يكاد يسلم منها النّاظر فيه ولاسيّما فى اوّل امره
ومن قبل أن يبلغ الى تمامه .: قال وينبغى أن يعلم
انّه ليس شىء أعون على درك الحقّ من الصّبر والصّدق

اصل لعوز
خ لفقد

وذلك بأن يصدق في الطلب ويصبر على ما يقاسي من
انواع التعب والنصب ∴ وقال حكيم لشابٍ اصبر
على تعب التعلم فإن احتمال تعب التعلم اهون مما
يلحقك من الأذى والذل بالجهل وايام أذى
الجهل أطول وآفاته اكثر ∴ وقال افلاطن نحن
مركبون من اربعة إن ولا إن ونعم الآن وبئس
الآن قال والحياة الطبيعية جعلتنا إن والموت
الطبيعي جعلنا لا إن والاختيار للحياة جعلنا بئس
الآن والاختيار للموت جعلنا نعم الآن ٩

[ابتدای قسم دوم از کتاب]

الحمد لله الذی خلقنا بفضله لفضله و برحمته لرحمته ثم هدانا لما خلقنا له و عرّفنا ما ینفعنا فی السیر الیه و یعیننا علیه و ما یثبطنا عنه و یصدّنا منه لنستعین بما ینفعنا فی السلوک الی ما خلقنا له و نتمسّک به و نجتنب ما نصدّنا عنه و نزایله حمداً ناهضاً بالنیة الی دوامه و اصلّی علی النبی محمد و آله ع قال ابو الحسن ان کتابنا هذا انما هو القسم الثانی من الکتاب الذی سمّیناه السعادة و الاسعاد فی السیرة الانسانیّة و نرید ان نبیّن فی هذا القسم العوارض التی تعرض للانسان فی حیاته و لا ینفک منها فی وقت و ان راقبه و حذره و نقول فیها عارضة عارضة و نبیّن المحمودة منها و المذمومة و نبیّن وجه علاج الذمیمة منها و نبتدئ ان شاء الله من القول فی الفضیلة انها ما هی و بالله نعتضد فی کل امورنا و علیه نتوکل فانه لاحول لنا و لا قوة الا به و نصلّی علی محمد النبی و آله و نسلّم ع

وسلّم

في الفضيلة ما هي

قال ارسطوطاليس معنى الفضيلة ان يختصّ شيء من بين
ماهو مساوٍ له بزيادة اسم الجودة .·. قال ابو الحسن
ومثال ذلك انّ الانسان حيوان وهو افضل من سائر
الحيوانات لاختصاصه بالجودة وتلك الجودة هي قوّة
النّطق فانّ هذه القوّة اشرف القوى التى افاضها
الله على خلقه والعالم افضل من الجاهل لاختصاصه
بحياة النّطق فيه فنقول على هذا بانّ الاخلاق الفاضلة
والأفعال الفاضلة هي التى يكون لها زيادة اسم الجودة
والجودة في الأخلاق والأفعال الصادرة الى الأخلاق
او عن الأخلاق هي أن تكون انسيّة والانسيّة هي التى
تكون بنطق فانّ الانسان هو النّاطق وامّا الأخلاق
والأفعال الرّذلة فانّها بهيميّة .·. واقول الإنسان
الفاضل على غيره من النّاس بخلقه او بفعله هو الذى
يكون لخُلقه او لفعله زيادة على خُلق غيره بالجودة
والجودة انّما تكون لزيادة فطنة له على غيره فيستدرك
بتلك الزيادة زيادة منفعةٍ لبدنه او جمالٍ لنفسه ؟

في أقسام الفضائل

قال الفضائل قسمان خلقية ونظرية قال والخلقية كالطهارة والعفة والنجدة قال والنظرية كالعلم والعقل والحكمة :. واقول الخلقية هي الانسية والنظرية هي العقلية واقول الانسية هي متركبة من النفس البهيمية ومن النفس الناطقة المرتابة و اما النظرية فانها بسيطة لأنها انما تكون من النفس الناطقة النظرية وهي العاقلة :. فأما الأولى فانها متعقلة وليست بعاقلة ه

في الفضيلة الخلقية انها ما هي

قال ارسطوطيلس يمكن ان يقال في الفضيلة بانها توسط بين رذيلتين :. قال واذا حددت من جهة الأفضل قيل بأنها الغاية ه

حده الذي اختاره

قال ونقول الفضيلة حال لازمة بارادة في توسط مضاف الينا محدودة بالقول ه

التفسير

بيان قوله انها حال لازمة قال لما كان ما

زها

يوجد في النفس لن يخلو من احدى ثلث احدهن العوارض والثانية القوى والثالثة السجيات وهي حال الانسا اللازمة عند وقوع العوارض ثم لم يجز أن تكون الفضيلة العوارض ولا القوى ثبت انها حال لازمة :: قال وكذلك هذا في الرذيلة ؟ وبيان انه غير جائز ان تكون الفضيلة العوارض ان العوارض هي التي تعرض مثل هيجان الشهوة وفتورها ومثل الجبن و الجرأة والمحبة والبغضة ولم يجز ان يقال لمن فرق مرة بانه جبان ولا لمن لم يفرق مرة انه شجاع لكن انما يقال انه جبان لمن كان ذلك حاله في كل مخافة او في الاكثر فثبت بذلك انها حال لازمة قال وايضا فان هذه العوارض انما تكون بغير ارادة والفضائل لاتكون بغير ارادة ؟ وبيان انها ليست بالقوى انه ليس يجوز أن يسمى احد شريرا بانه يقدر على الشر ولاخيرا بانه يقدر على الخير ولكن انما يقال ذلك لمن ظهرت الشرية منه بالفعل وكذلك الخيرية :: ٧ الواد قال وليس يطلق عليه ذلك بالفعل لا ولكن بان يدوم ذلك الفعل منه على جهة واحدة فيعلم حينئذ انها صارت هيئة كالطبع ؟

بيان قوله بارادة قال ابو الحسن واما قوله
بارادة فليميزه من سائر الاحوال التي تكون بغير ارادة
بيان قوله في توسط مضاف الينا قال وانما
قلت في توسط مضاف الينا لان التوسط ليس هو واحد
لجميعنا ولكن لكل واحد منا وسط على حياله وهو الذي
لايزيد عليه ولاينقص منه بيان قوله بالنطق
قال واما قولنا بالنطق فلان المحمود هو ماكان بالنطق
واما ماكان بالتخيل الحسي فانه رذل وخسيس وبهيمي
في وسط الشيء بذاته قال وسط الشيء بذاته
هو المتباعد من طرفيه باستواء وهو شيء واحد في الاشياء
كلها لا كثير :. مثال ذلك أن نفرض بأن عدد العشرة
كثير وعدد الاثنين قليل فتكون الستة متوسطة بينهما
لان زيادة الستة على الاثنين مثل زيادة العشرة على الستة
في الوسط المضاف الينا انه ما هو على وجه آخر
قال الوسط المضاف الينا هو أن يكون على ما ينبغي وفي
الوقت الذي ينبغي وعلى الوجه الذي ينبغي وبأشياء
بكثرتها ولأشياء توجب ذلك بيان على وجه
آخر في ان الوسط المضاف الينا هو الفاضل

ای بغیر ا... لذاته

قال الوسط المضاف الينا هو الذى يكون على مقدار ما ينبغى لنا وذلك هو الموافق للصحة ولجودة الهيئة ولذلك كانت محمودة .: قال وما خالف هذا الى زيادة او نقصان فانه يكون جالباً للمرض ومفسداً للهيئة .: قال ولذلك يكون مذموماً لانه يكون ضارّاً او رديئاً ❊

بيان انه ليس فى التوسّط افراط وانّه ليس فى الافراط توسّط

قال ارسطوطيلس انه لما كان التوسّط المضاف الينا هو الذى يكون على مقدار ما ينبغى وفى الوقت الذى ينبغى وعلى الوجه الذى ينبغى لنا لم يجز ان يكون فيه افراط .: قال وغير جائز لما قلنا ان يكون فى الافراط توسّط ولذلك كان بعض الاخلاق رديئة كلها مثل الربا والظلم وصفاقة الوجه والحسد فانّ هويّة هذه كلها رديئة وكذلك هويّة سائر الرذائل ❊

العلّة فيما يُظنّ به من انّ بعض الأطراف اقربُ الى الوسط

قال ارسطوطيلس انما يُظنّ فى بعض الأطراف انّه اقرب الى الوسط لعلّتين احديهما طبيعة الشئ كالتهجّم فانّه اشبه بالنجدة .: قال والعلّة الثانية مأخوذة منّا فانّ

الذي نحن اليه اميل يكون اشدّ مضادّةً للوسط مثل
الشره فيكون على هذا الطرف الآخر اشبه بالوسط مثل
كلال الشهوة م العلّة في أنّه لم صار
الخطأ هيّناً والصّواب عَسِرًا قال ارسطو
طيلس الخير عسر الثّبات لأنّ الصّواب واحدٌ و
الخير محدود قال وذلك لأنّ الوسط لواحدٍ واحدٌ ما
واحدٌ :. وامّا الخطأ فهيّنٌ لأنّ تجاوز الغرض هيّن
قال والعلّة انّ ما جاوز الوسط كأنّه لا نهاية له م

في الرّذيلة انها ما هي

الرّذيلة حال لازمة الى زيادةٍ على الوسط المضاف
الينا او نقصان :. قال ارسطوطيلس الرّذائل كلّها
انّما يثبت بالزّيادة والنّقصان :. قال وامّا التوسّط
من الأفعال كلّها ومن الأحوال فانّه محمود :. واقول
الرّذيلة قد تكون بارادة وبغير ارادة امّا بغير ارادة
فللخور والضّعف وللخطأ والجهل وذلك انّ العاجز
عن مقاومة الشّهوة كاره للرّذيلة وغير مريدٍ لها
وان كان يأتي في الوقت ما يؤدّيه الى الرّذيلة :.

قال ابو الحسن ومعنى قولي بارادة باختيار واما بارادة فكالمقامر واللص فإن كل واحد من هذين يحترف بما لا يشك فيه بأنه رذل ويرغب فيه ويؤثره ولكنه يفعل ذلك من اجل شيء آخر

في أن الفضائل والرذائل مكتسبة

قال ارسطوطيلس ان الفضائل ليست لنا بالطبع فإنها لو كانت كذلك كانت قائمة بالفعل كالبصر والسمع قال وكذلك الرذائل في هذا .: قال واقول ايضاً بأن الفضائل والرذائل ليست خارجة من الطبع لأنها لو كانت كذلك لم توجد فينا في وقت من الأوقات ولا في حال من الأحوال .: قال ابو الحسن فقد بان بما قلنا انها مكتسبة لأنها قد وجدت فينا وليست لنا بالطبع أعني وليست قائمة فينا بالفعل

في أن الفضائل والرذائل ليست لنا بالطبع ولكنها فينا بالطبع

قال ابو الحسن قد تبين انها ليست فينا بالطبع لأنها لو كانت كذلك كانت قائمة بالفعل قال ارسطوطيلس ونقول انها فينا بالطبع قال وما هو هكذا فانه يكون بالقوة اولاً ثم يظهر بالفعل بسبب يخرجه اليه ❊ ظ لنا ج لنا

كيف تكتسب الفضائل والرذائل

قال ابو الحسن السبيل في اكتسابها اخراجها من القوة الى أن تحصل بالفعل: قال ارسطوطيلس والسبيل في اخراجها من القوة الى الفعل الأفعال قال وذلك أنا بالافعال المحمودة نقتني الفضائل وبالأفعال الذميمة نقتني الرذائل وقال الأحوال انما تُقتنى بالأفعال والجيدة منها تكون بالجيدة والرديئة بالرديئة ❊

الرذائل التي لا يمكن الإقلاع عنها مكتسبة هي أم غير مكتسبة

قال ارسطوطيلس الرّذائل كلّها مكتسبة وإن كان اصحابها لا يمكن الاقلاع عنها لأنّ البدو كان اليهم وهم الذين اكتسبوا الهيئات الرديّة كما انّ الرامي بالحجر وبالسّهم هو الفاعل للرّمي وإن كان لا يمكنه من بعد ارسال السّهم والحجر أن يردّه الى نفسه ∴ قال وانّ الّذى يتخبّط فى تدبيره حتّى تجتمع فى بدنه الأخلاط الرديّة الفاسدة هو الّذى يمرض نفسه بإرادته وان كان لا يشتهى المرض وكان لا يمكنه من بعد اجتماع الأخلاط فيه أن لا يمرض ه

كيف يُعرفُ الفاضلُ والرّذلُ

قال ارسطوطيلس انّا اذا أردنا أن نعرف شيئًا مّا اىّ شىءٍ هو فإنّا انّما نعرفه بكيفيّته وكيفيّتهُ حالتهُ الّتى يوصف بها وكلّ شىءٍ انّما يوصف بصفة ما هو منسوبٌ اليه ومنه يشتقّ اسمه وصاحبُ الخير يُنسب الى الخير ويوصف به ومنه يشتقّ اسمه فيُقال هو خيّرٌ وكذلك الشرّيرُ ه

اسم مّا اىّ

كيف تُعرفُ الأحوالُ

قال ارسطوطيلس الدلائل على الاحوال هي الأفعال قال واقول اذا كان الشيء فاضلاً في نفسه فان فعله يكون ايضا فاضلاً كالعين فانها اذا كانت جيدة كان بصرها ايضا جيداً ﻫ

في وجه الدلالة

قال وانما تدل اذا استمرت على جهة واحدة محمودة كانت او مذمومة ﻫ

القول في العفة

قال ارسطوطيلس العفة هي التوسط في شهوات البطن والفرج :. قال واقول العفة لا تكون في جميع اللذات لكن في اللذات التي تكون باللمس قال وهذه انما هي للمطاعم والمشارب والمناكح :. قال ويسمى ما كان الى الزيادة على الوسط شرهاً وما كان الى النقصان كلال الشهوة وبطلانها: قال والعفة هي جودة الهيئة الشهوانية حتى تكون بحال ان تشتهي ما ينبغي وبقدر ما ينبغي وفي الوقت الذي ينبغي وعلى الوجه الذي ينبغي ﻫ

في الفرق بين العفيف وبين الضابط

قال ابو الحسن قد قال ثابت ان العفيف هو الذي لا يشتهي ما لا يكون موافقا للصحة والجودة التدبير واما الضابط فله شهوات ردية ولكنه يضبط نفسه عنها ه

في الفرق بين المتأدب وذي الفضيلة الكاملة

قال افلاطن من كانت نفسه مائلة الى اللذات الضارة فامتنع منها وهاربة عن الاحزان النافعة فأمسكها عليها فانه متأدب واما من كانت اللذة والاذى في نفسه من الابتداء على ما يجب ثم ازداد بصيرة بالعقل والتجارب فذو فضيلة كاملة ∴ قال ونقول ذو الفضيلة الكاملة هو الذي لا يعرف الردى والشر من نفسه لكن من غيره ه

اصل البر

القول في الشره وفي لا ضابط

قال الشّره هو في شهوات البطن والفرج قال وهو
الذي يشتهي الزّيادة على ما ينبغي او في غير الوقت
الذي ينبغي او على غير الوجه الذي ينبغي قال والشره
رديُّ الاختيار قال وهو لاعفيف قال وانّ لاعفيف
وهو الشره لايعلم الأفضل والاختيار عنده ما يفعل
ولذاك لم يكن له ندامة وهو يُشبِه مدينةً حُسِّيلت
بسنن رديّة واهلها متمسكون بها . قال واما الاضابط
فليس برديّ الاختيار ولكنّه رديّ الفعل وذلك لأنّه
يعلم الأفضل ولكنّه لايصبر عليه ولذاك هو ذو ندامة
قال وهو يُشبه مدينة حُسّيلت بسنن فاضلة غير انّ
اهلها لايستعملون شيئاً منها . قال ولاضابط لابرئ
برؤه . قال وقد قيل اذا غصّ بالماء فما الذي ينبغي أن
يفعل قال ومن لاعقل له افضل من الذي له عقل ولا يفعل
ما يوجبه عليه عقله . ولاضابط ضربان احدهما الذي
لا يضبط نفسه على الاختيار وهو الذي يفعل ما يفعله
من قبل أن يروّي فيه فيعرف المختار . والآخر الذي لا
يضبط نفسه على المختار . قال ارسطوطيلس والشّره هو
كفاجر لأنّه الذي يكون في شهوات بطنه وفرجه على غير ما يجب

وبخلاف ما تأمر به السُّنَّة ∴ قال وخيرات الشره هي الشرور وكذلك خيرات الجائر ∴ وقال افلاطون مثل الشره مثل من غلب عليه سوء مزاج فهل من اجل ذلك يستطيب ما ليس بطيب ∴ قال ارسطوطيلس فان الذي يفعل القبيح لشهوة ضعيفة اردأ من الذي يفعله لشهوة قوية ∴ قال ارسطوطيلس وان من الناس ناسًا يعتقون انفسهم فانه ينبغي أن يفعل ما يميل اليه انفسهم وهو الأصلح حالًا من جميع من لا يضبط نفسه ∴ قال ومن الناس ناس يثبتون على عزائمهم كيف كانت وليس ذلك بصواب بل الصواب أن يتركوا عزائمهم فيما غيره افضل منه وأن يثبتوا على ما ينبغي ان يثبتوا عليه ∴ قال واقول الضابط هو الذي يضبط نفسه عن مخالفة النطق واما الآخر فانما يضبط نفسه عن مخالفة هواه ∴ وقال الله ولا تجعلوا الله عرضة لأيمانكم ان تبرّوا وتتقوا وتصلحوا بين الناس ∴ وقال النبي صلى الله عليه من حلف على يمين فرأى غيرها خيرًا منها فليأت الذي هو خير وليكفّر عن يمينه ه

ظ فهو كذا في خ

القول في كلال الشهوة

قال كلال الشهوة هو ان تكون شهوات من هو كليل

الشّهوة في بطنه و فرجه الى نقصان عمّا ينبغي للصحّة أو بطلان وانّما يعرض هذا من فساد المزاج وعلاجه انّما يكون باستصلاح المزاج ه

بيان انّ الشره مع هربه من الأذى غير متخلّص منه وأنّ العفيف مع محبّته للذّة واصل الى اللّذة

?

قال ارسطوطيلس الّذين يتعجّلون اللّذة ويتعقّبون المضرّة سخفاء قال والسّخيف هو ضعيف الرّأي :. قال والسّخيف هو الّذي ينقاد لكلّ ما يتشوّق اليه :. قال وامّا ذو اللّبّ فإنّه الّذي يكون له الموذي و المحسن متقدّمًا والضّارّ واللّذيذ متأخّرًا :. وقال بعضهم الهوى والطّباع يدعوان الى اتّباع اللّذة وان كانت جالبةً للأذى من بعدُ ومانعة من اضعاف تلك اللّذة من بعدُ :. قال وامّا العقل فإنّه يُشير بالنّافع وان كان محزنا لأنّه الّذي يعرف حال العواقب :. قال واذا كان لابُدّ من احتمال الأذى فاحتماله مع سلامة البدن وصحّته خيرٌ من احتماله مع مرض البدن وآفته ه

حزن
المحسن

[محتمل است كه صفحهٔ بعد بلا فاصله پس ازين نبوده باشد و سقط يا خلاف ترتيبى واقع شده باشد .]

ترغيب في الصبر على المجاهدة

قال ارسطوطيلس لا يمنعك عصيانك نفسك من ادامة تأديبها فان الحاحك عليها مع حبّها للرّاحة سيحملها على طلب الرّاحة منك ببعض الطّاعة ثمّ لا يلبث الّذى ينتقض وان كان كثيراً ان يصبر قليلاً ٭

التماس الرّاحة بالرّاحة يذهب بالرّاحة ويورث النّصب

وقال حكيم النّفس النّاطقة اقوى من النّفس البهيمية ولن تغلب الّا ان تهين ذاتها وتستخذى ∴ وقال ارسطوطيلس التماس الرّاحة يذهب بالرّاحة ٭

في الحضّ على العفّة من قول سقراط

قال سقراط يا اسراء الشّهوة فكّوا اسركم بالحكمة وقال من ضبط بطنه انقادت له نفسه ∴ وقال حكيم الاسلام انّكم لن تنالوا ما تحبّون الّا بترك ما تشتهون ولن تبلغوا ما تأملون الّا بالصّبر على ما تكرهون قال ابو الحسن لن تبلغوا ما تأملون و لن تنالوا ما تحبّون كالواحد ويكون معناه على ما قلنا انّكم لن تنالوا ما تحبّون الّا بترك ما تشتهون و بالصبر على ما تكرهون ٭

في الحض على العفة من قول سقراط

قال سقراط من احب لنفسه الحياة اماتها فان النفس الناطقة انما تحيى بموت النفس الشهوانية ∴ وقال من لم يقهر جسده فجسده قبر له ∴ وقال سقراط من اذنب بعد العلم فحقيق أن لا يُغفر له ∴ وقال اللذة خناق من عسل ۝ نزل سقراط بلداً وبيئاً فقيل له في ذلك فقال لأمتنع من الشهوات مخافة الوباء ∴ وقال غرض الحكيم من الأكل أن يحيى وغرض ساير الناس من الحياة أن يأكلوا ∴ رأى سقراط صياداً واقفاً على امرأة حسناء فقال له لتنفعك صناعتك فان هذه صيادة احذران لا تصيدك ∴ الذي يريد البرء من العلة ولا يمتنع من الأسباب المولدة للعلة سبيله سبيل من يريد الخروج من البحر وهو يدفع سفينته الى البحر ۝

تحيا

في الحض على العفة من قول افلاطن

قال افلاطن ان الأجساد اضداد للأرواح وانه لن يعمر هذه الا ما اخرب هذه فأميتوا الميت منها لحياة الحي ∴ قال افلاطن وان الأكباد اذا جاعت

صارت الأبدان ارواحًا واذا اشبعت صارت الأرواح ابدانا .·.
وقال اللذة اشد حلًّا للفضائل وابلغ غسلًا لها
من كل بورق واقلع للآثار الجميلة من ماء الرماد .·.
وقال اللذات تسكر النفس ولهذا لا تنجع العظة في الشره الّا
بالتكرار الكثير على الرفق فإنّه بمنزلة ما لا يسمع ولا يعقل .·.
وقال الجنون افضل من استعمال اللذات .·. وقال الملك
الأعظم ملك الإنسان شهوته .·. وقال على حسب ما
تنقص شهوات البدن تزيد شهوات المعرفة .·. وقال انّي
هربت من الجماع كما يهرب العبد من مولى سيّئ الملكة .·.
وقال افلاطن حيث ترى بدنًا سمينًا فانّ العقل يكون فيه ناقصًا .·.
وفي بعض ما انزل الله انّا لن نحيي نفسًا حتى نميتها باماتة
شهواتها .·. وقال الكندي من ملك نفسه امن الأمر
الأعظم ومن جاز ذلك ارتفع عنه الذمّ والهمّ ·

في الحضّ على العفّة
من اقاويل اهل الحكمة

قال حكيم العجب ممّن يحبّ الحسنات بدعواه كيف
يسعى الى السيّئات بفعله .·. وقال فيثاغورس لا ينبغي
ان يفعل قليل الشهوة ولا كثيرها فقيل ولم فقال

لأن كثيرها متلف وقليلها دناءة :. وقال حكيم لشاب ان أردت
ان تلتذ بكل شيء لم تلتذ بشيء :. وقال برقلس لا تعد نفسك
من الناس ما دامت شهوتك تغلبك وما دام الغيظ يفسد
رأيك :. وقال آخر الميل الى الشهوات رأس الفضائح :. وقال
الحر الغني من كف عن الشهوات ورضي من العيش بالأقوات
واجتنب اللهو واللذات :. شر الصبر على صرع الشهوات
لأنها يخرج الحوت العظيم من البحر وينزل بالعقاب من الهواء :.
رأى ذيوجانس امرأة حسناء تحمل نارًا فقال خير قليل وشر
كثير وحامل شر من المحمول قيل لحكيم ان فلانا يبغض النساء
فقال عند القول او عند الفراش :. وقال الاسكندر من
اراد أن ينظر الى عمل الله فليعف :. وقال اوميرس يا بني
اقصر شهوتك فإن الفقير من انحط الى شهواته :. ترك الذنب
أيسر من طلب التوبة :. ليس العجب ممن انطفت عنه الشهوات
وهو فاضل ولكن العجب ممن الشهوات تجاذبه وهو فاضل :.
وقال آخر انا لم نخلق للذات والدليل على ذلك أن
الحيوان اوفر نصيبا منا فيها :. اللئام اصبر اجسادا والكرام
أصبر نفوسا وصبر النفس ان يكون للهوى تاركا وللمشقة فيما
يرجو نفعه محتملا :. وقال اجالة الفكر في لذات البدن

ب بالصلاح حاشية
ن لقا الله

هو الّذى يجرّ الى الرذايل فليكن من اوّل امرك قطع
الفكر عنها وليس يمكنك ذلك الّا بقطع الحواسّ و بمنع
اللّسان عن ذكرها :. اذا اردت أن تعلم كيف ضبط الإنسان
لشهوته فانظر كيف ضبطه لمنطقه

في الحرّية

قال ارسطوطيلس الحرّيّة توسّط فى اعطاء الأموال
وأخذها وذلك بان يأخذ على ما ينبغى و بمقدار ما ينبغى
وعلى الوجه الّذى ينبغى فانّه اذا كان الاعطاء للفضيلة
لم يجز أن يأخذ الّا على الفضيلة :. قال و نقصان الأخذ
عن العطاء حمق وزيادة الأخذ على العطاء نذالة والأخذ
من حيث لا ينبغى وعلى الوجه الّذى لا ينبغى نذالة وإن
أعطى من ينبغى :. قال والحرّيّة فى العطاء اكثر لان خواصّ
الفضيلة فى ان يفعل الحسن اكثر منه فى ان لا يفعل القبيح :.
قال وايضا فإنّ الّذى يأخذ على الوجه الّذى ينبغى انّما يمدح
بالعدالة :. قال وليست الحرّيّة فى كثرة العطاء لكن فى
أن يعطى بقدر الإقتناء و نقصان العطيّة عمّا تقتضيه
مقدار القنية نذالة ولهذا قلنا بانّه ربّما كان الّذى
يعطى اقلّ هو الجواد اذا كان من اعطى بمقدار القنية

وتميز ... شده و ازميان

قال والزّيادة في العطاء على ما يقتضيه مقدار القُنية حُمق

قال وكتب أرسطوطيليس الى الإسكندر الملك حدّ قال زيادات

السخاء أن يبذل ما يحتاج اليه المستحقّ بمقدار الطّاقة

قال وحدّ الطّاقة للملك ان يبذل ما يحتمله بذله

عند أقوى ما يكون اعداه :. قال وليست الحرّيّة في

عطاء من ادرك لكن في عطاء من يستحقّ وانّه اذا

اعطى من ادرك لم يبق عنده أن يُعطي من يستحقّ. قال

والحرّ لا يمنع المستحقّ لأنّه انّما يأخذ ويُمسك

ليُعطي من يستحقّ: قال وليس يهون على الحرّ قبول

المعروف لأنّه انّما يقبل المعروف: وقال سُقراط

من زجر سائلًا فقد ملّ نعمة الله

في المِتْلاف

قال ارسطوطيليس المِتلاف هو الذي يزيد عطاؤه

على اخذه ويحقّ سمّوه متلافًا لأنّه اذا زاد في العطيّة

ونقص من الأُخذ لم يبق عنده ما يحتاج اليه فيؤدّيه

ذلك الى التّلف: والمتلاف يُعطي من ادرك لا من ينبغي

ولذاك كثيرًا ما يعطي من يجب ان يكون فقيرًا لا

غنيًّا واكثر ما يُعطي الّذين يحتالون له بالسّرور

كالخزاعين والمضحكين ∴ قال ونقول ان الذى لا ينظر لذاته ولا لمن يستحق شرير ∴ وقال افلاطن عطاء من لا ينبغي أن يعطى هو كمنع من ينبغي أن يعطى سيان في الوزن والمعنى واكثر من يكون متلافا الذى وجد المال من غير كسبه ه

في النذالة

٧ النذل

قال ارسطوطيلس ٧هو الذى ينقص عطاؤه ويزيد اخذه وهو الذى يمنع المستحق او لا يعطى اذا أعطى بمقدار ما ينبغي وعلى الوجه الذى ينبغي قال وانه يأخذ من حيث لا ينبغي وعلى غير الوجه الذى ينبغي ويأخذ ممن لا ينبغي وما لا ينبغي وذلك بأن يأخذ من الأنذال وأن يأخذ الأشياء الخسيسة ∴ قال والبخل لؤم الكبير وكل ضعيف يصير الى البخل لأنه لا يهون عليهم الاكتساب وانما يهون الانفاق على من يهون عليه الاكتساب ∴ قال والنذل كشيء لا برء له فأما المتلاف فإنه ربما صار الى الوسط اذا تأدب ∴ قال واللص وقاطع الطريق والذى نبش عن الأكفان كفار ∴ قال والقواد ومن يأخذ على جواريه ما لا يجوز او على نفسه فاسق وخبيث ه

في أنّه ليس يجوز أن يكون الحرّ غنيًّا

قال أفلاطن غير ممكن أن يكون احدٌ غنيًّا وفاضلًا و ذلك انّه ليس يجوز أن يجتمع المال إلّا بأخذ ما لا يجب و بمنع ما يجب قال وكيف يجوز أن يكون غنيًّا من لا يأخذ بغير الحقّ ولا يمنع من الحقّ وكيف يستغني من لم يدّخر ولم يستبق

وقال ارسطوطاليس غير ممكن ان يكون الحرّ غنيًّا وكيف يمكن ان يكون ذا مالٍ من لا يحرص على الأخذ ولا يشحّ في العطآء ولهذا كان اكثر من استحقّ الغنا غير غنيّ ه

في انّ الغنيّ شرّيرٌ وخسيسٌ وشقيٌّ

قال أفلاطن ونقول الغنيّ ليس بسعيد ولكنّه شرّيرٌ وخسيسٌ وشقيٌّ اما شرّير فلأنّه ليس يجوز أن يجتمع لأحدٍ خيرات البدن وخيرات النفس مع المال قال و العلّة في ذلك ان يصرف عنايته عن صلاح بدنه ونفسه الى جمع المال قال ومن استكدّ بدنه بسبب المال خسيسٌ ومن اهمل صلاح بدنه ونفسه جاهل والجاهل شرّيرٌ وقال ننون محبّة المال قيد الشرور لأنّ الشرور كلّها معلّقة به ه

وشقيٌّ را
مل بعد از لفظ
قول در سطر
ر نوشته است،
ظ انه،

له: شقيٌّ

في أنّ الحريص ليس بغني وإن كثر ماله

قال ارسطوطيلس الغنا في القناعة والقناعة الكفاف ومن طلب ما جاوز الكفاف فقد طلب المحال لأنّه يطلب ما لا غاية له .: وقال افلاطن من كانت همّته في الجمع فانّه فقيرٌ وان كثُر ماله لانّ حاجته لا تعف لحرصه وحاجة الشّره اكثر من حاجة الفقير: قال ارسطوطيلس وقد ظنّ قومٌ بأنّه لا نهاية للمال وغلطوا فانّ الذي يُحتاج اليه لصلاح الحال ذو نهاية وانّما يُقال انّه لا نهاية له لما جاوز الكفاف .: وقال ذيوجانس أنا اغنى من ملك الفرس لأنّ لي قليلٌ يكفيني وله كثيرٌ لا يكفيه ه

اصل يقول
خ نقول
وهذا هو الصواب

في صفة الغنى

قال ارسطوطيلس الغنى في القناعة والقناعة الكفاف وحسن استعمال القنية .: وقال سُقراط الغنىُ تعبٌ محبوبٌ لأنّ المال مخدومٌ وامّا الفقر فانّه راحةٌ ممقوتة .: وقال افلاطن الغنى في الاستمتاع بالمال لا في اقتناءِ المال قال ومن اقتصر على القناعة تعجّل السّرور بالرّاحة وقد يفجعه بالحادثة .: وقيل

لأفلاطن قدر كم ينبغي أن يكون للرجل من المال فقال
قدر ما لا يحتاج معه الى ان يعامل بالنفاق والملق
بسبب ما لا بد منه :. وقال محمد بن زكريا الغني
في الصناعة قال وينبغي للصانع ان يكتسب بمقدار
النفقة وزيادة يسيرة لتكون عدة له للنوائب :. و
قال صاحب المنطق خير المال ما يسبح معك اذا
غرقت سفينتك :. سأل الاسكندر بعض الحكماء
أن كيف يصنع الرجل حتى لا يحتاج فقال الحكيم ان كان
غنيا فليقصد وان كان فقيرا فليدمن العمل :. وقال آخر
اعمل مجانا ولا تبطل بكرا :. وقال الحكيم انه ليس ينبغي
للعاقل ان يعرض عن المقبل ولا أن يشيع المدبر م

ذكر ما جاء من كلام اهل الحكمة

قال ان الجد لم يهب الأموال للأغنياء ولكنه اقرضهم اياها :.
افتخر رجل على رجل بماله فقال ما افتخارك بشيء يعطيه
البخت ويحفظه اللؤم ويهلكه السخاء :. وقال آخر
تخليف المال للعدو خير من الحاجة الى الصديق :. وقال
افلاطن من شكر على غير معروف فعاجلوه بالعطية
فقد استعد للذم :. ان كان السؤال صعب على الطالب
فان الاعطاء على المطلوب أشد قال وهذا من جهة الظاهر

?

والّا فإنّ الذي يبذل الطّالب اكثر لانّ الجاه اكثر من المال ∴ وقال ابن المقفّع السّخاء سخاءان سخاوة الرّجل بما في يده وسخاوة نفسه بما في يد غيره قال وسخاوة نفسه بما في يد غيره أكرم واشرف ∴ الفقر مع الفضيلة خير من الغنا مع الرّذيلة ؏

في الرّفيع الهمّة

قال ارسطوطيلس الرّفيع الهمّة يزيد على ذي الحرّية بكثرة ما ينفق ٧ ∴ قال وانّه لا يفحص بكم تكون رغبةً في قلّة النّفقة لكن كيف تكون رغبةً في الجودة ∴ قال ولا يستقصي ولا يُداقّ لأنّ الاستقصاء والمداقّة نذالةٌ ويفعل ما يفعله بلذّة ومسامحة ∴ قال وتقول العظم من الصاف فينبغي ان يكون نفقته بمقدار الأعمال وزائداً عليها ∴ قال وليس ينبغي ان تكون النفقة تُشبه العمل فقطّ لكن والفاعل ايضا ∴ قال وينبغي أن يُنفق في كلّ واحدٍ من الامور ما يستحقّ ذلك الأمر ومن البيّن انّه ليس ما تستأهله القرابين التي تكون لله وما تستأهله الهدايا التي تكون للنّاس واحدًا ولا ما يستأهله الغني والمصلّي واحدًا ∴ قال وقد تكون

٧ ويعظم ما يُنفق صح

في النفقات واحدة عظيمة من بين جنسها مثل النذور
لله ومثل الجوائز العامية ومثل الولايم التي تكون
لأهل المدينة كطعام العرس وكضيافة الغرماء وما
يوجه به اليهم :. قال وفي بر الغرماء وهداياهم
شيء شبيه بما يكون في القرابين :. قال وبين العظيم
في العمل والعظيم في النفقة فرق كثير فان الكرة و
الدوامة من اجل ما يتحف به الصبي وثمنها وتح
قليل :. قال وايضا فليست فضيلة القنية و
فضيلة الفعل واحدة فان فضيلة الفعل أن
يكون جيدًا او عظيمًا وفضيلة القنية أن تكون
كريمًا وثمينًا كالذهب :. قال واكثر نفقاته
انما تكون في الامور التي تبقى الزمان الطويل
واذ الاحسن اليه كان كأنه المحسن لأنه
يكافئ بأضعاف ما يصل اليه قال وانه لا
يظهر الحاجة الى شيء وان احتاج اليه :. وقال
في ديطوريقي كبر الهمة انما يكون في حسن
الافعال العظيمة قال والمروءة فضيلة بها يفعل
النيل بالتوسع في الامور العظيمة م

ا ج
غرباء
الموضعين
كبير

في الدنئ الهمة

قال الدنئ الهمة ينفق دون ما يستأهل في نفسه ودون ما يستاهله الأمر الذي ينفق فيه قال ويجتهد ان تكون نفقاته وعطيته قليلة بسبب البخل وهو دائماً انما يسأل بكم يكون لا كيف يكون ٭

في المتبذخ

قال المتبذخ ينفق فوق قدر الأمر الذي ينفق فيه وذلك لأنه ينفق في الأشياء الحقيرة النفقات العظيمة قال وليس يفعل ما يفعل بسبب الجميل لكن بسبب الفخر والذكر ٭

لعلّه: ينبغي أن ينفق

حكايات ظريفة في كبر الهمة

رُوى بأن بعض اصحاب انوشروان أخذ جام ذهب لأنوشروان ورآه انوشروان ولم يره غيره فلما افتقده الخازن قال انوشروان قد اخذه من لا يرده ورآه من لا يجوز ان يخبر به ∴ ورُوي ان بهرام انفرد في صيد عن أصحابه فأخذه البول فنزل وأعطى دابته راعيًا ليحفظها عليه الى أن يبول ويتنحى لحاجته ثم حانت منه التفاتة فاذا بالراعي يقطع اطراف الثفر واللبب فأعرض عنه حتى بلغ

ما اراده فلمّا لحق به اصحابه قال لصاحب مراكبه قد وهبت اطراف الثغر واللبب فلا تطلبها .·. وسُرقت درّة لجعفر بن سليمان فأُخذ السّارق مع الدرّة وجئ به وبالدرّة اليه فاذا هو بعض اصحابه فلمّا رآه قال له يا جاهل ألستَ كُنتَ قد استوهبتها منّي ؟

في محبّة الكرامة

قال ارسطوطيلس وكما أنّ في أخذ المال واعطائه زيادة ونقصان وتوسّط كذلك في محبّة الكرامة .·. قال والزيادة والنقصان ذميمتان والتوسّط هو المحمود .·. قال والأشياء التي فيها زيادة ونقصان فيها توسّط قال وانما يُرى انّ هذه الأطراف متقابلة بالوضع من اجل الوسط قال والتوسّط في محبّة الكرامة هو أن يُحبّها على ما ينبغي وبالمقدار الذي ينبغي وعلى الوجه الذي ينبغي .·. واقول محبّته لها على ما ينبغي هو أن يُحبّها ليقوى بها على الأفعال الفاضلة فانّه قد قال الذكر في نفسه لا محمود ولا مذموم وكذلك الكرامة .·. وقوله بالمقدار الذي ينبغي هو أن يحبّها من الفاضل لا من كل احد .·. ومن الافراط أن

يحب مدح نفسه او مدح آبايه ∴ وقوله وعلى الوجه الذي ينبغي هو أن يحبها بالإحسان والفضيلة لا بالتصنع والحيلة ∴ وأن يحبها لما ينبغي ان يحب لا بسبب المال واللذة ∴ وقال افلاطن المحمود من محبة الكرامة هو أن يلزم ما هو خير فتكمل ذاته ∴ قال ارسطوطيلس وانما مدحنا محبة الكرامة اذا احب بسبب محبته لها الفضائل والأفعال الجيدة قال وربما مدحناه على انه ذو رحلة ∴ قال وقد يذم من لا يحب الكرامة اذا ترك الحياء فركب الأفعال القبيحة ∴ قال وانما يذم محب الكرامة اذا احبها لذاتها لا لشيء آخر ∴ قال ويشبه ان تكون محبة النفس للكرامة من اجل انها مجبولة على حب الافضل والاحسن وعلى الرغبة فيه ∴ قال وان الانسان في اول امره يفرح بالكرامة لظنه بأنه قد نال الأرفع والأفضل لما أكرم اذ كانت الكرامة جايزة للاحسان والفضيلة فاذا تنبه وعرف ماله وما ليس له قل فرحه بها لأنه اذا عظم به كان انما اخذ حظه واذا أكرم

بما ليس له لم يفرح بذلك لأنه ليس يفرح بالعطية
الكاذبة الا الجاهل : قال والكرامة جائزة الإ
حسان والفضيلة كما قلنا وهي من اعظم الخيرات
الخارجة لأنه الخير الذي تعبد الله وتمجده :
قال ابو الحسن وكذلك الذكر الجميل من الخيرات
الخارجة : واقول الذكر انما يكون للغائب
والكرامة للشاهد : قال والذكر في نفسه لا
محمود ولا مذموم وكذلك الكرامة : قال
ابو الحسن وانما يكون محموداً اذا كان من اجل ما
هو محمود : قال والفاضل قليل الفرح بها يقبلها
من الأفاضل اذ كان لا يمكنهم ان يجازوه باكثر
منها : قال واما كرامة العامة فانه يستخف
بها لأنه لا خطر لها ولا مقدار : قال والناس كافة
يحبون الكرامة والذكر ومن اجل ذلك يطلبون الرياسة
والمرتبة وينفقون الأموال بسببها ويبذلون
المهج من اجلهما : قال وان الرياسة لا تراد
لذاتها وانما تراد للذكر : قال واكثر الناس انما
يحبون الكرامة والذكر عن غير معرفة لما يرون من

جائزة: لإحسان

أصل: جلهما

تهالك الناس فيهما ∴ ومن الناس من يحب الرياسة
ليقوى بها على الأفعال الفاضلة الجيدة وكذلك
الكرامة ∴ ومن الناس من يحب الكرامة والرياسة
بسبب المال واللذة ∴ قال وربما فرح الرئيس
بكرامة من دونه رجاء حسن طاعتهم له ∴ وربما
فرح المرؤوس بكرامة الرئيس رجاء ان يوجب له
في حوائجه ∴ قال وربما فرح الرئيس والمرؤوس
بكرامة اهل الفضل رجاء ان يكونوا انما اكرموه لانه
قد صار فاضلاً ∴ قال ومن الناس من يجل ويعظم
تقية ومخافة وما سبيل من أكرم للمخافة الا
كسبيل مجنون او سكران او سبع يحوج الى المداراة
لجهله ولشريته فيداري ليدفع بالمداراة بلاه ∴

في المفرط في محبة الكرامة

قال ارسطوطيلس الافراط في محبة الكرامة مذ=
مومة ∴ قال والافراط في محبة الكرامة انما
يكون من مهانة النفس ∴ قال ومن الافراط أن
يحب اكرام من كان من الناس وذلك ان الخبيث والفا=
سق وجبن ونحس وليس يرغب في كرامتهما الا الوضيع

الجاهل الخسيس. قال واما كرامة العامة فانه
لاقيمة لها وذلك لانهم يفعلون ما يفعلونه
جزافاً لا على ما يوجبه النطق الا ترى انهم
يكرمون من لا ينبغي وفوق ما ينبغي وبما لا ينبغي
وفي الوقت الذي لا ينبغي وعلى الوجه الذي لا ينبغي.
قال ومن الافراط ان يصف نفسه او يمدحها او
يصف آباءه ويمدحهم او المتصلين به

في المتصلف وهو المتكبر

قال ارسطوطيلس من الناس من يتكبر.
قال والتكبر هو ان يرفع نفسه عن مقدارها
فيطالب من الكرامة بما لا يستحقها. قال والسبب في
الاكثر غلطه بنفسه وانما يقع له الغلط من
الاعجاب بنفسه والعجب يتولد من الغباوة وذلك
بأن يظن بنفسه الحكمة وهو جاهل او الشجاعة وهو جبان او العفة وهو شره. وعلامة
المعجب سرعة الجواب وسرعة التحكم. قال
ومن هؤلاء من يستدعي الكرامة بالسمت والزي

ومنهم

ومنهم من يستدعيها بالقول والفعل وذلك بأن يفعل افعالاً جليلة ويوهم بأنه يقصد بها الجميل ويكون قصده الكرامة ومن طلب المرتبة فقد طلب المحال لأنه لا نهاية للمراتب :. قال ومن الناس من يتكرم ليظن به الفضل فيتمكن من المنفعة وهو اسهل ممن يفعل ذلك للكرامة فقط لأن الذي يفعل ذلك للكرامة انما يسر بما لا حقيقة له وما لا حقيقة له باطل وكذب والسرور بالكذب وبالباطل انما يكون من النذل الجاهل

في الوضيع

قال ارسطوطاليس الوضيع هو الصغير النفس :. قال وهو الذي لا يؤهل ذاته لما يستأهل من الأعمال الجيدة والصناعات الجيدة والخيرات الجيدة وذلك ردئ جداً قال وربما مدحنا من لا يحب الكرامة على انه متواضع عفيف

في ان اهل الحكمة يكونون مهانين والعلة في ذلك

قال افلاطن ان اهل الحكمة يكونون ممقوتين وذلك من اجل انهم لا يكونون نفاعين .. قال

وليست العلّة انفسهم بل اولئك الذين لا يستعملونهم
فانّ الحاجة لاولئك الى اهل الحكمة فاذ المرئيا توهم
المحتاجون لم يصلح لهؤلاء أن يذهبوا الى ابوابهم ه

حكم منثورة في هذا الباب

قال الحكيم لا ينبغي للعاقل ان يشغل قلبه بمدح النّاس
له ولا بذمّهم اياه فانّه متى فرح بمدح النّاس له
فلا بدّ من ان يغتمّ بذمّهم اياه والنّاس قد يذمّون
ما ليس بمذموم ويمدحون ما ليس بممدوح فمن احبّ
مدح النّاس وكره ذمّهم احتاج ان يأتي كثيرا من المكروه
وان يأتي كثيرا من الممدوح ومع هذا فانهم لا يتّفقون
على شيء واحد وذلك انّه قد يمدح هذا ما يذمّ هذا
قال ومن تتبّعت نفسه مدح النّاس وتألّم من ذمّهم ذهب
عيشه وقد قالت الحكماء ان اردت ان يطيب عيشك فارض
بأن يقول النّاس بانّك عليم عقل فضلا بأن يقولوا بانّك
جاهل: قيل لحكيم منذ كم اثّرت الحكمة فيك فقال
منذ بدأت احقر نفسي: قال وينبغي للعاقل أن يخفي بعض
فضله وذلك لانّه ربّما كان طيب الثمرة سببا لهلاك
الشجرة وربّما كان ذنب الطاووسة وبالا عليها ه

في الحياء

قال ارسطوطيلس التوسّط في الحياء محمود والطرفان مذمومان وطرف الزيادة يسمّى الخجل وطرف النقصان يسمّى القحة اعني الخلاعة ∴ قال والحياء ليس بفضيلة لأنا قد قلنا بأنّ الفضيلة حال والحياء ليس بحال ولكنّه يشبه الانفعال ولذلك حدّوه بأنّه الخوف من الدناءة والعار ∴ قال واقول الحياء انفعال محمود وتكوّنه شبيه بتكوّن الفزع لكنّ الذين يستحيون يحمرّون والذين يفزعون يصفرّون واقول الحياء انما يكون للنفس الناطقة وهذه النفس تغوص عند الطلب وتثور الى خارج عند الهرب ولذلك يحمرّ المستحي ∴ **فإن قيل** أليس محبّة الرياسة انما هي للنفس الغضبيّة قيل نعم اذا كان بسبب الغلبة ∴ وامّا اذا احبّ الرياسة ليقوى بها على الأفعال الفاضلة فانّ هذه المحبّة انما تكون للنفس الناطقة والمخافة من الالم انما تكون للنفس الشهوانيّة فانّ محبّة اللذّة انما هو لهذه النفس والألم يقابل اللذّة وهذه النفس تثور الى خارج

عند الطّلب وتغوص الى داخل عند الهرب ولذلك يصفرّ
الخائف :. قال ارسطوطيلس والحياء انّما يتولّد
من محبّة الكرامة وذلك انّ المستحي يخاف أن
يقع منه ما تزول به كرامة فيهان والهوان يقابل
الكرامة :. قال والكثير من النّاس انّما يتركون الأفعال
القبيحة ويفعلون الجيّدة مخافة الهوان وللرّغبة في
الكرامة قال والحياء انّما يليق بالصّبيان لأنّ المستحي
انّما يخاف من الأشياء القبيحة والأحداث لا يسلمون
منها ومن الخطأ. قال وامّا الشيخ فما ينبغي له أن يفعل قبيحًا
ولا ما يكون قبحه بالظنّ لا بالحقيقة :. والانسان لا
يستحي ممّن هو مثله لكن ممّن هو خير منه والدّليل على
ذلك انّهم لا يستحيون ممّن يساعدهم على ما يفعلون
لكن ممّن لا يساعدهم وذلك انّهم يظنّون بمن لم يفعل
مثل ما فعلوا من القبيح انّه خير منهم ٥ مـ

في الحياء من كلام الحكماء

قال افلاطن الحياء هو الخوف من مهانة الأصدقاء
قال وانّ الّذي يحدث الظّفر للانسان بالخير شيئان
احدهما الخوف من الاصدقاء والآخر الجرأة على الأعداء

قال وينبغي أن يشرب قلوب الصّبيان من الحياء لانّه
دواء عظيم واذا فعل ذلك بهم جبنوا قال وذلك
من قبل أنّ من شأو الأدوية اذا استعملت أن تضعف
الأبدان اوّلاً ثمّ تقوّيها ∴ قال وينبغي اذا تولّد فيهم
الجبن أن يشهدوا الحروب ويمنعوا من القتال ∴ وقيل
لسولن واضع السّنن وهو والد افلاطن الحياء احمد
في الصّبيان ام الخوف فقال الحياء لأنّه يدلّ على عقل
وامّا الخوف فانّه يدلّ على جبن ∴ وقال افلاطن
غاية فضيلة الانسان أن يستحي من نفسه فمن لم يستحي
من نفسه فلا قدر لنفسه عنده ∴ وقال اوميرس
الحياء مقدّمة كلّ خير والقحة مقدّمة كلّ شرّ ∴
وقال اوميرس من استحيا من الله كانت سيرته
متشاكلة في كلّ موضع لأنّ الله شاهد للعباد اين كانوا ∴
وقال اسرع النّاس الى الفتنة اقلّهم حياء من الفرار ∴
وقال حسبك من شرّ سماعه لقول كفاك ذلك عارا م ?

وهي القحة الخلاعة

القحة هي الجرأة على المهانة بالاقدام على الأمور القبيحة

التى ينبغى أن يستحيا منها وقال ارسطوطيلس وان
الذى لا يفزع من ذهاب الشرف وقح قال ارسطوطيلس
ومن الأمور القبيحة الهرب من الأعداء والخيانة فى
الودايع واخذ الرشوة وركوب الظلم والانتفاع من
الأمور الحقيرة وتغنم المنافع اليسيرة والانتفاع من
الأمور القبيحة :. ومن المخازى ان يكون غير صابر
على الوجع وعلى الشدة ومنها أن لا يساعد على الأمور
الجميلة ومنها ترك المساعدة فيما لا يكون قبيحا
وان لم يكن جميلا فإن مباينة اهل المدينة قبيح
فإن لم يساعد قرابته أو أصدقاءه كان اقبح :.
ومن المخازى ذكر الجماع وذكر جميع ما يدل عليه
وعلى الرغبة فيه :. ومن اقبح المخازى ترك الوفاء
ونقض العهد

حكاية فى الوفاء ظريفة

قال مروان بن محمد لعبد الحميد الكاتب لما
ايقن بزوال ملكه قد احتجت الى أن تصير مع
عدوى فأظهر الغدر بى فإن حاجتهم اليك و
اعجابهم بادبك سيحملهم على حسن الظن بك فإن

استطعت ان تنفعني في حياتي والا لم تعجز عن حفظ حرمي من بعد وفاتي فقال عبد الحميد ان الذي رآه امير المؤمنين انفع الامرين له واقبحهما بي وما بي الا الصبر حتى يفتح الله او اقتل في طاعة امير المؤمنين ثم انشأ يقول

أُسِرُّ وفاءً ثم أظهر غدرةً فمَن لي بعذرٍ يوسع الناسَ ظاهرُ

في الشجاعة العامية

قال افلاطن الشجاعة انما هي المحافظة على ما اوجبته السُّنَّة في الشدايد والاهوال وعند اللذات والشهوات وعند الغضب وذلك بأن تنهض في الاهوال والالام اذا وقع فيها وفي اللذات والشهوات اذا تمكن منها وعند الغضب اذا هاج على ما توجبه وتأمر به السُّنَّة ∴ قال افلاطن ولأن ذلك لا يحصل الا بقوة القلب وقوة الغضب وقوة القلب انما تكون بصحة الحزم وثبات العزم وانما يتولد ذلك من تمكن محبة السنن والشرائع في القلب وقوة الغضب يكون من شدة الحمية

وانّما يتولّد ذلك من حبّ الموت الفاضل ومن بغض الحياة الذّميمة وهي الّتي تكون بصغر ومذلّة:

وقال في السّياسة الشّجاعة استحكام الغضب قال وما لا غضب له من الحيوان لا شجاعة له:

قال ومتى غضب واحد من الحيوان غضباً تامّاً فانّه لا يقهره قاهر من جنسه: قال واقول انّه قد يصبر على الأهوال من لا يصبر عن اللّذّات و الاستخذا للّذّات اسمج لأنّ الصّبر عنها اهون:

وقد يصبر عن اللّذّات من لا يصبر على الغضب و الجور عند الغضب والعجز عن مقاومته اوحشها اثراً واعظمها ضرراً ومغالبة النّفس الغضبيّة اصعب من مغالبة النّفس الشّهوانيّة لأنّ القوّة بهذه النّفس فاذا كانت هي المنازعة كانت القوّة معها وكذلك يتعذّر ضبطها وغلبتها ولذلك نقول بأنّ من ملك غضبه فهو الشّجاع: قال

افلاطن واقول الشّجاع هو الثّابت في الحروب للأهوال الهائلة و الشّدائد الشّديدة والآلام المقلقة فلا يهرب منها وهو الثّابت عند اللّذّات

والشهوات ولا ينجذب الى ما كان قبيحًا او ضارًّا
منها وهو الضابط لنفسه عند الغضب كما يشينها
ويضرّها ∴ واقول الصبر عن اللذات عند ارسطو
طيلس قسم من اقسام العفّة والصبر عن التشفّي
عند ثوران الغضب هو الحلم عنده والشجاعة عنده
تختص بالصبر على الأهوال والآلام التي تكون في
الحروب خاصّة وسنحكي قوله فيما بعد ان شاء
الله ∴ وقال افلاطن الشجاعة نوعان نوع عند
ورود الآفة ونوع عند المباطشة فان اجتمعا فهو
افضل وان عُدِم نوع المباطشة كان في الآخر كفاية
قال ولا شيء اشجع من النفس لانها دائمة المحاربة
لشهوات النفس ∴

في الشجاعة الخاصّية من قول أفلاطن

قال افلاطن احتمال الأوجاع والآلام والإقدام
على الأهوال والأخطار وبذل النفس والبدن في
الحروب مع الأعداء لسبب الحماية عن الأهل والأولاد
والإخوان واهل البلد من الأمور الواجبة في السنن
كلها فإن الموت المحمود خيرٌ من الحياة الذميمة

وحب البقاء على كل حال يكسب الانسان المذلة والمهانة وحب الموت الفاضل يكسب الحمية وعظم النفس ٥

في النجدة من قول ارسطوطيلس

قال ارسطوطيلس النجدة من الفضايل الشريفة وهي توسط فيما بين الفزع والجرأة :. قال والأشياء المفزعة مختلفة في العظم في الأكثر والأقل والنجد فيما يهون على ساير الناس لا يفزع البتة واما فيما يفزع منه ساير الناس الفزع الشديد فإنه ينفعل انفعالا قليلا لأنه انسان والانسان مجبول على المخافة من الشر ولكنه تكون حاله بالقياس الى حال ساير الناس كأنه لم يفزع ولم ينفعل :. قال واقول النجدة انما هي الاستهانة بالشرور التي تكون في الحروب من الآلام بالضرب والجراح وخاصة في اعظمها وهو الموت فان الموت غاية الشرور :. قال والجرأة على الأعداء ارجاء للبقاء فان السلامة مرجوة وان كان الأمر هائلا ومخوفا :. قال وانه يصبر على الموت الجيد ولا يهرب منه لأنه قوي الرجاء ولانه ليس يحب الحياة على كل حال ولكنه انما يحب الحياة الفاضلة فاذا صارت الحياة دنيئة اختار الموت عليها :. قال

والموت إن كان رديّاً عند الحياة الجيّدة فقد يجب أن يكون جيّداً عند الحياة الرّديئة ∴ قال وايضاً فانّه يختار حياة غيره على حياته وان كانت حياته جيّدة له متى كان الغير افضل منه فيبذل نفسه للموت ليستبقي من هو افضل منه ∴ قال وكذلك يختار حياة الكثيرين على حياة نفسه ∴ قال وايضاً فانّ الفاضل لا يفعل القبيح والهرب من الموت الجيّد قبيح عند الكلّ ه

كذا والظاهر فيبذل

في الشجّاعة كيف يستبان

قال ارسطوطيلس انّما يظهر هيئة الشجاعة عند الفزع الذي يفاجئ فانّ الثبات عند مفاجأة الفزع انّما يكون من جودة الهيئة وامّا فيما يتثبّته قبل الوقوع فانّه يكون بالاستعداد ه

في السّبب المولّد للشجّاعة

قال ارسطوطيلس الشجّاعة نتيجة العزّة والعزّة نتيجة الأنفة وحبّ الموت الفاضل يكسب الحميّة والعزّة وامّا حبّ البقاء على كلّ حال فانّه يكسب المهانة والذلّة ه

سطور ١٥ تا ١٨ در اصل در هامش طولاً نوشته شده است

في المعني الّذي لأجله ظنّ بالغضب أنّه المولّد للشّجاعة؟

قال ارسطوطيلس وقد يظنّ بالغضب انّه المولّد للشجاعة

بقيّه اين عنوان حاشيه بريده شده من بحدس نقص با اين كلمات رفع كرده ام

نسخه ج سطر عنوان را تماماً حذف كرده

وليس كذلك ولكنّ الغضب يهيج بالطّبع عند المجاهدة

في المتشبّهين بالشّجعان والفصل بينهم وبين الشّجعان

قال ارسطوطيلس قد يظنّ بالغضبان انّه شجاع وليس به فإنّ الغضبان انّما يفعل ما يفعل من اجل الأذى كالسّباع التي تقدم على النّهش والعضّ من اجل الأذى والخوف :. قال وامّا الشّجاع فانّما يفعل ما يفعل من اجل الجميل والغضب بعينه :. **الثّاني** قال وقد يظنّ بالجيّد في كلّ شيء انّها شجاعة والجيد يوجدون كذلك فانّهم لعلمهم بالمجاهدة بمنزلة متسلّح يقاتل من لا سلاح معه قال ومن كان كذلك فإنّه يقاتل في اوّل الأمر فإذا أحسّ بوقوع الشرّ هرب (٢) :.

الثّالث وقد يظنّ بالجاهل انّه شجاع لإقدامه على الأمور المتلفة والجاهل انّما يقدم عليها لقلّة علمه بما يكون فيها من الخطر ولهذا يذهب الصّبيان الى السّباع والى الحيّات وذوات السّموم والعضّ والنّهش من غير فزع منها لأنّهم لا يعلمون ما فيها :.

الرّابع قال والّذين يثبتون مخافة الرّؤساء هم باهل الخير أشبه وقد يقدم الفاسق اذا لم يظفر ببغيته

(١) ج : لذا
(٢) ... : الحيل ... الحيل

على الموت هرباً من الغمّ وكذلك الفقير واقدامُ هؤلاء على الموت بالجبن أشبهُ منه بالشجاعة :: الخامسُ قال وانّه ليس صنف من الأصناف التي يتشجّع أشبه بالشجاع من الذين يقاتلون رغبة في كرامة العاجل اوخوفاً من عقوبة الآجل لأنّهم يختارون الموت على الهرب وهذه خاصّية الشجاع ولكنّه ليس هؤلاء والشجاع واحد لأنّ الشجاع انّما يفعل من اجل الجميل لا من اجل شيءٍ آخر وهؤلاء انّما يفعلون للرّغبة في الكرامة وللخوف من العقوبة

في الأصل يفعا

في الأشياء المُفزعة

قال ارسطوطيلس الأشياء المفزعة اقسامٌ فمنها ما ينبغي الفزع منه والهرب وذلك كلّ ما يكون عاراً على الانسان وذلك بأن يكون قبيحاً اوضاراً ويكون هو السّبب فيه قال ومنها ما لا يجب الفزع منه ولا الهرب ولكنّه يجب الرّغبة فيه وذلك كالبطّ والكيّ والتّعب والنّصب متى صارت أسباباً للخير وللرّاحة فما هو اعظم منها في البلاء والشرّ ومن هذا النّوع الأهوال والآلام التي تكون في الحروب والموت فقد قلنا بأنّ الموت الجيّد خيرٌ من الحياة الدنيئة :: قال ومنها ما يجب الهرب منه ولا ينبغي الفزع منه ::

قال والهرب انما يكون بحسن الاحتيال في رفعه :. قال
وذلك كل ما لا يكون الإنسان علة لوقوعه فيكون عارًا
عليه ويكون شرًا في نفسه كذهاب المال والمرض والموت
فان هذه كلها شرور ويجب الاحتيال لدفعها اذا
اقبلت ولكنه ليس يجوز الجزع منها اذا وقعت بغير جناية
منه :. قال كل مظلوم فانه مخوف وكذلك أصدقاء
المظلومين مخوفون وان كانوا ذوي اناة فانهم اخوف

من منثور كلام اهل الحكمة في النجدة

قال الكندي من خاف الموت فقد خاف تمام ذاته
فان حد الانسان انه حي ناطق ميت :. قال ومن
خاف موت جزئه الأخس لحقه موت جزئه الأشرف :.
وصف حكيم قومًا بالشجاعة فقال ما رأيتهم يسألون كم
الأعداء لكن اين الأعداء :. وقال آخر من لاحظ القدرة
استشعر بالنصرة ومن ايقن بالأقدار ركب الأخطار

في الجبن

قال ارسطوطيليس الجبن مذموم وهو في طرف
الزيادة في الفزع فان الجبان هو الذي يفزع ممـا

يهوّن الجرأة عليه ويهرب مما لا يهرب الأكثر منه وسبب الآفة للأكثر ايثار الحياة الرذلة على الموت المحمود واختيار الراحة الضارّة على التعب النافع ه

في التهجّم

قال ارسطوطيلس التهجّم مذموم وهو الى طرف الزيادة في الجرأة فانّه يُقدم على ما لا ينبغي الاقدام عليه او يُقدم في غير وقته او على غير وجهه قال وهو اشبه بالشجاع من الجبان ه

في الهمّ

الهمّ هو تحرّز الانسان بما ينال ه من الشرّ وفي هذا ايضًا توسّط وزيادة ونقصان والتوسّط محمود والطّرفان مذمومان :. والتوسّط هو أن يحزن فيما ينبغي أن يحزن فيه وبمقدار ما ينبغي وعلى الوجه الّذي ينبغي :. والّذي ينبغي الحزن فيه هو كلّ شرّ وضرّ كان الإنسان نفسه السبب لوقوعه لسوء تدبير او لسوء سيرة وذلك بأن يفعل خلاف ما اوجبه النطق او باهمال وذلك رفع العناية عمّا ينبغي ان يُعنى به وترك التّدبير فيما يجب التّدبير فيه و المقدار الّذي ينبغي أن يجوز له هو المقدار الّذي يؤدّيه

الى تقوية العزم على أن لا يعود اليه فى المستأنف و
الوجه المحمود هو أن يندم على ما فرط بسببه أن يحفظ
نفسه من المعاودة الى مثله فى المستأنف وما
جاوز ما قلناه او نقص عنه او كان على غير الوجه الذى
قلناه فانّه مذموم .: قال ارسطوطيلس ومن
الافراط ان يحزن على ما لا ينبغى الحزن فيه وهو
كل ما لا يكون الانسان سببًا لوقوعه كذهاب المال
وكالمرض : قال ابو الحسن يريد كذهاب المال و
كالمرض الذى لا يكون هو سببًا لوقوعه والّا فقد
قال ارسطوطيلس نفسه انّ الّذى يخبّط فى
تدبيره حتّى يجتمع فى تدبيره الاخلاط الرّديّة
الفاسدة هو الّذى يمرض نفسه بارادته وان كان
لم يكتسب المرض وان كان لا يمكنه من بعد اجتماع
الأخلاط أن لا يمرض ﻫ

فى الفرق بين الهمّ وبين المخافة

قال ارسطوطيلس الأشياء التى تكون منها المخافة
فيها يكون الهمّ ولكن متى تخيّل انّها ستقع كانت

مخافة ومتى وقعت كانت همًّا .:. قال واقول انّ
الانسان قد يخاف ما لا يقع له الاهتمام به في وقوعه
اذا وقع وهو الموت .:. واقول انّما قال الانسان قد
يخاف لانّ الخوف من الموت كالأمر الطّبيعي والّا فانّه
يقول ليس ينبغي للعاقل أن يفزع من الموت ﻫ

ما الّذي يحسّ بلذع الهمّ

قال جالينوس آلة الهمّ فم المعدة فانّه الّذي
يحسّ بلذع الهمّ ﻫ

وجه العلاج في ازالة الهمّ

قال افلاطن من الواجب على العاقل ان يعلم الخير و
الشرّ في هذه الأمور ليس بالهمّ .:. قال ابو الحسن
يريد بقوله هذه الامور الأشياء الّتي ليست بخير على
الاطلاق ولا بشرّ على الاطلاق ولكنّها تكون خيرًا
اذا نفعت وشرًّا اذا اضرّت وهذه هي الخيرات
الخارجة وقد قال ارسطوطيلس الهمّ اكثره
فيما هو خارج النّفس والبدن ﻫ

حيلة اخرى

قال ويجب ان يعلم انّ
امور العالم شبيه بالقصيرة ﻫ

حيلة اخرى قال ويجب أن يفكر حتى يعلم بان ترك الضر لا يجزى بل يضر فان اظهار الجزع سمج قال وترك التفكر هو الذى يقود الى العبرات والزفرات عند المصائب الا ترى ان مجاهدة كل انسان فى التصبر بحيث يراه الناس اكثر :. قال واللبيب يكون متشابها فى احواله فى الخلا والملا :. وقال الكندى قالت الحكماء ما اقبح بمن وقع فى بلية ان يجمع الى نفسه مع فرط البلاء فرط الاساة ﻫ

حيلة اخرى قال افلاطن وان الناموس الفاضل يأمر بالسكون وبالسكوت عند الهم وعند الغضب فان اليسير من الحركة عند الهم تهيج الهم وعند الغضب تهيج الغضب ﻫ

حيلة اخرى قال افلاطن وثمرة المعرفة أن لا يرقب ما لم يأت ولا يأسى على ما فات :. و أقول تفسير هذا ما قاله سولن واضع النواميس وهو والد افلاطن قال ان كان البارئ مدبر امور العالم بما يصلحها ففرحنا وحزننا فضل ﻫ

وفى مثله قال الكندى قالت

؟ لا يجدي

الحكماء ما أحسن سعادة من لم يرد أن تكون الغايات كما يشاء ولكنه اراد أن تكون كما ينبغي لها أن تكون ٥

حيلة اخرى قالت الحكماء إن كان الحزن على المفقودات واجبًا فقد يجب أن يحزن عليها من قبل أن توجد ٥

اخرى قال وينبغي ان نزلت به مصيبة ان يفكر فيما بقي لا فيما ذهب ٥

اخرى قال الكندي الالم فيه طباعي وهو الحس ومنه ما يستدعي بالفكر وليس بحكيم من من استدعا ما يولمه ∴

اخرى قال فيثاغورس اذا اردت أن تعيش انت وولدك واهلك ونعمتك على السلامة ابدًا فقد اردت ما لا يمكن ان يكون ومن اراد ما لا يمكن أن يكون فانه احمق ∴ وقالت الحكماء ينبغي أن نعلم أنا موضوعون اعراضًا للنوايب ∴ و نعى الى حكيم ابنه فقال انما كان ولدًا ميتًا ٥

في الرحمة

قال ارسطوطيلس الرحمة هو تحزن بما يصيب

للنوا؟

الغير من الشرّ وفي هذا توسّط وافراط ونقصان :
والتوسّط هو ان يكون حزنه بما لا ينال من لا يستحقّ
الشرّ لكن الخير : قال وينبغي أن لا يستدعي ذلك :
والافراط ان يكون باستدعاء وبكلّ أحد : قال
ارسطوطيليس والأفاضل وان كانوا يغتمّون بهلاك
اخوانهم وبظهور الأعداء عليهم فانّ ذلك ليس
يكون منهم بقصد وما يعتريهم من ذلك ليس
بالكثير ولا يكون له لبث ه

في الحسد

الحسد هو تحزّن الإنسان بخير ناله غيره وفي هذا
ايضاً توسّط وزيادة ونقصان : قال والتوسّط أن
يحسد على الخيرات العظيمة بأن يشتهيها لنفسه
وذلك بأن يجتهد أن تكون له ولا يكره أن ينالها
غيره ولكنّه يفرح بذلك والخيرات العظيمة الحكمة
الرّياسة الثروة : قال ومن التوسّط ايضاً أن يحزن
اذا نال الخير من لا يستحقّه وذلك بأن يكون شرّيراً
قال والافراط في الحسد أن يحسد في كلّ شيء
قال وهذه حال الصّغير نفوسهم ومن الإفراط

ايضًا أن يكره مصيرها الى غيره :: قال ومن هكذا فانّه وان نال مثل ما نال الآخر لا يذهب حزنه ❁

في لواحق الحسد والحسود

الحسد انّما يكون في الاشباه والأشكال وفيمن هو قريب من الحاسد في السّنّ والزّمان والمكان وانّما يكون اكثر ذلك في المتنافسين فأمّا المتباينون في القسم وفي الصّنائع فقلّما يتحاسدون :: قال وحسد كل امرئ انّما يكون على الأمر الأكثر فيما هو محبوب عنده فمحبّ الحكمة يحسد في الحكمة ومحبّ المال في المال ومحبّ الرّياسة في الرّياسة قال ويحسدون في مصير الأشياء التي كانت لهم الى غيرهم وفي أن يكون اولئك ادركوها سريعًا وهو من بعد زمان وبعد جهد ❁

ما جاء من كلام أهل الحكمة

قال بعضهم الحسد شرّ من البخل لأنّ البخيل انّما يبخل على النّاس بما يملك والحسود يبخل عليهم بما لا يملك فانّه يكره ان ينال احدٌ الخير وان كان من حيث لا ينقصه ولا يضرّه :: قال فاقول سبب

ذلك أنّه اجتماع شرّية وبُخل ∴ وقال بعضهم الحسود منشار اهله فانّه لفرط أسفه وغمّه بما نال غيره من الخير يكون كأنّه يشقّق نفسه ولذلك قيل بأنّ الحيوة لذيذة ان لم يشبْها الحسد ∴ وقال جالينوس طلب مرضاة الحسود غاية لا تُدرك ∴ وقال معاوية كلّ النّاس اقدِرُ على أن أرضيه الّا الحاسد نعمة ومن علامته انّه يظهر لك برًّا يلفظه قلبُك ه

في الشّماتة

قال الشّماتة هي الفرح بشرّ نال الغير ∴ قال وانّ الفاضل لا يفرح بشرّ ينالُ النّاس لكن بأن ينال الشّرّ من يستحقّ الشّرّ ه

في الفرق بين الغضب والهمّ

قال جالينوس الغضب يقرب من الهمّ ويفرق بينهما انّ مع الغضب طمع الوصول الى الانتقام وليس مع الهمّ ذلك لكن مع الغمّ اليأس من الإنتقام ه

=كوكرشداز

في الفرق بين الغضب والحرد

قال جالينوس الفرق بينهما ان الغضبان يطلب الانتقام قال واما الحردان فانه لا يعزم على تمام الانتقام ه

في الحرد ما هو

قال جالينوس الحرد هو غضب الإنسان على من يحبه بما يكون من جنايته على نفسه .: قال ولذلك نقول بأن الحرد مركب من الهم والغضب اما الهم فمن اجل الشر الذي قد نال من يحبه واما الغضب فمن أجل انه كان سبب الجناية على نفسه ه

في الغضب ما هو

قال أرسطوطيلس الغضب هو تحزن من الاستهانة [7] او بمن يتصل به او بما يتصل به مع التشوق الى الانتقام .: قال وفي هذا ايضا توسط وافراط ونقصان والتوسط هو المحمود في ذلك بأن يكون فيما ينبغي ولقدر ما ينبغي وعلى الوجه الذي ينبغ .: قال وليس يهون تحديد كل ما يجب الغضب عنه ولا تحديدا أن كيف ينبغي أن يغضب وعلى من وبأي

ظ[7] : به

مقدار لأنّ هذه امور جزئيّة ولا يمكن تمييزها الّا بالحسّ
قال ولكنّا نقول الصّبر على سماع الشّتيمة وترك
الغضب للأصدقاء وللقرابة من اخلاق العبيد:
قال ومن الإفراط أن يغضب في كلّ شيء وعلى كلّ احد
وذلك ايضًا من مهانة النّفس لأنّ الغضب على من لا
يكون اهلًا للمبالاة به يكون من صغر النفس و
كذلك الانزعاج لما يهون امره والتحزّن منه
انّما يكون من حقارة النّفس ومن الافراط الغضب
من المزاح ومن اللّهو ومنه أن يغضب على من يُراد به بذلك
ومن الافراط الغضب على من لا يقصد الى الجناية
لكن وقع فيها الخطأ

في دلايل الاستهانة

قال ارسطوطيلس ودلايل الاستهانة العيب
والشّتيمة والرّدّ في الحاجة والاستخفاف بالحالة
الّتي يكون الانسان فيها كالمرض او الفقر او الغنى
او العزّ او الذّلّ: قال ومن الدّلايل عليها نسيان
الإسم وترك النّصرة والتنقّص: قال وانّما يُستهان
بما ليس بشيء او هو يسير جدًّا وذلك أنّ الشّرور

مستوجبة للعناية بها ❊

في الجنايات التي يجب أن يخف فيها الغضب

قال أرسطوطيلس وقد يجب أن يخفّ الغضب
على من فعل ما لا ينبغي من اجل الغضب قال وذلك
من قبل انّه يدلّ على انّه لم يفعل ما فعله من اجل
الاستصغار قال وقد يخفّ عمّن يخافه الإنسان
وان تحقّق بانّه قد استهانه لانّه لا يتشوّق الى الانتقام منه ❊

في الغضب من كلام غيره من الحكماء

قال افلاطن الغضب سورة من سورات الشّهوة ∴
وله ايضًا الغضب سُكر النّفس ∴ وقال اوفيوس
الغضب هو مرض النّفس ∴ قال ومن نازع بالغضب
فقد مكّن خصمه من مصرعه ∴ وقال الكندىّ
الغضب انّما هو غليان الدّم ارادة الانتقام ∴
قال والغليان انّما يكون من الحرارة والحرارة انّما
تتولّد من الحركة ∴ قال وهو في اوّل امره كالشّررة
نارًا ∴ قال وقال افلاطن وانّ النّاموس يأمر

بالسكون وبالسكوت عند الغضب ∴ قال والسبب المولّد له اعجابُ المرء بنفسه وزهوُه وكبرُه ∴ وقال افلاطن المُعجب ابداً مُغضب: قال والأسباب المحرّكة له المزاح والمضاحكة والملاجّة وقال من رضي بالمساواة لم يغضب ولم يُغضَب ۞

في الفرق بين التأديب وبين الاخذ بالثار

كذا

قال ارسطوطيلس التأديب انّما تكون من ما لم ليرتدع من الشرّ ويتركه قال والفاعل يتفجّع بما ينال المفعول به من الألم اذا ادّبه قال والآخذ بالثّار يلتذّ بما ينال المعاقب من الم العقوبة قال وليس يفعل ما يفعله من اجل اصلاحه لكن من اجل الاضرار به ولذلك يلتذّ بما يناله من الضرر ومن الألم ۞

في الحلم

قال ارسطوطيلس الحلم هو ترك الانتقام مع قدرة عليه ∴ قال والافراط فيه مذموم وكذلك التقصير ∴

قال ابو الحسن الحلم هو التوسّط في الغضب وذلك بأن يغضب على من ينبغي ∴ وقال في موضع آخر الحلم

نى أرسطو ظ

هو استيقار يعنى الوقار وضبط النفس عن القلق ٩

قول أفلاطن فيه

قال أفلاطن الحلم هو الكرم والكرم هو احتمال الذنب فيما لا ينقص السنة ولا يفسد الرعية وقال ايضًا الكرم هو احتمال الذنب الذى يكون عن غير تعمد وقال الحلم هو التوسط فى الغضب والاعتدال فيه قال وباعتدال الانسان فى الغضب يكون صحة رايه قال افلاطن وصحة الرأى أن يكون حليمًا فى وقت الحلم شجاعًا مقدامًا فى وقت الاقدام ∴ قال وينبغى لمن أراد صحة الرأى أن يكتسب الفظاظة وصعوبة القياد من النوع الغضبى واللين وسلاسة القياد من النوع الفلسفى ∴ قال افلاطن والاعتدال فى الغضب ان يكون الإنسان كزًا سلسًا ولين القياد صعبًا وعنيفًا رفيقًا ∴ قال وانما يصير الإنسان كذلك بامتزاج القوة الغضبية مع القوة الفلسفية فان للقوة الغضبية الكزازة والفظاظة والعنف والشدة وصعوبة القياد ∴ قال وللقوة الفلسفية السلاسة والرفق ولين القياد والمساهلة ∴ قال

ويجب أن يستعمل الرّفق في موضعه ووقته وعلى وجهه و
أن يستعمل العنف في وقته وفي موضعه وعلى وجهه و
كذلك هذا في المقدار فانّه ينبغي أن يستعمل من كل
شيء مقدار ما ينبغي :. قال ومن لم يتأ لف قرناءه فانّه
يكون متخبّطًا في سيرته مضطربًا في حالته وذلك من
قبل انّه يعنف في غير وقته ويلين في غير وقته :. قال
والعنف والفظاظة وحدها فانّما تكون من الأحمق
وهذا الّذي لم يتأدّب ولم يذق شيئًا من العلوم
فنفسه تكون خرساء عمياء كالبهيمة ويجري في
جميع أموره على الخرق والعنف ه

بقيّة القول في الحلم

قال افلاطن مركب الحلم التأنّي وعلاجه الصّبر
فان لم تقرن احدهما الى الآخر لم يتمّ :. وقال من
لم يصبر على قليل ما يأتي به السّفيه احتاج أن
يصبر على الكثير ه

الحيلة في اكتساب الحلم

قال افلاطن اوّل سورة الغضب انّما تذهب الى
اللّسان فمن ملك لسانه انطفا غضبه :. قال

وانّ اليسير من الحركة تهيّج الغضب ∴ قال والنّاموس يأمر بالسّكوت والسّكون عند الغضب ۝

حيلة اخرى كتب ارسطوطيلس الى الاسكندر انّ الزّلل لا يخلو منه احدٌ فاجعل الفكر في ذلك احد ما يسكّن به غضبك ∴ وقال في كتابه اليه ولا تبادر الى التغيير لأوليائك وان كان منهم ما يستوجبون به التغيّر فلعلّ عدوًّا لك حملهم على ذلك ليفسدهم عليك بتغيّرك لهم وتغيّرهم لك ۝

حيلة اخرى وقال ارسطوطيلس للاسكندر اعلم بأنّ بعض الجفاء ربّما اغنا عن شدّة الصّولة وكسر وكسر الشرّ بالخير فضيلة وكسر الشرّ بالشرّ حلال ۝

حيلة من علم انّ الانسان يتقلّب بين غضبٍ وشهوة لم يتعجّب من خطائه وزلله ولكنّه انّما يتعجّب من سلامته ۝

حيلة قال وينبغي للملك أن يتفكّر ويعلم انّه اولى النّاس بالتدبّر والتأنّي لأنّه ينفذ ما يقول ويفعل من غير تأخير وليس فوقه احدٌ يأخذ على يده ويتعقّب قوله وامره فهو اولى النّاس بحسن النّظر

لنفسه ∴ قال ومع هذا فانّ قبحه اقبح وجميله اجمل لأنّه اولى بأن تكون اموره على ما يجب ولأنّ اخباره تُدوّن وآثاره تُخلَّد

الأصل: تجلد، تجلل

من منثور كلام أهل الحكمة في الغضب وفي الحلم

قيل لذيوجانس ما بالك لا تغضب فقال امّا الغضب الانسيّ فانّي افعل وامّا الغضب البهيميّ فانّي قد تركته لتركي الشهوة البهيميّة ∴ وركل رجلٌ ذيوجانس وهرب فتبعه تلامذته فلمّا انصرفوا قال ما كنتم تفعلون لوأنّ حماراً ارْكلني فكذلك هذا ∴ وقال الحكيم من شدّد نفّر ومن لان تألّف والتغافل من افعال الكرام ∴ شتم رجلٌ حكيماً فقال الحكيم انا لا أدخل في حرب الغالب فيها شرٌّ من المغلوب ∴ وقال رجل لسقراط ان اسمعتني كلمة اسمعتك عشراً فقال لكنّك إن اسمعتني عشراً لم تسمع منّي كلمةً ∴ وسمع ذيوجانس رجلاً يذكره بسوءٍ فقال ما علم الله اكثر ممّا يقول ∴ قيل لأفلاطن بم يُعرف الرّجل انّه صار حكيماً فقال اذا لم يكن بما يصيب من الرّأي معجباً ولم يستفزّه الغضب عند الذمّ ∴

الأصل: حكيم

وقال رجل لأقليدس انى لا آلو جهداً فى أن افقدك حياتك فقال وأنا لا آلو جهداً فى أن افقدك غضبك ∴ وقال حكيم لا تعرض لصاحب دولة فى دولته فإن الزمان يكون عليك ولا تشتغل به اذا ادبرت دولته فان الزمان يكفيك امره ∴ وقال حكيم ان اردت أن لا تخطئ ولدك و خادمك واهلك فقد طلبت ما هو خارج من طبعك ∴ قال واذا دعوت ابنك او خادمك فاحطه بقلبك انه قد يمكنه أن يغضبك لئلا يكلمه عليك اذا خالفك ∴ وكان اهل الحكمة لا يرون تأديب احد عند الغضب و ان كان مستحقاً للعقوبة ∴ وان قوماً افسدوا على حكيم عملاً عملوه له فقال لولا انى غضبت لغرمتكم ∴ وقال سقراط الغضب يضع من المروءة ويهتك الفضيلة ∴ وقال ان كنت ميتاً فلا تعقد عداوة لا تموت ﻫ

فاخطر (؟)

فى البغضة ما هى

قال ارسطوطيلس انه لما كانت الاشياء التى هى اغمض انما تعرف بالتى هى اظهر وجب أن ينظر فى التى تبغض اولاً ∴ قال ونقول المبغضات ثلثة انواع الشر والموذى والضار قال والضار اما أن يكون ضاراً

في الخير واما في اللذيذ: قال والموذي انّما يكون شرًّا اذا كان مؤدّيًا الى الخير لم يجز أن يكون مبغضًا لكن محبوبًا: والبغضة الذاتيّة هي التي تكون بسبب الشرّه ه

في فواعل البغضة

قال الرذائل كلّها فاعلة للبغضة وخاصّةً السعاية والنّميمة والكذب والسّرقة والخيانة ه

في الفرق بين الغضب وبين البغضة

قال ارسطوطيلس الغضب انّما يكون بما يلحق الانسان في نفسه او فيمن يتّصل به او بما يتّصل به و ليست البغضة كذلك لأنّا قد نبغض الشّرير وان لم يكن منه الينا سوء قطّ ولذلك تكون البغضة نحو الجنس أكثر واما الغضب فنحو الأحاد قال والسّلوة قد تقع في الغضب على مرّ الزّمان واما البغضة فلا سلوة فيها: وقد يهوى الانسان أن يكون بحال مَن يُغضب عليه وليس يشتهي أحد أن يكون بحال مَن يُبغض وكلّ ما يبغضه الإنسان ضارّ وليس كلّ ما يُغضب منه الإنسان بضارٍ ه

في الانتقام من العدوّ على طريق الحكمة

قيل لسقراط بم ينتقم الانسان من عدوّه فقال بأن يتزيّد فضلاً في نفسه :. وقيل لافلاطن كيف ينتقم الانسان من عدوّه فقال بأن يتزيّن نفسه ه

في الحذر من العدوّ

كن اسوأ ما تكون ظنّاً بالشرير اكثر ما يكون برّاً بك واعلم بانّه ليس كلّ من ضاحكك فقد سالمك و احبّك واذا ابغضت رجلاً فابغض شقيقك الذى يليه قالوا واحذر عدوّك في ثلثة اوقات عند اقبال النعمة لئلّا يلوها عنك وعند ادبارها لئلّا يعينوا الزّمان عليك وعند انقضاء ملك وبدو ملك لأنّك والنّاس يكونون فيه بين خوف ورجاء :. لاتتنابذ عدوّك واستبق اذا قدرت ه

في التحذير من المعاداة

قال الحكيم معاداة الرّجال كمواثبة السّباع ان ظفرت بك ضرّبك وان ظفرت بها لم ينفعك و قال آخر ان اردت ان يطيب عيشك فلا تتعرّض لمعاداة

الرّجال:: وقال آخر تنكّب معاداة الرجال فإنّما
النّاسُ رجلان عاقل وجاهل وليس ينبغي أن تؤمن
حيلة العاقل ولا مواثبة الجاهل ه

الحيلة في امر العدوّ

قالوا من الحيلة في امر العدوّ أن تصادق اصدقاءه
وتؤاخي اخوانه ومن قرب منه :: وينبغي أن لا تدع احصاء
معايبه وعوراته وعثراته وينبغي أن تُعدّ الجواب
لعيوبك وعيوب آبائك وقرابتك وأودّائك :: واعلم
بانّه قلّ ما بدء احدٌ بشيء يعرفه من نفسه الّا كاد
يشهد عليه وجهه وحاله واجعل في نفسك الاحتراز
من هذا الباب :: وإن اراد سفيهٌ ان يستفزّك
باستقباله ايّاك بما تكره ولم يصلح السّكوت عنه
مخافة ايهام رِبة المفارقة او هجنة المهانة
فاخلط الهزل بالجدّ وذلك بأن تجيبه جواب الهازل
المداعب بطلاقة من الوجه ورحب من الذراع :: قال
وايّاك أن تكافئ عداوة السرّ بالعلانية فانّ
من فطنة اليقظة اظهار الغفلة مع شدّة
الحذر ه

قلّما صح

في المحبّة من كلامنا

المحبّة انفعال بلذّة من المحبوب ونزاع الى أن يتّصل انفعاله وتخوّف من القطع وشغف بالمحبوب حتّى لا تريد بدلاً عنه ∴ والشغف والنزاع والتخوّف انفعالات وبعضها لذّة وبعضها تأذّى وبعضها ممتزج فالحبّ كما قيل حلاوة ومرارة وقال الشاعر

الحبّ منه حلاوة ومرارة ❊ سائل بذلك من تطعّم أو ذق

واقول الانفعال قد يكون بالحسّ وذلك يقع بالشاهد وقد يكون بالتخيّل وذلك يكون في الغائب ولأنّ التخيّل نوع من الحسّ فلابدّ من أن يكون المحسوس حاضراً للحاسّ حتّى يفعل فيه ∴ واقول حضور المحسوس لحاسّة التخيّل انّما هو بالذّكر واقول المذكور شاهد التخيّل وفاعل والزّائل عن الذّكر غايب وكذلك الزّايل عن الفكر والفرق أنّ الزّائل عن الذّكر نسيان والزّائل عن الفكر غفلة ه

في أنّ المحبّة تكون للأنفس كلّها

قال ابو الحسن اقول المحبّة توجد للأنفس كلّها

وكلّ واحدة من الأنفس انّما تُحِبّ ما يوافقها ويلائمها
والأشياء الموافقة للنّفس الشّهوانيّة لذّات المطاعم
والمشارب والمناكح فانّ هذه النّفس من ينتفع به في نيلها
والأشياء الموافقة للنّفس الغضبيّة الغلبة وما
تكون به الغلبة ومن تكون به الغلبة ∴ والنّفس
النّاطقة العمليّة تُحِبّ الفاضل والأفضل والنّافع
والأنفع والنّفس النّاطقة النّظريّة تحبّ الحقّ و
الصّدق

في أقسام المحبّات

المحبّة امّا عرضيّة وامّا ذاتيّة والعرضيّة تكون
بالأضداد والذّاتيّة تكون بالشّبيه وليست المحبّة
الذّاتيّة الّا للنّفس النّاطقة وذلك انّها تحبّ من يكون على
مثل حالها فانّ حال النّفس النّاطقة العمليّة محبّة الفاضل
والأفضل والنّافع والأنفع وانّها تحبّ من يكون على
مثل حالها وتُبغض من كان على خلاف حالها ∴ وحال
النّفس النّاطقة النّظريّة محبّة الحقّ والصّدق وانّها
تحبّ من كان على مثل حالها وتُبغض من كان على خلاف
حالها وامّا النّفس الشّهوانيّة فانّها لا تحبّ من يحبّ

اللذة ولكن من ينفعها في اللذة :. والنفس الغضبية لا تحب من يحب الغلبة لكن من ينفعها في الغلبة

في المحبة ما هي

قال بعضهم المحبة ارادة قال والارادة والاختيار واحد: وقال بعضهم المحبة ارادة عن اختيار :. وقال بعضهم المحبة انما هي ميلان القلب الى الشيء واستخفافه له وابتهاجه :. قال ابو الحسن المحبة ليست بارادة ولا باختيار فانا قد نحب ما ليس يمكن فيه أن نريده وأن نختاره كمحبتنا للموتى الذين قد بادوا وذهبوا :. واقول ميلان القلب الى الشيء انما يكون من اجل المحبة لا أن يكون هو المحبة :. واقول المحبة الف والالف انما يكون مع الموافق ويقابل المحبة البغضة والبغضة نفار والنفار انما يكون من المخالف والانسان فقد يحب ما له نفس وما لا نفس له وما له نفس فقد يجوز أن تكون المحبة من أحدهما للآخر وقد يجوز أن يكون كل واحد منهما محبا لصاحبه واذا كان كذلك سمي تحابا :. واقول التحاب ائتلاف وذلك بان يكون كل واحد منهما اليف صاحبه واقول الأشياء الموافقة هي الخير وما يؤدي الى الخير

والأشياء المخالفة هي الشرّ وجميع ما يؤدّي الى الشرّ ه

في حدّ الصّديق

قال ارسطوطيلس قال بعضهم الصّديق هو المعاشر والموافق في الاختيار ∴ قال وقال بعضهم هو الذي يريد الخير والذي يظنّ بها انّها خير من اجل صديقه ∴ قال ومنهم من قال بأنّه الذي يجعلك ونفسه واحداً فيعُدّ ولدك في اولاده واهلك في اهله واخوانك في اخوانه واعداءك في اعدائه ويعدّ نفعك نفعه وضرّك ضرّه فيألم بألمك ويفرح بفرحك ∴ و قال ارسطوطيلس الصّديق آخر هو هو ∴ وقال غيره الأصدقاء نفس واحدة في اجساد متفرّقة ه

في الفرق بين المحبّة وبين الصّداقة

قال ارسطوطيلس ليست المحبّة بالصّداقة فانّ الصّداقة من المضاف وذلك بان يودّ كل واحد منهما الآخر وليست المحبّة كذلك فانّ الانسان قد يحبّ ما لا نفس له وقد يحبّ من ذي النّفس من لا يحبّه ∴ قال وامّا العشق فانّما هو افراط المحبّة وليس يجوز ان يصادق الواحد

كثيرين وقد يجوز أن يحبّ الواحد كثيرين

في أنّ المحبّة ضروريّة في الحياة

قال ارسطوطيلس المحبّة من الاشياء المضطرّة جدًّا في العمر فانّه ليس يمكن احدًا أن يسلم من غير الأصدقاء وانّه ليس في الفقر وسوء الحال ملجأ آخر سوى الأصدقاء وهم معونة المشائخ فيما يحتاجون اليه وهم معونة الشّباب على الأفعال الجيّدة فانّ الاثنين اذا اجتمعا كانا اعون على الفهم وعلى الفعل وهم ملجأ الأحداث لأن لا يخطئوا قال وما المنفعة بحسن الحال اذا افتقد منها اصطناع المعروف فانّما يكون ذلك ممدوحًا بالأصدقاء ∴ قال والصّديق معونة على دفع الحزن لأنّه يُعزّي بكلامه ويعزّي بالنّظر اليه وقد يعزّي الانسان وان لم يكن صديقًا اذا ساعد على التحزّن كما يعزّي النّساء بحضورهنّ المصائب ولكنّه ليس ينبغي استدعاء الأصدقاء في سوء الحال والواجب على الأصدقاء أن يبادروا اليه وامّا في حسن الحال فبخلاف ذلك في الوجهين ∴ قال وحضور الاخوان ايضًا سارٌّ عند حسن الحال ∴ واقول المحبّة فضيلة كبيرة وهي خير

من الكرامة لانّها من الخيرات التّى تكون فى النّفس لا من خارج ه

فى انّ اكثر المحبّات طبيعيّة

قال ارسطوطيلس المحبّة منها طبيعيّة ومنها ما ليست بطبيعيّة قال ومن الطّبيعيّة محبّة الرّئيس والمرؤوس ومحبّة الآباء والأولاد ومحبّة الرّجل والمرأة ومحبّة الإنسان لأهل مدينته وكذلك محبّته لجميع النّاس والحيوان .: قال ابو الحسن و لجميع ما يكون بقاؤه به وصلاحه كالغذاء واللّباس والمساكن .: ونقول محبّة اللّذّات البدنيّة طبيعيّة وامّا الافراط فيها لمحبّة الإلف ولمحبّة النّسل فليس بطبيعىّ .: قلت ومحبّة الرّياسة كطبيعيّة وامّا محبّة ان يكون هو الرّئيس او صديق له فليس بطبيعىّ قال ارسطوطيلس ومحبّة الشّبيه موجودة للشّبيه بالطّبع حتّى فى الحيوان كلّه الطّائر والماشى ه

القول فى المحبّات التّى ذكرنا انّها طبيعيّة انّها لم كانت طبيعيّة

جاى لم در
جمل لمن نوشته

قال ارسطوطيلس العلّة فى المحبّات التّى ذكرنا انّها طبيعيّة انّ الإنيّة محبوبة عند الكلّ وبقاء الانيّة

بالحياة فواجب أن يكون جميع ما تكون به الحياة او صلاح الحياة محبوبًا بالطبع :. قال فنقول على هذا بانّ البقاء لما كان بالحياة والحياة بالفعل كان من الواجب أن تكون محبّة الفاعل لفعله طبعيًّا ويجب من هذا ان يحبّ الرئيس المرؤوس والآباء الأولاد :. واما محبّة المرؤوس فمن جهة انّ صلاح انيّته به والاولاد فانّما يحبّون الآباء لأنّهم علّة كونهم :. واما محبّة الرجل والمرأة فلأنّه لما لم يمكن أن يكون الانسان باقيًا بشخصه جعل ذلك له بالأولاد فكلّ واحد منهما يحتاج الى الآخر لبقاء انيّتهما بالنوع :. قال وكذلك قيل في حدّ الولد بأنّ ولدك آخر هو انت :. قال واما محبّة الإنسان اهل مدينته فلأنّه لما لم يكن في الواحد كفاية في استبقاء انيّته باقامة ما يحتاج اليه لاستبقائها بنفسه وجب ان يجعل الأعمال الخاصيّة عاميّة لتعود بالكفاية فكان اجتماعهم على الأوفق العام السبب في الفتهم وكانت هذه المحبّة طبيعيّة قال ومن هذا الوجه يقع محبّة جميع النّاس والحيوان :. قال وقد يحبّ الرجل المرأة والمرأة الرجل من هذا الوجه ايضًا قال ويشبه أن يكون هذه المحبّة بالطبع لأنّها ليست في

الناس فقط لكن وفي الطائر ايضاً وفي الحيوان ايضاً ؟

في انواع المحبات

قال ارسطوطيلس انه لما كانت الأشياء التي هي اغمض انما تعرف بالتي هي اظهر وجب أن ننظر في المحبوبات اولاً :. قال واقول المحبوبات ثلثة انواع الخير واللذيذ والنافع فواجب اذن بان تكون انواع المحبات ثلثة مساوية بالعدد لها :. قال ولما كان النافع اما أن يكون نافعاً في الخير واما في اللذيذ واللذيذ انما يكون خيراً اذا كان مؤدياً اليه وجب ان تكون المحبة الذاتية هي التي تحب الخير الحقيقي فقط :. قال واقول المحبة الذاتية هي التي تراد لذات المحبوب لا لشيء آخر والغرض هو ما يراد من اجل شيء آخر :. قال واقول ومن جهة المحبة العرضية امكن أن يحب الأفاضل الأشرار والأشرار الأفاضل لأن كل واحد منهما لم يحب الآخر لذاته لكن لشيء آخر ؟

في لواحق المحبات الذاتية وخواصها

قال ارسطوطيلس المحبة الذاتية هي التامة لأنها قد جمعت في ذاتها جميع ما يكون للمحبات كلها لأن

كلّ واحد منهما خير لصاحبه بنوع مبسوط وكلّ واحد
منهما الذيذ لصاحبه ونافع لصاحبه قال وهذه تحتاج
الى زمان كثير لأنّ الصداقة التامّة لاتكون
بالارادة السّريعة لكن من بعد مخالطة كثيرة ومن
بعد تجربة قال وهي الباقية لأنّ الفضيلة باقية ∴ قال
ومن خواصّها التكافي بالارادة والنّوع قال وذلك انّ كلّ
واحد منهما يحبّ اشياء باعيانها ∴ قال وقد قال انبذقلس
انّ الشّبيه يحبّ الشّبيه قال وليست هذه بلوّامة لأنّ كلّ واحد
منهما يجب أن يكون هو المفضّل ∴ قال وهي نزرة لأنّه
ليس يمكن أن يرضى الواحد بكثيرين رضى شديداً ∴ قال وانّ المحبّات
العرضيّة تفترق امّا النّطقيّة فانّها ابداً يستعمل

في المحبّات العرضيّة وخواصّها

قال المحبّة العرضيّة هي التي يحبّ الشيء لا لذاته
لكن لشيء آخر كمحبّتنا للنّافع وللّذيذ ∴ قال وهذه قلّ ما
يقع فيها التّكافي بالنّوع والمقدار بل اكثرها تكون
مختلفة وذلك بأن يحبّ احدهما الآخر لشيء ويكون
ذاك يحبّ صاحبه لشيء آخر ∴ قال ومن اجل المحبّات العرضيّة
قيل بأنّ المحبّة انّما تكون من الأضداد كمحبّة الفقير للغنيّ

والغنيّ للفقير والعاشق والمعشوق والعالم والمتعلّم :. قال وهذه تكون لوّامة وذات شكليّة :. وقد يمكن في المحبّة العرضيّة أن يحبّ الواحد كثيرين وليس ذلك بصواب فانّ الذى للذّة يكفى منهم القليل كالأبزار في القدر واصحاب المنفعة اذا أكثروا التعبوا فانّ المكافاة في الخدمة تعسر وعلى الانسان شُغل في نفسه وليس في العيش كفاية ه

هل يكره للفاضل ان يصير صديقه زائدًا عليه في الفضل

قال ارسطوطيلس وقد يلحق الخيرة من جهة ان يظنّ بانّ الصّديق لا يريد لصديقه الخيرات العظيمة من اجل انّه متى صار فاضلًا عليه بكثير ارتفعت الصّداقة بينهما وذلك لأنّهم لا يفرحون حينئذ بأشياء بأعيانها قال ونقول بانّ الصّديق يريد لصديقه الخيرات العظيمة من أجل نفسه لأنّها اذا صارت الى صديقه كانت له ه

في السّعيد هل يحتاج الى الأصدقاء

قال ارسطوطيلس وقد شكّ في السّعيد أنّه هل يحتاج الى الأصدقاء اذ كان ذا كفاية :. قال ونقول انّه ان لم يحتج اليهم للانتفاع بهم لأنّ له الخيرات ولم يحتج

این کلمه در اصل همین طور الحاقی بمرتبۀ دیگر دارد ح الحرة، ولعل الصواب: وقد يلحق الخيرة

اليهم للالتذاذ بهم لأنّ له لذّات في نفسه فليس يحتاج
الى لذّة أخرى من خارج :. ولأنّ لذّة العمر كلّه قليلة
فانّه قد يحتاج اليهم لمعانٍ آخر وذلك بأنّ السّعادة
الحياة والفعل والصّديق آخر هو هو فهو يحتاج الى
الأصدقاء ليكسب بهم من الافعال الفاضلة ما لا
يتّسع لها بنفسه :. وبعد فانّه قد يُشبه المحال أن لا
يكون له الأصدقاء وهم اجلّ الخيرات

القولُ في فواعل الصّداقة

قال ارسطوطيلس احد اسباب المحبّة الارتفاق
ومن هذا الوجه احبّ اهل المدينة بعضهم بعضًا
ومن هذا الوجه ايضًا محبّة المترافقين في السّفر وفي
السّفن وفي القتال والسّوق وفي ساير المعاملات
المشتركة :. قال ويكون مقدار صداقة هؤلآءِ على
مقدار شركة المعاملة :. ومن اسبابها الموافقة ومن
اسبابها الشّفقة ومن اسبابها النّصيحة وهي من اجلّ
اسبابها وقد ظنّ من اجل ذلك بأنّ النّصيحة هي
الصّداقة وليس كما ظنّ من اجل انّ النّصيحة
قد تكون لمن لا يُعرف :. وامّا الصّداقة فلا وقد

يخفي النّاصح وليس يجوز أن يخفي الصّديق ومن
اجل محبّة النّاس للنّصيحة احبّوا الشّفقة واحبّوا
من يهتمّ بشأنهم لذلك :. ومن اسبابها سلامة الصّدر
وذلك انّ السّليمة صدورهم لا يكونون ظلّامين
قال وقد يحبّون الطيلين لأنهم لا يكونون موبّخين
ومن اسبابها نظافة اللّباس ويشبه أن يكون
ابتداء الصّداقة اللذّة الّتي تكون بالبصر :. قال
وليس من اسبابها شيء يُشبه المعاشرة :. قال و
نقول انّ المعاشرة فاعلة الصّداقة

ماجاء من الكلام المنثور فيها

قال ارسطوطيلس رُبَّ صديقٍ يقك باظهار مودّتك
له كما تربّي الصّديق بالرّفق والتّودّد ولا
تُظهر له مودّتك دفعةً فانّه متى رأى منك بعدها
وقفةً اعقبك بالتّهمة :. وقال غيره اذا رغبت
في مودّة أُحد فلا تُظهرنّ له تهالكًا عليه ولا
نفارًا عنه ولكن قاربه كأنّك تريده وباعده كأنّك
لا تريده فانّ من شأن الإنسان أن يرحل عن من
لصق به ويلتصق بمن رحل عنه :. وقال افلاطن
استدامة

الطيّبين

استدامة المودّة بالفرق والهيبة اسلم من استجرارها بالتعطّف والذّلّة ∴ قيل للحكيم كيف تتّخذ الأصدقاءُ فقال بأن يُكرموا اذا حضروا ويُحسن ذكرهم اذا غابوا ∴ وقال افلاطن عاشرْ اخاك بما تحبُّ أن يعاشرك به وابذل لهُ ما تحبّ أن يبذله لك وكفّ عنه ما تحبُّ أن يكفُّ عنك ∴ وقال ارسطو طالس خلّتان يسلب بهما عقل كلّ عاقل اتباع الموافقة والاحسان ∴ وقال ليكن من دعائك أن يحرسك الله من اصدقائك فانّه ليس يمكنك أن تحترس منهم ∴ قال وعلى انّ المحبّة النّطقيّة لا تستعمل الغدر وانّما تستعمل الغدر البهيميّة ∴ وقال العشق مرض نفس فارغة وانّه لم تزل العقل شيءٌ ذلّ العشق ∴ قيل لبعضهم اىّ هموم الدّنيا أحق بأن لا ينسى فقال فقد الأخ الصّالح ∴ وبلغ الاسكندر موت بعض اخوانه فقال ما يحزنني موته كما يحزنني انّي لم اكن بلغت من برّه ما كان يجب له ∴ وقال جالينوس ملابسة المنافق بلا تيقظ كملاقاة العدوّ بلا سلاح ∴ وقال جالينوس

بصير الناس من لم يفش سرّه الى اخيه ∴ سعى الى الاسكندر
رجل بصديق له فقال للساعي منذ كم عرفته فقال منذ
كذا فقال كيف اقبل منك ومعرفتي به اقدم من معرفتك ∴
وقال آخر الجزع على الاخوان مكرمة كالصبر على غيرهم ∴
وقال حكيم علامة المودّة أن ترى وجهه اليك
منبسطًا و بصره اليك بالودّ ناطقًا وقلبه اليك
بالبشر ضاحكًا و أن يكون على مقاربتك حريصًا
و على مفارقتك شحيحًا ∴ وقال احتمل صديقك و لا
تعاتبه ∴ نظر ديوجانس الى رجلين يتصادقان
و أحدهما فقير فقال ما بال احدهما فقيرًا و ما بال الآخر
غنيًّا ∴ تلبّث غاية التلبّث في مؤاخاة من تؤاخي
فانّ القطع من بعد الوصل هجنة وان كان لعذر و
الصبر على مخالطة غير الرضا صعب وذو خطر ∴
وقال احرص على أن تكون صديقًا للأصدقاء لا للأعداء ∴
قال ابو الحسن المعنى ان تتبيّن اوّلًا من تصادق
فانّك ربّما ظننته صديقًا ولا يكون كذلك ولكنه
يكون عدوًّا ∴ كيف يحسن الى غيره من أساء الى نفسه ∴
وقال افلاطن بالالف يحصل الانسان خير غيره

عل على
م اقتاده

ويأمن شرّه وبالأدب يحصل الانسان خير نفسه
ويأمن شرّها :. واقول بالأدب يكون حسن حال
الإنسان بنفسه وبالتآلف يكون حسن حاله لغيره :.
الصّديق خير من المال لأنّ الصّديق انّما هو للنّفس
وأمّا المال فانّه للبدن :. وقال الأحنف بن قيس
من حقّ الصّديق أن يحتمل له ثلاثاً ظلم الغضب
وظلم الدّالّة وظلم الهفوة :. وقال علىّ بن الحسين
ايّاك ومؤاخاة من اخطأ من نفسه حسن الاحتفاظ
فانّه لا ثقة لما أسّس على غير التّقوى :. وقال
ارسطوطيلس الفاضل هو المطيع للعقل فانّه يفعل
ما ينبغي وعلى ما ينبغي ويترك ما لا ينبغي :. قال وانّ
الفاضل يفعل أشياء كثيرة من اجل الأصدقاء ومن
اجل الوطن وان احتاج ان يموت دونهم فعل وهو
يبذل المال والرّياسة والكرامة لصديقه من اجل
الخير الأجود لأنّه اذا بذل المال كان المال لغيره و
الأجود له :. وقال ابذل لصديقك دمك ومالك
ولمعروفك رفدك وحسن محضرك وللعامّة
بشرك وتحيّتك ولعدوّك عدلك وانصافك واضنن

في الأصل: لمعرفة

بعرضك الا لوالد او وال فأما من سواهما فلا وإن
كان ولداً .: قال الكذاب لا يكون صديقاً لأن الصديق
انما اشتق من الصدق .. وقال ديوجانس
من جمع لكم مع المحبة رأياً فاجمعوا له الى المحبة
الطاعة .. وقال سعيد بن العاص وحق ذا الكرم
ليرعى من حق المعرفة ما يرعاه المواصل من حق القرابة .:
وعايشة قالت قال رسول الله صلى الله عليه انكم
لن تسعوا الناس باموالكم فليسعهم منكم حسن
البشر وطلاقة الوجه ..

في أن المعاشرة ضرورية في الحياة

قال صاحب المنطق المعاشرة ضرورية للإنسان
في حياته لأن الواحد غير مكتفٍ بنفسه أن يحيى الحياة
الفاضلة وان كان له جميع الخيرات الا أن يكون
سبعيّاً او الاهيّاً .: قال فنقول على هذا بأنه لا بد
من أن يعاشر الانسان من في منزلته ومن في مدينته
معاشرة جميلة .: قال ويشبه أن تكون المعاشرة
في سائر الحيوان انما هي لتوليد الأولاد فقط واما في
الناس فليس كذلك لكن وفي الغير ايضاً ..

في المعاشرة أنها ما هي

المعاشرة هي الاكرام البرّ باللسان وبالمال الخدمة المؤاكلة المشاربة المساعدة المعاونة .: ومن المساعدة المشاركة في السرّاء والضرّاء و المعاونة ضرب من المساعدة .: وقال ارسطوطيلس ملاك امر المعاشرة الاكرام قال ويجب أن يُكرَم كلّ واحد بقدر ما يستحقّه من الفضيلة والخاصّيّة او الاستعمال .: وقال افلاطن يجب أن يُجعل الكرامةُ لاستعمال الثّروة لا للثّروة ولاستعمال القوّة لا للقوّة ولاستعمال المعرفة لا للمعرفة وللفضيلة لا لجمال الصّورة .: قال وينبغي أن تُرتّب الكرامةُ على قدر الفضائل ومراتبها .: وقال بعضهم من الخطأ العظيم تعظيم الرّجل على لسانه او جمال صورته او بدويته لكنّ الواجب ان نُعظّم على حسن فعله وحسن خلقه وعلى رعايته وصيانته .: قال ارسطوطيلس ويجب أن يساعد الانسان من يكون في منزله واهل مدينته الّا أن يراد منهُ

ما تكون عاقبته الى قبيح او ضار فانّه ليس ينبغي له أن
يساعدهم فيها وان استوحشوا منه الّا أن يكون
قبحه وضرره يسيرًا فانّه يجب أن يحتمله لمساعدتهم
لأنّه ليس ينبغي للعاقل أن يُغمّ احدًا. وقال افلاطن
ينبغي أن يعاون الغرباء على حوائجهم وأن يُكرمهم
ويُحسن اليهم بهشاشة وطيبة نفس لانقطاعهم
عن ابناء جنسهم وعن اهاليهم. قال افلاطن و
يجب أن يكرم اخوانه باحسن ما يقدر عليه وأن يبرّهم
ويُهدى اليهم ثمّ لا يعتدّ بما يكون منه اليهم ويعظم
ما يكون منهم اليه وان كان يسيرًا. قال ارسطوطيلس
ويجب أن يعظم القرابة والعشيرة واهل المدينة ٧ ندر ظ
ما يجب لكلّ واحد منهم من حقّ العشرة بالخاصّيّة
التي تكون لكلّ واحد أو الفضيلة او الاستعمال
فيعاشر ذوى الأقدار على وجه ومن لا اقدار له على وجه
ومن يعرف على وجه ومن لا يعرف على وجه فانّه ليس
ينبغي أن يكون عُمر الصّديق مع صديقه كعمره
مع الغريب وكذلك الصّاحب والقريب قال و
الفاضل يتلوّن في عشرته بسبب الجميل والفضيلة

فينقص في وقت وفي شيء وينبسط في شيء وفي وقت :
قال وانّه ليس ينبغي للانسان ان يبلغ بالنزاهة
الى حدٍّ يُظنّ به أنّه للشرارة والعجب ولا من لين
الجانب الى حدّ يُظنّ به انّه للملق :. ومن الشرور
العظيمة معاشرة من لا ينبغي أن يُعاشر اوحيث لا
ينبغي أن يعاشره :. قال وقد قيل بانّ الانقباض عن
النّاس مُكسبة للعداوة وافراط الأنس والخُلطة
يُكسب قرناء السُّوء :. وقال ليجتمع في قلبك الافتقار
الى النّاس والاستغناء عنهم فانّ الافتقار يحملك
على حسن البشر وعلى لين الكلمة والاستغناء عنهم
يحملك على نزاهة العرض وعلى ترك الاستخذاء لهم والتذلّل

ما يجب للآباء والامّهات من حقّ العشرة

قال ارسطوطيلس انّه ليس يمكن احدًا أن يقوم
بحقّ الله ولا بحقّ الوالديه وليس يجوز ترك ما يمكن في
ذلك :. قال ونقول انّه ينبغي أن يُكرم الآباءُ بارفع ما
يمكن الولد أن يبلغه بالكرامة الأبيّة والأُمّهاتُ
بالكرامة الأُمّيّة :. ولا ينبغي أن يؤدّي اليهم جزاءَ
ما ابتدأوه وليس يمكنه ذلك ولكن يجتهد بمقدار

ما يمكنه ؞ قال وخلاص ابيه وامّه اوجب عليه من
خلاص نفسه ؞ قال ويجب عليه من القيام بكفاية ابيه
وامّه فيما يحتاجان اليه فوق ما يجب عليه من القيام بكفاية
ذاته ؞ قال وانّه ليس يحلّ للولد أن يخالف قول ابيه ؞
قال ويجب على الأولاد المبالغة في خدمة الأبوين ٥

بيان المحمود من العشرة والذميم منها

المحمود من العشرة هو أن يكون بالمقدار الّذى ينبغى
وفي الوقت الّذى ينبغى وعلى الوجه الّذى ينبغى
وذلك هو التوسّط فيما بين الزّيادة والنقصان ؞
والافراط فيه مذموم وكذلك النّقصان والمفرط
فيها رجلان متودّد ومتملّق ويُفرق بينهما أنّ
المتودّد انّما يفعل ما يفعل ليحبّ لا لشئ آخر وامّا
المتملّق فانّما يفعل بسبب المنفعة فاذا لم يصل اليه ما
يحبّ تغيّر ؞ قال ويجتمع بينهما انّ كلّ واحد منهما
يجتهد في أن يكون معاشرته لمن يعاشره على
النّوع الّذى يحبّه ويلتذّ به ؞ وامّا الّذى يكون
الى طرف النّقصان فانّه يسمّى المتمقّت ؞ وتقول

misant

المتمقت هو الذى يدع المساعدة فى كل شىء الجميل والقبيح والضار والنافع .:. قال وان التودد من الضعيف يعد ملقًا ومن القوى كبر همة وتواضعًا

فى المعاشرة بالهمة والفعل من دون الاختلاط

قال ارسطوطيلس وكما ان الفضائل بعض بالهمة وبعض بالفعل كذلك الصداقة والعشرة فان بعضهم قد يعاشر بعضًا بالفعل وقد يعاشر بالهمة لا بالفعل وذلك اذا كانوا قيامًا ومفترقين .:. قال واقول الأصل فى العشرة المساعدة على الفعل والكرامة فان كل واحد انما يفعل ما يفعل الآخر ويكرم بالفعل قال واقول انهم وان كانوا مفترقين فانهم ليسوا بمتباينين وذلك من قبل اشتراكهم فى الأفعال اذ كان كل واحد انما يفعل ما يفعله صاحبه .:. واذا كانوا قيامًا كانوا مشتركين فى الهمة لأن همة كل واحد أن يفعل ما يفعله صاحبه .:. قال والتواضع لا يحلل الصداقة بنوع مبسوط لكن ترك الفعل وذلك بان الفعل متى ترك صارت القنية مرمته فادي الى نسيان الصداقة ولذلك

?

قيل بان السلم حال صداقات كثيرة

في معاشرة الانسان ذاته

قال أفلاطن واجب على كل واحد من الناس أن يكرم ذاته :. قال واقول البدن مستحق للكرامة بالطبع وكذلك النفس وما يستحقه النفس أكثر لأنها اشرف وقال لأنها سمائية واما البدن فأرضي وكرامة النفس اكبر لأنها اشرف من البهيمة قال واقول كرامة الذات ليست تكون على جهة واحدة لكن على جهتين مختلفتين قال وذلك من قبل ان حالة الناس فيها ليست واحدة لكن أثنان وذلك ان منهم من تكون ذاته فاضلة او متهيئة لقبول الفضيلة ومنهم من تكون ذاته خسيسة وممتنعة من قبول الفضيلة فكرامة الذات الخسيسة لون وكرامة الذات الفاضلة لون :. قال واقول كرامة الذات الخسيسة انما تكون في ممانعتها من شهواتها وفي مضادتها في افعالها وفي مجاهدتها دائما بردها عما لا يجب الى ما يجب وبقلة الثقة بها وفي ترك الأعتماد عليها :.

قال وينبغي أن يعلم انه متى اطلق لها أن تفعل ما
شاءت واحبت فقد اهانها غاية الاهانة واذلها
غاية المذلة وعرضها للآفات والهلكة وذلك من
قبل ان شهواتها ردية فاسدة ولذاتها ضارة ممرضة
وان من لذاتها المعشوقة عندها لذة العطلة
طلباً للراحة من تعب اكتساب الفضيلة ثم حبها
للذة الحياة على كل حال وفي راحتها افسادها واهلا=
كها وذلك لأن صلاحها واحياءها انما هو في
اتعابها بالتعب المحمود.: واول ذلك اقامة العبادات
لله ثم اكتساب الفضائل الخلقية والفضائل
المهنية كالصنائع والحرف وفوق ذلك كله
العلم والحكمة فانه لن يوصل اليهما الا بالتزام التعب
الدائم والكد المتصل وايثارهما للحياة الذميمة
وهي التي تكون بجهل وذلة ورعونة انقطاع عن
الخيرات العظيمة فان هذه لا تنال الا عقب الحياة
الذميمة وبالاستهانة وسخاوة النفس عنها من
اجل الحياة الفاضلة وذلك من قبل ان هذه الخيرات
العظيمة لا تنال من غير ركوب الأهوال الهائلة

كذا في الحياة

والاخطار العظيمة و الخطر خطران احدهما ما يتخوف
من الأعداء اذا حضروا للبلآء والآخر ما يقع من الاصدقاء
عند هيجانهم من اجل تحركهم مخالفة طريقتهم
وما يكونون عليه او عند رغبتهم في أن يترك
الواحد حظه لحظهم و ينتصب في معاونتهم على امرهم
ثم يلحقه الخطر إن مانعهم وليس يمكنه ترك
الأرفع والأشرف والأفضل بسببهم وكرامة الذات
الفاضلة اعزازها وايناسها وموافقتها ومساعدتها ∴
قال افلاطن ينبغي للفاضل أن يؤنس ذاته وأن
يُزيل عنها الوحشة بالرجاء وذلك بان يمنّيها العافية
اذا مرضت والأمن اذا خافت والفرح اذا اغتمّت
والسلامة اذا ارتاعت من نزول آفة ∴ وقال
ارسطوطيلس الفاضل يعاشر ذاته ويحبّها ويكون
لها كما يكون لصديقه فانه يحب لها السلامة و
البقاء والخيرات ويكون عندها كما يكون عند صديقه
قال وانه يعاشرها بالفكرة ويشاركها في الألم و
في اللذة ويسرّها وينفعها ويذاكرها بما قد
عملت ليفرّحها به ويرجّيها الخير فيما تستأنف ∴

قال وانما يذمّ النّاس من يحبّ ذاته لظنّهم بانّ الّذي يحبّ ذاته هو الّذي يحبّ لها اللّذّات و يريد لها الشّهوات ويخصّها بالأموال وبالكرامات .: قال وبحقّ يُذمّ من فعل ذلك .: قال واقول انّ ذات اهل الرّدي مبغضة له لأنّها مخالفة وذلك لأنّها لا تساعدهم في الجميل ولا في النّافع ولا في ترك الضّارّ والقبيح ولكنّها تخالف في ذلك كلّه فهم يجذبونها الى جهة الخير والنّفع والجميل وهي تجذبهم الى جهة الشّرّ والضّرّ والقبيح فهو معها في بلآء ومحنة .: و انّما يهرب اهل البلاءِ من الوحدة ولا يصبرون عليها ويطلبون من يفنون نهارهم بالحديث معه لأنّه ليس لهم مع ذواتهم أُنسٌ فإنّ ذاتهم تعاديهم واىّ انسٍ مع المضادّ المخالف الشّره المنازع .: وامّا ذات اهل الفضيلة فانّها قد صارت صديقة بالموافقة وذلك لأنّها لا تشتهي الّا ما يشتهون ولا تريد الّا ما يريدون وتكره ما يكرهون و تعادي ما يعادون وتوالي من يوالون ه

كذا

اوزكد

مَا جَاءَ مِنَ الكلام المنثور في المعَاشرة

قال الحكيم لا تجالس امرءًا بغير طريقته فإنّ ذلك من سوءِ العشرة وذلك أن تلقى[٧] بالعلم والفدم بالفصاحة والساذج بالأدب ∴ قال ومن سوءِ العشرة أن تذكر عند مغتبط بولاية سرعة الحوادث وتقلّب الدّول وكذلك تصـ ماصار اليه يكون من سوءِ العشرة ∴ قال ومن سوءِ العشرة أن تقطّب في غير وجه من أساءَ اليك ∴ عليك بالقصد فانّ طلب رضا النّاس غايةٌ لا تُدرك ∴ خالط الأخيار وذوي العقول وجانب الأشرار والجهّال ∴ وقد قيل خالطوا النّاس وزايلوهم ∴ وقال أرسطوطيلس كما لا يصلح أن تستأثر بالطّعام على المؤاكلين كذلك الحديث مع المجالسين ∴ إن أردت أن تلبس ثوب الجمال عند الخاصّة والعامّة فكن عالمًا كجاهل وناطقًا كعيٍّ فانّ العلم يُرشدك ويُزينك وترك ادّعائه ينفي الحسد عنك ∴ لا تعتذرن الى من لا يحبّ ان يجد لك عذرًا ولا تحدّثن من لا يرى حديثك مغنمًا ولا تستعن بمن لا يحبّ أن يظفر لك بحاجة ما لم يغلبك الإضطرار ∴ ذلّل نفسك بالصّبر على جليس السّوءِ وعلى جار السّوءِ وعلى

الجاهل ظ

في الأصل

عشير السّوء فانّ ذلك لا يحطك من يسمع يحل
يعني من سمع بأخبار النّاس فسيصير الى الخلوة ∴
قيل لسولن والد افلاطن ما اصعب الأشياء على
الانسان فقال أن يعرف عيب نفسه وأن يترك ما
لا يعنيه ﻫ

في المداعبة والرّاحة

قال ارسطوطيلس قد يظنّ بانّ الرّاحة والمداعبة
في سيرة الانسان ضروريّتان والتوسّط في اللّعب
هو الظّرف والمستخلق به ظريف والزّيادة فيه
فدامة والمستخلق به فدم ∴ قال وانّ الفدم لا
يشتهي أن يقول او يسمع لا ما يحسن ولا ما لا يحسن
ومنهم من يسمع ولا يقول ∴ قال وامّا الماجن
فبخلاف ذلك ومن المجّان المحاكي والمضحك وانّ
المضحك قصده أن يكون كلامه مستملحاً كلّه وقصده
ان لا يغمّ احداً وكذلك لا ينكب احداً ∴ قال وامّا
المحاكي فانّه ينكب ويوحش ويقول اشياء لا يستحسن
الأديب أن يسمعها ﻫ

في الأصل في

ما جاء من الكلام المنثور فيهما

قال سولن لابنه لا تمازح احداً فان المزاح لقاح الضغائن ∴ وقال الحكيم لا همّة لمن انما همّته المزاح ∴ وقال آخر المزاح سباب النوكى ∴ وقال بعضهم انما سمّي المزاح مزاحاً لأنّه يزاح عن الحقّ ∴ وقال افلاطن اذا كسلتم فأطرفوا أذهانكم بغرايب الأحاديث ∴

في الكبير النّفس

قال ارسطوطيلس الكبير النّفس هو الكامل في الفضايل وهو زين لها لأنّ له من كلّ فضيلة ما عظم وله من كلّ نوع من الخيرات الخارجة ما عظم مثل المنزل البهيّ والفرش البشريّ والخدم والدّواب والضّياع والمواشي ومن ساير صنوف الأموال وله الأفعال الجيّدة فهو المستحقّ للكرامة التّامّة لأنّه يستحقّها بكلّ معنىً وبكلّ جهة ∴ قال وانّه يفعل ما يفعله من اجل الجميل ومن اجل الفضيلة لا من اجل الكرامة وذلك لأنّه لا يحبّ الكرامة ولكنّه يقبلها من الأفاضل وفي الأمور العظيمة بكره لأنّه ليس يمكنهم أن

يفعلوا بمكانه اكبر منه فأمّا كرامة افناء
النّاس وفي الأمور الصّغيرة فانّه لا يقبلها لأنّ
كرامة امثال هؤلاء ليست تليق به ولا تزينه
لكن تضع من قدره ∴ قال وانّه لا يفرح بنيل الرّياسة
والغنى ولا يغتمّ بفوتهما لأنّه غير محبّ للرّياسة و
للمال لذاتيهما لكن من اجل الأفعال الجيّدة ولذلك يهون
عليه كلّ شقاء بخت وكلّ سعادة بخت وكذلك يظنّ
بهم انّهم مستطيلون وساهون ولشيء آخر وهو انّه
لا يبالي بأن لا يذكر ولا يكرم ∴ قال وهو ثقيل الصوت بطيء
الفعل لمن كان وجده في اشياء قليلة لا يكون
عجولاً وهو قليل الخطر لأنّ العاقل لا يخاطر واذا
وقع في خطر تهاون به لأنّه ليس يحبّ كلّ نوع من
الحياة لكنّ الحياة الجيّدة ومن اجل ذلك هو ذو جرأة و
قليل المبالاة لما يأتي به البخت ∴ قال ومن اجل ذلك هو ظاهر
البغض ظاهر المحبّة وصاحب صدق وهو غير مداهن ولا
متملّق فانّ الملق انّما هو من افعال العبيد والاوضاع و
المداهنة انّما تكون لمهانة النّفس ∴ قال وانّه يموّه وذلك
من قبل انّ اكثر النّاس لا يمكنهم أن يعيشوا الّا بالتحبّب

بلبخت: بختي

قال وانّه يتجلّل على ذوي العزّ والمقدرة ويتواضع للأو- ساط واهل الضعة فانّ التكبّر على الاكابر صعب وذو فخر والتواضع للأوضاع كرمٌ ونُبل :: قال افلاطن الكبير النفس هو الذي لا يستعبد حرّيته ولا يذلّ اعزّه :: وقال ارسطوطيلس وانّ الفضيلة التامّة لا يُوجد لها بمقدارها جايزة البتّة

في العدل العامّي وهو الذي لا يستغني عنه كلّ احد

قال افلاطن العدل العامّي هو في اعتدال قوى الأنفس كما أنّ صحّة الأبدان انّما هو في اعتدال الأخلاط :: قال واجناس الفضايل ثلثة الحكمة والنّجدة والعفّة والعدل شامل لها كلّها فانّ العدل هو ان تكون كلّ واحدة من القوى على ما ينبغي لها أن تكون :: قال واعني بالقوى القوّة الشهوانيّة والقوّة الغضبيّة والقوّة الفكريّة :: قال واقول انّ العفّة انّما تتولّد من اعتدال حركة النفس الشهوانيّة ومسكن هذه النفس في الكبد :: قال و الشجاعة انّما تتولّد من اعتدال حركة النفس الغضبيّة و مسكن هذه النفس القلب والحكمة انّما تتولّد من اعتدال

حركة النفس المتشوقة الى الخير ومسكن هذه النفس
الدماغ .: قال والعدالة ائتلاف هذه القوى واستقامتها
وذلك بان يترتب كل واحدة منها في مرتبته ويتنبه
لما هو من شأنه ويتأدب فيه .: قال وينبغي أن تكون
القوة الفكرية الآمرة الناهية والمصرفة للقوتين
الأخريين .: قال وينبغي لها من اجل ذلك أن تكون
عالمة بصلاح القوتين الأخريين وبفسادهما وأن
تعرف مع ذلك كيف تحملهما على اكتساب الخيرات
لأنفسهما وكيف تحملهما على اجتناب الشرور .: وينبغ
أن تعلم مع ذلك أن كيف تتسلط بالأمر والتصريف
والزجر والقبض عليهما .: قال وينبغي أن يكون الجزء
الغضبي معينا للجزء الذكري ومن اجل ذلك ينبغي
أن يكون قويا على ممانعة القوة الشهوانية .:
قال ويجب أن تكون القوة الشهوانية منقادة
ومطيعة .: قال والفساد كله انما يقع من زوال
الإعتدال .: قال وانما يقع الخلود في النشأة الثانية
لثبات الإعتدال ولزوال التباغي من الطبائع ومن النفوس .:

قال افلاطن واقول العدل صحّةٌ ما وجمالٌ وحسنُ حال ذاتيّة للنفس واما الجور فانّه مرض وضعفٌ وسوءُ حال ذاتيّة للنفس ع

في الوصايا الجامعة

قال الحسن مكتوبٌ في التوراة السّلامة في العزلة والحرّيّة في رفض الشّهوة والمحبّة في ترك الرّغبة والمهنا والرّاحة في تحمّل التّعب والكلفة ∴ وقال عليّ للأشتر صبرك على ضيقة ترجو انفساحها خيرٌ من عجلة لا تأمن غايلتها ∴ وقال ابن المقفّع اقبل النّصيحة من حيث أتتك واحسم التّهمة من حيث غرّتك ولا تأمننّ غشّ قريب ولا تدفعنّ نصيحة بعيد ∴ قيل لحكيم هل أحدٌ أعلم بالأمور ممّن عاينها فقال نعم من ذاق طعم حلوها ومُرّها ووجد مسّ عسرها ويُسرها ∴ قيل له اخبرنا عن طبيعة العقل فقال عزيزة لا توصف بعينها ∴ قيل فما الّذي يجمعها وينعّشها فقال تجمعها الهموم وتنعّشها التّجربة وذلك بالفكر فيما اقبل والاعتبار فيما ادبر ∴ قيل فأيّ النّاس أحقّ بأن يحسن الظّنّ به فقال

من ظاهروا عليه بالصنائع وصرفوا عنه الفجائع :.
قيل فاىّ الناس احقّ بأن لا يُطمع فى سلامة صدره
فقال العدوّ الجاهل الوارث الضغن عن الوالد :. و
قال ابو بكر الورّاق العجب من عبدٍ يكاتب نفسه
فيعتق ومن حرّ لا يسعى لفكاك رقبته من الشهوات
ليسلم فى الدّنيا والآخرة :. وقال افلاطن انّ الكا -
فرين مالوا من الدّنيا بكفرهم افضل حظّ وغد
الشّاكرون لشكرهم وذلك انى رأيتهم يستدرجون
فى الكفر بالمزيد بمثل ما يُثاب به الشّاكرون بالشكر :.
وقال افلاطن من اعجب امور الانسان ان يتمنّى نيل
ما لا يعمل له ودرك ما لا يسعى فى طلبه :. وقال
افلاطن شيئان مضمنان احدهما بالثّانى العقل
والتّجارب والعلم والعمل فانّ التّجارب انّما تعرف
بالعقل والعقل انّما يزكو بالتّجارب والعمل انّما يكون
بالعلم والعلم لا يزكو الّا بالعمل :. وقال افلاطن بمصا =
حبة العلماء تزكو النفوس وبمصاحبة الجهّال تخمدُ
وانّ الحكيم ينير المظلم والجاهل يُظلم المتنير :. العا -
قل لا يهتمّ فيما فيه حيلة ولا فيما لا حيلة فيه :.

؟

استكبر الصغير في ركوب المضرّة واستصغر الكبير في طلب المنفعة ∴ ومن نزل به مكروه فلينظر الى ما صُرف عنه فانّه ربّما كان المصروف اكبر من النازل. وربّما كان المكروه سبباً للمحبوب ثمّ لا ابنات ولا بقاءَ للدّنيا كذلك لا ابنات ولا وفاءَ عند اخوان الدّنيا ∴ الموت تعفّفاً خير من الحياة شرهاً ∴ الكريم لا يكون حقوداً ويكون شكوراً ∴ لن ينتفع احد بالعظة وان ظوهرت عليه حتّى يكون من توفيق الله له داعٍ ومن نفسه عليه مُعين ∴ انّه لا استقامة لأحدٍ الّا بالخوف امّا الكريم فيخاف العار وامّا ذو الدّين فانّه يخاف العقاب وامّا العاقل فيخاف السّعة ∴ قيل لشريك بن عبد الله أكان معاوية حليماً فقال لو كان حليماً ما سفه الحقّ ولا قاتل عليّاً ∴ قال النبيّ صلّى الله عليه أوصاني ربّي بسبع أن اغفر عن من ظلمني وأعطي من من حرمني وأصل من قطعني وأن يكون صمتي تفكّراً و نظري عبراً وكلامي حكماً ∴ أوصى افلاطن تلامذته عند وفاته فقال لا تقبل الرّياسة على اهل مدينتك ولا تتهاون بالأمر الصّغير الّذي يتولّد عنه الأمر

الكبير ولا تلاجّ الغضبان ولا تجمع في منزلك رئيسين
يتنازعان الغلبة ∴ قال المفسّر يعني كالضرّتين و
كوليّ العهد ∴ لا تفرح بسقطة غيرك ولا تضحك
من خطأ غيرك ولا تتصلّف عند الظفر ∴ أقلّ الخطأ
من النّاس بنوع صواب ∴ لا تغرس النّخل في منزلك ∴
صيّر العقل عن يمينك والحقّ عن يسارك تسلم
دهرك ولا تزال حرًّا ∴ لا تنبسط من الجاهل ولا تونسه
ولا تقبل له عذرًا ولا تعذله ∴ من العجز القبيح اربع
مسئلة اللّئيم ومؤانسة الحسود ومفاوضة الجاهل
والإعراض عن العاقل ∴ قيل لعيسى بن مريم اىّ
النّاس شرّ فقال العلماء اذا فسدوا ∴ * ولمّا لقى الفرزدق
الحسين بن علي قال ما حالنا وحال النّاس فقال القلوب
اليك والسّيوف عليك والنّصر في السّماء ∴ وقال
كم من منتفع بالشّقاء ومن شقيّ بالمنافع ∴ وقال
افلاطن اذا كانت الطّينة فاسدة والبنية ضعيفة
والطّبايع متباغية والآجال مكتنفة والآمال
محجوبة فالثّقة باطل ∴ كما يعرف بصوت الفخار
صحيحه من فاسده كذلك يعرف بكلام الإنسان

ن ۸ × در اینجا در اصل یک کلمه قال دارد که بی مورد است
فی – در اصل: القسو

تمامه من نقصانه ∴ وقيل لذيوجانس ما غذاؤك فقال ما عفتم يعني الحكمة ∴ قيل فما الذى عفت قال ما استطعتم يعني الجهالة ∴ قيل فمن عبيدك قال اربابكم يعني الشهوات ∴ قيل ما اقبح صورتك فقال لم املك امرها فألام عليها ∴ فعل الجاهل أن يذمّ غيره وفعل طالب الأدب أن يذمّ نفسه وفعل الأديب أن لا يذمّ غيره ولا نفسه ∴ وكما ان البدن يزيل بالغذاء ويشتدّ بالرياضة كذلك النفس تزيل بالتعلّم وتقوى بالصبر على التعلّم ∴ الآباء سبب الحياة والحكماء سبب صلاح الحياة ∴ اعلم ان رأيك لا يتّسع لكل شيء ففرّغه للمهمّ وانّ كرامتك لا تطيق العامّة فتوخّ بها اهل الفضل ∴ وانّ مالك لا يغني النّاس فاخصص به اهل الحقّ وانّ ليلك ونهارك لا يستوعبان حاجاتك فأحسن قسمتهما بين عملك ودعتك ∴ اذا أردت امرا فكن كمن لا يريده واذا هبت شيئا فكن كمن لا يهابه واذا عاتبت فاوجز وليكن اعتذارك تعريضا ∴ قيل لذيوجانس ما الذى ينبغي أن يتحفّظ منه فقال من مكر الأعداء وحسد الأولياء ∴

وقال اوملرس واحكم

تسل ولا تكن معجبًا فتمتهن ∴ وقال افلاطن من احبّ

الفرح فليحبّ التعب ∴ وقال من منى نفسه بالطمع

الكاذب كذّبته العاقبة الصّادقة ∴ وقال الطّاعة ان

يفعل ما يفعله على مجرى الطّبيعة والمعصية ان

يفعل بخلاف ذلك ∴ وكان فيثاغورس اذا جلس

على كرسيّه قال قوّموا موازينكم واعرفوا اوزانها ∴

اعتزلوا الخطأ تحصّنكم السّلامة ∴ عدّلوا اشهواتكم

لتستديموا الصّحّة ∴ استعملوا العدل تحطّ بكم

المحبّة ∴ لا تعملوا السّيف حيث تغنى فيها السّكّين ∴

عاملوا الزّمان كالولاة الّذين يكونون عليكم ويعزلون

عنكم ∴ لا تسرّفوا ابدانكم فتفقدوها عند الشّدّة ∴

جميع الأشياء يخضع للتّعاهد ∴ إن احببت أن

لا تفوتك شهواتك فاشته ما يمكنك ∴ الأمن

مع الفقر خيرٌ من الغنى مع الخوف ∴ لا تنقش

الشّوكة بمثلها فإنّ طبعها معها ∴ لا ينفعك من

جار سوءٍ توقٍّ ∴ هان على الأملس ما لاقى الدّبر ∴

من احبّ أن يكون حرًّا فلا يشته ما لا ينال

كذا بما في الأصل [illegible]

الّا بارادة غيره :. وقال سولن أصعب الأشياءِ على
الانسان ان يعرف عيب نفسه :. مكتوبٌ على
باب الاسكندريّة يا ابن آدم فضّ الفرصة عند
امكانها و وكّل الأمور الى وليّها ولا يحملنّك افراط
الشّره على ركوب مآثم ولا تحمل على نفسك همّ
يوم لا تدرى انّه من عمرك ولا تكن أسوة المغرورين
بجمع المال فكم قد رأينا جامعًا مالًا لبعل زوجته
واعلم أنّ تقتيرك على نفسك توفيرًا الخزانة غيرك
اندم على الذّنب وإن لا ذنب لك :. وقال
الحجّاج لابن القرّيّة ما الحزم فقال تجرّع الغصّة
حتّى تُنال الفرصة :. وقال الحكيم حسن الفهم هو
معرفة الاشارة وحسن المنطق ايجاز القول و
خير مفاتيح الأمور الصّدق وخير خواتيمها الوفا :.
وقال الطّيب يُطيّب النفس ويجلو الفكر ويُفرّح
القلب ويحسّن الخُلق ٭

رأيت وَرا
رأرد،

قال

[ابتدای قسم سوم از کتاب]

قال ابو الحسن الحمد لله الذی أمدّنا بمعونته علی ما اراده لنا ومنّا هدایة وتبصرة وقالة وقوة ولم یکلنا الی انفسنا فی حیازة ما اختاره لنا ولکنه بفضله ارشدنا الی قادة وساقة لیسوقونا علی طریق الاستقامة الیه ولیحفظونا من العدول عنه من الکسل والفترة فیه وجعل لنا معاونین علی ما أخرجنا الیه فی طریقنا سخّرهم برحمته لصلاح حالنا وسخّرنا لهم فی مثله اذ کانوا محتاجین منّا الی مثل ما احتجنا الیهم فربط الکلّ بنظام المصلحة وازاح العلّة فی اقامة الکفایة واقام الحجّة باظهار الدّعوة حمد عارف بمنّته ومستزید من فضله

وبعد فانّ کتابنا هذا انّما هو فی القسم الثّالث من السّعادة والاسعاد فی السّیرة الانسانیّة ونرید أن نبیّن فی هذا القسم الاسعاد وطریقته وما یقوم به ویفسد منه وسبیل الاحتراز ممّا یثبط عنه ووجه العلاج فیما ینکب منه وبالله نثق فی کلّ امورنا وایاه نرجو ولا حول لنا ولا قوة الا به وصلّی الله علی محمّد النّبیّ وآله

القول في الإسعاد

الاسعاد هو تشويق السائس المسوس الى ما يسعد به وذلك هو اجراه المسوس بالتدبير السديد الى الغرض الذى اقامته السنة فى السياسة والغرض هو تحصيل صلاح الحال لكل واحد من الناس بقدر ما يمكن فيه فى وقته :. وقال افلاطن يجب على السائس أن يجعل غرضه الأدنى فى السياسة اكتساب الخيرات البهيمية لأهل المدينة وابعاد الشر عنهم وهذه الخيرات هى الصحة والجمال والشدة والرابعة اليسار لا الذى يكون باقتناء المال لكن الذى يكون بحسن استعمال المال :. قال ثم انه يجب من بعد ذلك أن يكسبهم الخيرات الانسية وهى العفة والشجاعة والحكمة والرابعة العدل والعدل شامل لجميعها :. قال ويجب أن يعلم ان الغرض من اقتناء الخيرات البهيمية اقتناء الخيرات الانسية وان الغرض من اقتناء الخيرات الانسية اقتناء الخيرات الالاهية :.

قال واما الغرض الأقصى فانّما هو استكمال ما خلق الله الانسان له وهو العقل المدبّر للانسان وهو الذى يقع به جمال الانسان :. قال واقول الخيرات هى جميع الاشياء المعينه على استكمال الغرض قال الشرور هى جميع الأشياء المانعة من استكمال الغرض :. وقال ارسطوطيلس الغرض فى كل مخلوق ومصنوع ومفعول انّما هو الكمال فانّ سائر ما يفعل انّما يفعل بسبب الكمال والدليل على ذلك انّ العقل اذا انتهى اليه وقف عنده فلم يجزه :. قال ومن البيّن انّ كمال الانسان النُطق فانّ النبات يشركه فى التّقبّر والحيوان يشركه بالحسّ قال ولكنّ النطق الّذى جُعل للانسان جُعل فيه بالقوّة لا بالفعل ولذلك احتاج الى سياسة نفسه والى سياسة غيره له ليخرج ما فيه بالقوّة الى الفعل وذلك انّ المنفعة لا تحصل له بنطقه الّا بأن يخرجه الى الفعل :. وفى كتاب العين السّياسة انّما هى اصلاح حال المساس وتقويمه قال والعرب تقول ساس فلان دابّته اذا قام بصلاحها واضها م

ابا النّفس يرد في معنى نمو و تغذّي ...

در اصل كلمه

في طريقة الاسعاد

طريقة الاسعاد هي السُّنّة المسنونة :. وقال
افلاطن الطريق الى السّعادة التزام السُّنّة وذلك
ان يفتتح من المبدأ ثمّ يمتدّ منه الى الوسط ثمّ يمتدّ
من الوسط الى المنتهى قال فمن خالف السُّنّة لم
يصل الى السّعادة :. قال والسّعادة هي أن يتخلّص من
من الشّرور وأن يحيى مدّة حياته الحياة التي هي افضل :.
قال افلاطن والسُّنّة هي التي تبيّن الفضائل فضيلةً
فضيلةً وتُعلّم كيف تُقتنى وتبيّن الرّذائل رذيلةً
رذيلةً وتبيّن كيف تُتّقى وتتكلّم في العوارض من
اللذّات كلّها والأحزان وتدلّ على السّبب المُعين على
احتمال الاوجاع وعلى السّبب المُعين على الصّبر عن اللذّات
وهي التي تبيّن ما ينبغي أن يُفعل عند السّلم وعند الحرب
وعند الغنى وعند الفقر وتبيّن مقدار ما ينبغي لكلّ واحد
أن يملك وأن كيف ينبغي أن يملك وكيف ينبغي أن يُنفق و
هي التي تبيّن امر الاشتراكات في التزويج والنّكاح
والأخذ والإعطاء ما يجري من ذلك بارادة وما يجري منه
بغير ارادة أو كيف ينبغي أن يكون وان كيف العدل فيه :.

وهي التي ترغّب في استعمال العدل وفي حسن الطّاعة
للرّؤساء وهي التي تبيّن الجميل والقبيح والخير والشّرّ
وهي التي تبيّن ما ينبغي أن يفعل في أمر الموتى من غسلهم
وكفنهم ودفنهم وهي التي تبيّن حال المسكر والسّكر
وانّه لمن يحلّ وكيف يحلّ وبايّ مقدار وبايّ حال :
وقال ارسطوطيلس الهيئة المدنيّة وهي الصّناعة
المدنيّة هي رئيسة الصّناعات ومقوّمة المهندسات
لأنها السّاتر لما ينبغي أن يؤتى به من الأفعال ولما ينبغي
أن يجتنب وهي التي تعلّم وتبيّن أن كيف وبايّ سبيل
يمكن أن يكون الإنسان صالح الحال سعيدًا : قال
ولذلك نقول بأنّ العناية بهذه الصّناعة أولى منه
بالأقاويل العرضيّة والخصوصيّة لأنّه بهذه الصّناعة
يكون بر ذات كلّ واحد وصلاح ذاته وصلاح حال
الآخرين وتدبيراتهم : وفي كتاب العين يقال الكلّ
طريقة من الطّرق في خير كان او شرّ سُنَّة : قال
ارسطوطيلس السُّنَّة منها خاصّيّة ومنها عامّيّة وَ
اعني بالخاصّيّة تلك التي يدبّر النّاس فيها بما هو
مكتوب واعني بالعامّيّة تلك التي ليست بمكتوبة

؟

والكلّ مقرون بها وان لم يكن بين بعضهم وبعض وصلة البتّة ولا تعاقد :. قال وهذه السُّنن نحوان فمنها ما هو على حسب تفاضل الفضيلة والرّذيلة اللّذين بهما يكون المدح والذّمّ والعدل والجور :. قال ومنها ما يكون على حسب الكرامة والهوان كما يقال المنّة لمن يفعل الحسن وينبغي أن يحسن المرءُ الى من احسن اليه :. قال والكلّ يركن الى السُّنن العاميّة بالطّبع :. وقال نيقوماخس والد ارسطوطيلس لو تمسّك النّاس بالشّرائع العقليّة لم يحتاجوا الى شرائع وضعيّة وشرطيّة :. قال ومن الشّرائع العقليّة أن لا يأتي الإنسان الى غيره الّا ما يحبّ أن يؤتى اليه وأن يصرف عن غيره ما يحبّ أن يصرف عنه وأن لا يأتي سرًّا الّا ما يمكنه أن يأتي مثله جهرًا وأن يتبيّن عيوب نفسه ثمّ يقابل كلّ عيب منها بضدّه :. واقول جميع ما يشهد له العقل بالقبح هو منكر

في أنّ الطّريق واحدٌ وأنّه ليس يجوز أن يكون اكثر من واحدٍ وأنّه متّبع لا مخترع

قال افلاطن فى النواميس انه لما أن وقعت الشركة فى الاجتماع وكان من اللازم أن يكون لكل واحد من الناس سيرة يسير بها فى صلاح امره وسيرة يأخذ بها اهله وولده وسيرة يسير بها فيما بينه وبين غيره من اهل بلده وكان لابد من أن تكون سيرهم مختلفة لاختلاف احوالهم فى الطبع وفى الحمية وفى الفهم :. قال والاختلاف اصل كل فساد وجب أن يجمعوا على سنة واحدة يعم الجميع وكل واحد من الجميع نفعها وخيرها :. قال فالسنة هى الجامعة للآراء المتفرقة حتى تجعلها رأيا واحدا وللصلاح المنتشر حتى تجعله بالنظم واحدا :. قال والسايس هو حافظ السنة وراعيها ومصرفها ومستعملها فى نفسه وفى أهل مملكته

القول فى السان وأنه ليس يجوز أن يكون واحدا من الجملة

قال افلاطن السنة الكلية انما تقوم بالناموس الأعظم فان الناموس الأعظم هو الذى تولى احكام السنة الكلية واتقانها :. قال واما الحروب

فانّما يقوم بها النّاموس الاصغر والنّاموس الاعظم
هو الأوّل وهو العقل المجرّد الّذى لم يلابس المادّة
قطّ ولا يجوز ان يلابسها وهو اعلى وارفع من الجوهر
بالقوّة وبالشّرف وهو سبب الحكمة والحقّ وسبب
كلّ معرفة فانّه المهيّئ لجميع الأشيآء الّتى تدركها
المعرفة لأن تعلم وهو الّذى يعطيها الحقّ ويعطيها
مع ذلك الوجود والجوهريّة فانّ وجود جميع
الأشيآء وجوهرها منه .: قال والنّاموس الاصغر هو
العقل المنجرّد عن الشّهوة .: وقال فى موضع آخر
النّاموس الخاصّ هو الهيئة المقوّمة للسّنن
المؤدّية الى السّعادة المخلّصة من الشّقاء .: قال
وهذه السّنن هى الّتى استخرجت بالفكر من الكلّيّة
واحكمت بالتّجارب .: قال ونقول بانّ العقل ناموس
النّفس والنّفس هى خادمة العقل وبخدمتها للعقل
يشتعل نور النّفس ويزكو واذا تركت النّفس
خدمة العقل هبط نورها وشرفها فيظهر الجهل
وبظهور الجهل يقع الفساد .: قال واقول النّا
موس الاعظم هو ناموس كلّ عقل .: قال

واقول السُّنّة فوق الملك والملك فوق رؤساء
المدن وانّ الملك يستمدّ من السُّنّة ويمدّ رؤساء
المدن كذلك العقل والنّفس والطّبيعة فانّ النّفس
تستمدّ من العقل وتمدّ للطّبيعة :. قال وامّا النّاموس
الأعظم فانّه فوق ذلك كلّه :. قال واقول العقل يجرى
فى فعله على جهة واحدة لأنّه لا ينتج الّا الجميل و
النّافع ولا يصحب الّا الجميل ولا يرفع الّا الحكمة ولا
يقبل الّا العفيف :. قال وانّه حارس كلّ جهة مخوفة
وعمله تخليص العالم من الشّهوة وتعريفهم ما هو
أولى :. قال وكذلك السُّنّة بل السُّنّة اولى
وأرفع :. قال وامّا النّفس فإنّها ذات اعضاء و
أعضاؤها قواها وكذلك الطّبيعة هى ذات
قوى :. قال وانّ الطّبيعة تسلى مرّةً الخير ومرّةً
الشرّ ومرّةً الجدّ ومرّةً الهزل :. قال وانّها تزيّن
العالم بكلّ ما يقدر عليه وتحبّب النّاس الى لذّاتها
والى محابّها :. وقال ابو عبيد القسم بن سلّام
فى غريب المصنّف النّاموس خاصّة الرّجل وموضع
سرّه :. قال ارسطوطيلس النّاموس هو حاكم الحكّام

وانّما يحكم في المستقبلات وما يحكم به هو كلّيّ كلّ
وامّا سائر الحكّام فانّهم يستنبطون من ذلك الكلّيّ
ويستخرجون وربّما وقع لهم الغلط في الاستنباط لأنّه
ليس يمكن أن يقال في جميع الأشياء بكلّيّ صحيح
وربّما وقع منهم التحريف.: قال واقول حاكم
الحكّام انّما يحكم في المستقبلات ويلاحظ الضارّ و
النافع والجميل والقبيح فيأمر بالنافع وبالجميل و
ينهى عن الضارّ وعن القبيح وامّا سائر الحكّام
فانّما يحكمون في اللاى قد كنّ ويلاحظون العدل ?
والجور.: وقال في حرف اللام اخرجناه من تفسير
ثامسطيوس الناموس هو الله.: قال وانّه لأصل ميطوس
السبب لنظام الأشياء الموجودة ولتربيتها كذا.:
قال وانّه ناموس حيّ وحياته افضل حياةٍ وهي
حياةٌ دائمة.: وفي حرف اللام الله قدوة
وناموس وسبب لنظام العالم وتربيته كذا وانّه حقّ
وانّه عقلٌ وانّه الخير على الحقيقة.: قال وهو مبدأ
والكمال فانّ الناموس هو المحرّك للسياسات
والمتحرّكون بالسياسة الى الناموس يتحرّكون.:

قال واقول كل واحد من الناس انما يقدر ان يقضي
قضاءً صواباً فيما يحيط به علماً وفي ذلك يكون قاضياً
نافذاً والقاضي في الكل هو المتأدب في كل شيء :.
قال وينبغي لواضع السنن ان يكون عالماً بجميع السنن
الماضية وبما قاله القدماء فيها ولم صار بعضها جيداً
وبعضها على ضد ذلك وان السنن تسلم المدن وانها
تفسدها وعلى انه ليس ينبغي ان يطلب علل الشرايع والسنن
فان الكلام اذا كان في الامور الجارية على الامر كان
المراد فيه ان يظهر الحق ظهوراً غليظاً جليلاً وشأن
الادب ان يخص في كل واحدٍ من الاجناس ما يحتمله
طبع ذلك الجنس وسواء طلب من تعليمي اقناع
ارِيطوريقي برهان وكيف يجوز ان يطلب منه
برهان وانما كلامه في الامور على الامر الاكثر

?

في ان السنة غير نافعة بذاتها بالجملة من دون السايس لكن الخاصة

يعني بكلامه نافع منه وا... بل الخاصة نافـ... الـ... ،

قال ارسطوطيلس انما ينقاد للسنة من انقاد للكلام
وللعظة وانما ينقاد للكلام والعظة من قد
اعتاد العادات الحسنة فان الابتداء انما هو من

الانية او يكون ممن اوايلها بسهولة فمن لا ينفعه في نفسه ولا ينفع اذا افقهه غيره فانه شقي قال

وأقول الفاضل في الطبقة العليا هو الذي يبتغي الفضا يل من تلقا نفسه والفاضل في الطبقة الثانية هو الذي يميز لها اذا سمعها من غيره ومن اخطاه الامران فانه الساقط الدني ∴ قال وهذه حال اكثر الناس ولذلك كانوا محتاجين الى الرقباء والمدبرين ∴ واقول كما ان الصبيان يحتاجون الى الرقباء والمدبرين كذلك العامة فان اخلاقهم شبيهة باخلاق الصبيان فانه لا فرق بين الحدث السن وبين الحدث الخلق فان الفساد ليس هو من جهة الزمان لكن من جهة الحياة مع الاخلاق الردية والامر في هؤلاء اشد لانه ليس يهتين تغيير ما قد رسخ وثبت من زمان بعيد ∴ قال واقول الناس اكثرهم عبيد للشهوات محبون لسير البهايم ينفرون من الادب لميلهم الى البطالة ويكرهون السيرة الحسنة هربا من المشقة ويحبون الذين يوافقونهم على ما يفعلون ويعادون الذين

يضادونهم بالأفعال ولا بدّ لهم من سايس قويّ مدبّر
يمكنه أن يحملهم على السنة :. وقال أرسطوطيلس
السنة انما تكون سنة اذا عُمل بها وانما يُعمل بها
متى كان للناس مدبّرٌ وسايسٌ يمكنه ان يحملهم
عليها :. وقال افلاطن المنقاد للرذايل لا ينقاد
للوصيّة والوعظ وانه لا سبيل الى تأديبه بغير
القهر والقمع قال ومعتاد العادات الفاسدة
لا يُحبّ من نصح له لكن من غشّه وخانه واعطاه
ما يضرّه ومنّاه ما لا حقيقة له :. قال وكما
انّ في مرضى الأبدان من لا يحسّ بعلته ويظنّ مع
ذلك انه صحيح كذلك في مرضى الانفس من لا
يشعر بمرضه ويظنّ مع ذلك انه فاضلٌ فمتى
يُصغي هذا الى من يقول له بانك عليل وكيف
يطيع العلاج وعنده انه لا علة به ومن كان
هكذا فانه لا حيلة فيه سوى القهر والجبر على
ما به نجاته وصحته :. قال وينبغي ان تملأ
لاذنيه من كلام اهل الحكمة دائمًا فانه لا قصد
في هذا ولا حسبُ لكن العقد فيه هو انما

هو أن يصغي إليه عمره كله .·. قال أفلاطن والدليل
على أنه لا بد للناس من سايس أمر الصبيان فإنه
ليس أحد يتركهم في ابتداء نشوهم حتى يكونوا أحرارًا
فيعملون ما يهوون إذ كان أكثر ما يهوون ضارًا
لهم فاستعبدوهم بسبب ذلك قهرًا فيما يصلحهم و
أخذوهم باستعمال الصواب في متصرفاتهم ليعتادوا
العادات النافعة لهم ثم خلوهم والتدبير لأنفسهم
عند اعتيادهم لها .·. قال ومن البين أن في الناس ناسًا
لهم جلد وأبدان قوية وليس لهم أنفس ولا عقول
بالغة فسبيلهم سبيل الصبيان في أنه لا بد لهم من
سائس ومدبر قال وأيضًا فإن أكثر الذين لهم ذكاء
لا يستعملون فطنتهم فيما ينفعهم لكن فيما يضرهم
بسبب اللذة والشهوة والأذى والمخافة

بيان أن السائس ضروري وبالطبع

قال أرسطوطيلس الرياسة من الأشياء الطبيعية
لأن الحياة الفاضلة لا تتم إلا بالشركة المدنية
والمنفعة بهذه الشركة لا تحصل إلا بأن يكون
كل واحد من الشركاء جاريًا على ما يوجبه الغرض

في الشركة واكثر الناس يعترفون بالواجب ولا
ينقادون له طوعاً ويتزيّنون بادّعاء الجميل ولا
يفعلون الجميل شيئاً واما لأنهم يجهلون ذلك او لأنّ
انفسهم رديّة فهي وان حرّكت الى الجهة المستقيمة لا
يتحرّك اليها لكن الى جهة اخرى لما فيها من الآفة و
الانسان اذا جار أضرّ من السباع الضارية فاحتيج بسبب
ذلك الى السايس ضرورة ليسوس من لا ينقاد للواجب
بالرفق والطوع بالعنف والكره ووصفوا بذلك انواع
العذاب على من لم يطع كما يفعل بالدابّة اذا لم تنقد
ورأوا من الواجب في امر من لا يُبرؤه ان ينفى من البلد او
يفنا وليس في أمر الا بالقوّة والضرورة ولا في امر رجل
واحد الّا ان يكون ملكاً او كالملك :. قال وقد
يبيّن ويظهر انّ الرياسة من الأشياء الطبيعية لشيءٍ
آخر وهو انّ الاشتراكات التي يكون قوامها من
اشياء كثيرة ويكون فيها شيءٌ واحد مشترك اما متّصلٌ
واما منفصل فانّ منه رئيساً ومرؤوساً بالطبع اما
المتّصل كالحيّ فانه من نفس وبدن فالنفس
رئيسةٌ بالطبع والبدن مرؤوس بالطبع واما المنفصل

لا يمكن ذا
بح يرجى
(وهو اليق)

كذا

وكالذكر والانثى والحرّ والعبد فان الذكر رئيس
بالطبع وكذلك المولى ⁘ قال ونقول ان الذين
لهم جلدٌ وقوّةٌ وليس لهم من الفهم ما يعرفون
به صلاح حالهم فيسوسون انفسهم مرؤوسون
بالطبع فامّا الذين لهم تقدمة النظر بالفكر
فانهم رؤساء بالطبع قال وعندي مباينة هؤلاء
الذين لا يجاوز نطقهم حسّهم اشدّ من مباينة
البدن والنفس ⁘ قال افلاطن وقد تبيّن انه لابدّ
للناس من سايس بوجه آخر وهو انه لمّا كانت
الحروب دائمة بين المدينة والمدينة والقرية
والقرية والرجل والرجل وبين الرجل ونفسه
لم يكن بُدٌّ من حاكم الحكم بينهم وينتصف للمظلوم
منهم ويستجرّ النافر الى الالفة عن البغضاء والمحاربة
والجائر عن الجور والمغالبة الى العدل والنَّصفة ⁘
وقال ارسطوطيلس ان الفاضل لا يشرف بالرياسة
ولكنّ الرياسة لتشرف به وقال عاصم بن ضمرة
قالت الخوارج لعلي بن ابي طالب لا حكم الا لله
فقال عليٌّ نعم لا حكم الا لله ولكنكم تقولون

لا إمارة ولابدّ للناس من امير برّ او فاجر ∴
وقال عمر بن الخطاب لابدّ للنّاس من وزعه ∴

القول في صفة السّائس

قال افلاطون في النّواميس انه لمّا لم يجز أن يكون حافظ البقرة بقرةً ولا راعي الغنم شاةً ولم يجز أن يكون معلّم الجهّال جاهلاً كان من اللّازم أن يكون رئيس البشر بشرًا وسائس النّاس انسانًا وكان من الواجب ان يكون السّائس إلاهيًّا والإلاهيّ هو الحكيم والحكيم هو العالم بالأمور الإلاهيّة وبالأمور الإنسيّة ∴ قال وانّه ليس يكفي إن يكون عالماً فقطّ لكنّ الواجب أن يكون راسخاً في الحكمة فانّه ان لم يكن راسخا فيها احتاج الى ان يتوقّف في الأمور حتّى يستبين الواجب فيها ويلحق من التّسويف والتعليق الضّرر او يتخبّط فيها فيمضيها على الجزاف وضرر الجزاف اكثر ∴ قال ويحتاج ان يكون عالماً بسنن من كان قبله وبالأحداث التي كانت قبله وانّها

لم كانت وبأى سبب كانت ∴ قال وقد نظن لمن له طبع جيد واخلاق فاضلة انه يستحق الرياسة لاسيما اذا كان قد عرف الأمور الجميلة والأمور القبيحة وليس الأمر كما يظنون وذلك انه لا يستحق الرياسة الا المتخرج فى الحكمة وذلك بأن يكون عالماً بالحساب والهندسة وبالموسيقى فإنه ليس يقوى على التدبير والسياسة ولا يعرف وجوه التقدير الا بمعرفة العدد

فى الفرق بين الظان والعالم

قال افلاطن وربما اشتبه الأمر على الجاهل فيوهم بالظان انه عالم والظان هو الذى يعرف الأشياء بظواهرها ولذلك تكثر عليه وذلك انه اذا رأى شيئاً من الأشياء ثم رأى آخر وهو لم يعلم ذلك لكن ظن انه شبهه ∴ واما العالم فانه يعرف ماهية الأشياء ولذلك تتوحد له الأشياء المتجانسة والغلط يكثر فى الظن فان صاحبه حالم لا يقظان ∴ قال وان ذوى الحسن يرون بحال وذوى القبح يرون بحال ويتدرج فيما بينهما ما هو حسن وليس بحسن

والعالم يميز ذلك بمعرفته بالحسن نفسه وبالقبيح
نفسه وأما الظان فانه يتحير :. قال ويحتاج
السائس ان يكون مستمرًا على العفة فانه ان لم يكن
مستمرًا عليها عدل عن طريق الفضيلة بمنازعة القوى
له والشهوة :. قال وايضًا فانه ان لم يكن مستمرًا
على العفة لم يمكنه أن يحمل غيره على العفة فان الكلمة
التي تخرج من فم الشره لا تولد العفة وان اشارت
الكلمة الى العفة ولكنها تولد مثل ما خرجت منه و
هو الشره :. قال ويحتاج السائس الى ان يكون
ثابتًا في الشجاعة لانه ان لم يكن ثابتًا فيها احجم
عن كثير من الأمور الفاضلة بسبب المخافة :. قال
ويحتاج أن يكون متواضعًا ولا يشتغل بنفسه عن
حسن الإصغاء الى الضعيف والمهين ولا يمنع بزهوه
عن المراجعة قال ويجب ان يكون متسعًا بقريحته
وفهمه حتى لا يعجب بنفسه فان المعجب يترك
الإستشارة وان ابتدئ بالرأى لم يقبله وان كان
صحيحًا وبيّنًا فيهلك نفسه وغيره :. قال وليس يجوز
ان يكون شيخًا ولا حدثًا لكن متكهلًا فان الشيخ

لا صبر له على الأمور ولا نفاذ عنده والحدث لا تجارب له ومبنى الأمر على التجارب فانه انما يتكهن على ما لم يكن بعد بما قد كان من اشباهه ونظايره والتجارب لا تحصل الا بزمان طويل :. قال ونقول بان صحة الاختيار لا يكون من غير انفعال وفعل وانما يكون ذلك لمن كانت الهيئة الخلقية له فاضلة والتجربة صحيحة قال والسن الموافق للرياسة ما بين خمس وثلثين الى الخمسين :. قال ويجب ان يجربوا اولا ثم يولوا :. وسبيل التجربة ان يخادعوا فيرغبوا في الأشياء اللذيذة ويمكنوا منها فان لم ينخدعوا خوفوا بالأشياء المفزعة فان لم يفزعوا قيض لهم من يغالطهم فان لم يتحيروا قلدوا حينئذ :. وقال فرفوريوس المستحق للرياسة هو الذي قد دبر امر نفسه على الصواب وامر بيته على الصواب ويمكنه ان يدبر امر المدينة على الصواب :. قال وذلك ان الصانع هو الذي يمكنه ان يرقي الكمالات التي تكون في صناعته الى الكمال الاكمل ويكون له مع ذلك كمال الأمر والنهي :. وقال ارسطوطيلس ان الفضايل يجب ان تكون

٧ في ط
ج بزمان

في الرئيس تامة وفي كل واحد من الناس بقدر ما يصلح
له والأشياء التي يجب ان يكون المرؤوس قوياً عليها
يجب ان يكون الرئيس عالماً ومباينا لاستدعائها وانه ?
ليس يكفي السائس أن يكون عالماً بالفضائل والسنن من
دون ان يكون قد استعملها أولاً في نفسه :. قال
والفاضل التام هو الذي يمكنه مع ذلك أن يستعملها في
غيره قال وانه ليس يكفي الطبيب أن يعلم العسل و
الخربق والكي حتى يعلم ان كيف ينبغي ان يعالج بكل
واحدة من هذه ولمن وبأي حال وبأي مقدار وانه
ليس يحصل للطبيب العلم بهذه المعاني من دون الاستعمال
كذلك السائس غير ان الطبيب يكفيه ان يستعملها في غيره
فأما السائس فانه يحتاج ان يعلمها من نفسه لأن
علم الأخلاق اشق وآفات النفس أغمض وأدق :
قال ارسطوطيلس ومنزلة الوالي من الرعية منزلة
الروح من الجسد ومنزلة الرأس من الاركان و
بالوالي مع فضل منزلته من الحاجة الى صلاح رعيته
مثل ما بالرعية الى صلاح الوالي فانه كما لا
صلاح للجسد من دون الروح كذلك لا بقاء للرأس

من بعد ذهاب الأركان ∴ قال ويجب ان يكون ظاهر البغض ظاهر المحبة لأن المداهنة انما تكون لذوي الجبن والمهانة ∴ قال وربما موّه إلا أنه يموّه بسبب آخر بين وذلك لأن أكثر الناس انما يعيشون بالرجاء ∴ وقال أفلاطن وانه ليس يجوز للبالغ في الحكمة أن يتقبّل بأمر مدينته او يكون اهلها متشابهون و متناسبون فإن لم يكونوا كذلك بل كانوا عزبي الأدب كان الصواب له ان يتنحّى عنهم وأن يتوارى خلف سوتين صغير متغنّما للنزاهة والسلامة حتى يعيش في الدنيا طاهراً نقيّاً ويخرج منها الى الآخرة زكيّاً نفيساً من دنس الآثام ومملتئاً من رجاء الرحمة والرضوان ۵

مغتنما ؟

هل يجوز أن ينتظم رياسة واحدة برئيسين

ظ هو أبو نصر الفارابي كذا

قال بعض الحدث من المتفلسفين انه متى لم يجتمع جميع خصال الخير في رئيس واحد و بعد أن تجتمع وجب ان تقام الرياسة بنفسين وذلك مثل ان يكون احدهما حكيماً ولا قوّة له على القيام بالرياسة ويكون لآخر قوّة على ذلك ∴ قال وكذلك

هذا في جماعة فإنه قد يجوز أن يكونوا بجملتهم على
سبيل التعاون رئيسًا واحدًا ∴ قال ابو الحسن ما قاله
هذا الإنسان لا معنى له وليس يجوز أن يكون الرأس
اكثر من واحد وانما الرياسة بالرأى فمن لا رأى له
لا يستحق الرياسة وإذا وجد حكيم لا قوة له كان
السبيل فيه ان تعصب به الرياسة ثم يكون القوى
على اجزاء الأمور كالنايب عنه بامره يرجع في
اجزاء الأمور الى رأيه في صغير امره وكبيره
فان عصبت الرياسة بالقوى كان الحكيم كالوزير
والمشير ∴ هذا عسى يجوز ان يكون فاما ان يكون
الرياسة لاثنين من غير ان يكون احدهما تحت الاخر
فانه لا سبيل اليه ولا وجه له البتة ∴ وقال
ارسطوطيلس واجب على الملك أن يخاف من يصلح لمكانه
فيداريه ويحذره وهكذا سبيل كل ما لا يمكن أن
يكون فيه اثنان ∴ قال ابو الحسن فقد افصح وبين بانه
لا يمكن أن يكون في الملك اثنان ∴ وقال الله تعالى
لو كان فيهما آلهة إلا الله لفسدتا ∴ وقال
سابور بن اردشير وكان الملك لا يصلح بالشركة

كذلك الرأى لا يصلح بالإنفراد .: وقال أفلاطن انه لا سبيل الى استقامة السياسة إلا بالرئيس الراسخ في الحكمة وذلك انه اذا استعان بغيره فإنه لا يصبر على ما يراه له ولشير به عليه ۵

بيان ان الرئيس اذا لم يكن فاضلا فانه لا ينفع ويضر مع ذلك المضرة العظيمة من قبل انه يفسد الرعية

قال افلاطن فساد كل سائس ومرؤوس انما يكون بالسائس والرأس فان الرأس ان كان على ما ينبغي ترتبا المرؤوس على ما ينبغي وان لم يكن على ما ينبغي ترتبا المرؤوس على ما لا ينبغي .: قال وكذلك هذا في كل مصنوع ومفعول فانه على قدر حال الفاعل في الحذق بالصنعة وفي تجويد الفعل يكون حال المفعول والمصنوع .: قال وانما البلاء كل البلاء ان تكون الرياسة للعالي في المرتبة لا للعالي في الحكمة قال وان العالي في المرتبة قل ما يستشير وإن استشار طلب ما يهوى لا ما ينبغي وان اشار عليه انسان بالرأى لم يمكنه أن يصغي اليه .: قال

وان الرئيس اذا لم يكن فاضلاً فانه يُفسد غيره ويفسده غيره من قبل ان الناس يزينون له ما يحبّه ويتقربون اليه بما يشتهيه فيزداد فساداً ويسكتون عن خطائه فيظن انه صواباً :. قال ولهذه نقول بأن الجاهل اذا تولى رياسة فان فهمه يمتلى حمقاً ورعونة لا كيساً وفطنة :. قال وملك اكثر الناس انما يجرى بالبخت وانما وقعت الرياسات التى ليست بحق لعلة فى الطباع وهو ادخال الالم على الخارج من نظم الطبيعة وشرحها ليرجع اليها :. قال افلاطن: واقول بان الرئيس اذا لم يكن راسخاً فى الحكمة فانه يحتاج ان يحجم عن امضاء الامور او يمضيها جزافاً وعلى سبيل التبخت وفى كلى الوجهين فساد عظيم وتغرير وان استعان بغيره لم يصبر على ما يراه ولم يطق طاعته فيما يشير به عليه وذلك من قبل ان اكثر الامور التى يراها العاقل من قبل الوقوع لا يراها الجاهل من بعد الوقوع وكيف يصدق بها من قبل الوقوع وليس يمكن العالم ان يصير بالجاهل فى العلم فى مدة يسيرة الى ما يعاينها ويتحقق بها :.

كذا والصواب انه صواب

وان لم يكن راسخاً في العفة فانه يترك الحق عند مخادعة اللذة والشهوة وايضاً فان كلمة الشره لا تؤثر في السامع بمقدار حالها لكن بمقدار حال العامل فيتولد الشره في السامع وان كانت الكلمة كلمة عفة وحكمة وان لم يكن شجاعاً عدل عن الصواب من جهة المخافة .: وقال ارسطوطيلس فساد المدن انما يكون من قبل الرؤساء وذلك بأن يصرفوا همتهم الى تعجل اللذات الذميمة والى جر المنافع الى انفسهم قال وان الزفرات والعبرات تكثر في مدينة تكون هذه حال رئيسها قال وكذلك صلاح المدن انما يكون بالرؤساء .: وقال ارسطو طيلس الرئيس في كل شيء هو المصرف له فواجب ان تكون حال المرؤوس وهو المصرف شبيهة بحال الرئيس الفاعل للتصريف فان كان المصرف أعني الرئيس رذلاً كان المصرف أعني المرؤوس رذلاً و ان كان فاضلاً كان فاضلاً

بيان ان الرئيس وان كان فاضلاً فانه لا ينفع او يكون قائماً على السياسة ومتيقظاً

قال افلاطن وقد يقع الفساد وان كان الرئيس فاضلاً
من جهة اهمال الرعاية قال واهمال الرعاية يقع
باسباب احدها الاغترار بالاستقامة والثانى الاعتماد
على من ليس بموضع للامانة والثالث الاستثقال
لتعب الرعاية والرابع الميل عن الصلاح الى الجمال
والى الملاحة وذلك بان يولد من امراة التى لا عقل
لها ولا خلق من قبل ميله اليها الملاحة او جمال فيتولد
منهما ولد مختلط كما يتولد من بين الذهب والنحاس ﻫ

بيان ان الرئيس وان كان فاضلاً فى نفسه وقايماً على السياسة فانه لا ينفع او يكون من يسوسهم او اكثرهم متأدبين

قال افلاطن وقد يتولد الفساد فى السنن وفى المدن
من قبل المتاع والمساسين وان كان الرئيس فاضلا
فى نفسه وقايماً على سياسته وذلك بان يكون المساس
عديم الادب .·. قال وعدم الادب هو ترك الطاعة
للسنة وللرؤساء اما العامة فلما يامرهم به
رؤساؤهم واما الخاصة فلما يكون فى نفوسهم
من الاقاويل الحسنة وانهم يعرفونها بقلوبهم

11؟

ويصفونها بألسنتهم ويضادّونها بأفعالهم :. قال ولهذا نقول بأنّه ليس ينبغي للحكيم أن يتقبّل بأمر مدينة او يكون اهلها او اكثرهم متشابهون به في الأدب ومتناسبون :. قال افلاطن والسّبب الّذي يؤدّي الجميع الى ذلك مهانة انفسهم أن لا يصبروا على النّافع والجميل بسبب المؤذي واللّذيذ :. قال ويقع ذلك ايضا من قبل الجهل ومن قبل ان يعتقدوا ان اللّذة خير وأحد اسباب البلايا الأماني وذلك بأن يظنّوا انه لا يضرّهم او يتخلّصوا منه ان ضرّهم وأنّ الأماني لا يتخلّص منها أحد لا شيخ ولا شابّ ولا صبيّ ولا كهل ولا ذكر ولا أنثى واصحاب الأماني يتمنّون ان تكون الكائنات على ما يشتهون لا على ما ينبغي لها أن تكون ..

اصل: او قال يقع، لعله قال قد يقع

القول في كيفيّة الإسعاد

كيفيّة الإسعاد انّما هي كيفيّة السّياسة الّتي بها تحصيل السّعادة :. واقول انّه لا فصل بين أن يقول قائل كيف يسوس السّائس من يسوس وبين أن يقول ما كيفيّة السّياسة فقد قال ارسطوطيلس

في نيقوماخيا في باب الكبير الهمّة انّه لا فصل البتّة بين ان يفحص فاحص عن الهيئة وبين أن يفحص عن الّذي له الهيئة ∴ واقول الأمر كما قال فإنّ الهيئة حالٌ لازمة والفحص عن الّذي له الهيئة اذا كان فحصًا عن كيف هو فانّما هو فحص عن حال من له الهيئة والحال هي الهيئة ∴ واقول انّا اردنا أن نتبيّن كيف ينبغي للسائس ان يسوس فانّا نقول السّبيل فيه ان يتبيّن الغرض الّذي يريده بسياسته ثمّ يطلب الطّريق اليه والمبدأ وهو الّذي يجب أن يكون الابتداء منه فامّا تبيّن الغرض فهو أن يطلب العلّة الّتي من اجلها يريد ان يفعل ساير ما يفعل فإذا وجدها وضعها ثمّ رجع بالعكس منها على الولي من دون ان يتخطّا شيئًا الى غيره الى ان ينتهي الى الطّرف الآخر فاذا فعل ذلك على وجهه فقد وجد المبدأ وقد عرف الطّريق امّا المبدأ فإنّه الطّرف الّذي انتهى اليه بالعكس من الغرض وامّا الطّريق فانّه مسلك ما بين المبدأ والغرض ه

ومثال ذلك في كيفيّة الاسعاد

انّ العلّة الّتي من اجلها يسوس السّايس انّما هي

تحصيل السعادة للناس فمتى قيل بأن السعادة انما
هي حسن الحال في المحيا وضع ذلك ثم نظر الى السبب
الأدنى الى حسن الحال فقيل وبأي شيء يحصل حسن
الحال فاذا تبين ان ذلك انما يحصل باستكمال
الصورة التي لها خلق الإنسان وضع ذلك ثم نظر
×~~الى السبب الأدنى الى حسن الحال فقيل وبأي شيء يحصل~~
~~حسن الحال فاذا تبين ان ذلك انما يحصل باستكمال~~
~~الصورة التي لها خلق الانسان وضع ذلك ثم نظر~~×
الى السبب الذي به يستكمل الصورة فاذا تبين ان ذلك
انما هو باخراج ما فيه بالقوة من النطق الى الفعل نظر
الى السبب الذي به يخرج النطق الى الفعل فاذا تبين
ان السبب في النفس المفكرة معرفة التجارب وللنفس
النظرية معرفة العلوم الحقية نظر الى السبب
الذي به يحصل استكمال النفس المفكرة فاذا علم
ان ذلك انما يكون بتحصيل الخيرات الانسية وقد
بينا انها ما هي من قبل، طلب السبب الذي به
تحصل الخيرات الانسية فاذا عرف بان السبب فيه
الخيرات البدنية وهي الصحة والجمال والشدة

يظهر ان هذه الثلاثة اسطر زائدة، ولكن مثبتة هكذا في الأصل

كذا ولعله الخفية

وضع [1] ثم طلب ما به تحصل الخيرات البدنية فاذا عرف
انها انما تحصل بالخيرات الخارجة من النفس والبدن [2]
فاذا تبين انها انما تحصل بتصرف الابدان وتحلها
فقد وجد المبدأ وكان من الواجب على الرئيس ان يصرف
عنايته الى تصريف المساسين وتكليفهم اكتساب انواع
الحاجات التي ينتظم بها حسن الحال والسبيل في ذلك
أن يقيم بازاء كل نوع من انواع الحاجات صنفاً
من الناس يصلحون له ويقومون به ويجعل غرضه
في تصريفهم وينبغي ان يجعل اغراضهم في تصرفهم
اكتساب حسن الحال حتى يكونوا مفترقين على عدد الأغراض
التي تكون للأنواع ومجتمعين على توجههم بالأغراض
نحو الغرض الأقصى وهو اكتساب حسن الحال :
واقول انه قد يكون الشئ مبدأ الشئ وغرضاً للشئ
مثال ذلك التصرف فانا قد بينا انه
المبدأ لتحصيل حسن الحال وهو غرض من وجه آخر
وذلك من قبل ان التصرف لما كان بالأبدان و
كانت الأبدان انما تحصل باجتماع ماء الزوجين في
الرحم وكان ذلك انما تحصل بالنكاح كان التصرف غرضاً

[1] ذلك ظ

[2] الظاهر ان ههنا سقط ويجب ان يزاد : وضع ذلك ثم طلب ما به تحصل الخيرات الخارجة من النفس والبدن .

فصار النكاح مبدءًا ولذلك جعل النبيّون ابتداء امرهم
من الرّغبة فيه وخصوصًا من بينهم نبيّنا صلى الله عليه

قانون واقول انّه ليس يكفي السايس أن
يصرف عنايته الى التصرّف لكنّ الواجب أن يصرف
عنايته الى حسن التصريف وذلك انه انّما يحصل
بالتصرّف اقامة الحال وبحسن التصرّف اقامة حسن
الحال ويجب على هذا ان يجعل عنايته في اكتساب
الأبدان الفاضلة لا في اكتساب كلّ الأبدان .:. والسّبيل
في ذلك ان يجعلها من ذوي الأبدان السّليمة من
العاهات وان يجعل ذلك منهم في عنفوان شبيبتهم
ثمّ انه يجب عليه من بعد ذلك أن يصرف عنايته الى تربية
الأبدان والسبيل فيه ان يسنّ لأهل المدينة الطّريقة المؤدّية
الى استكمال النّما والى تقوية القوّة والشّدّة ويذيع
ذلك فيهم ثمّ يحملهم على العمل بها ثمّ الواجب من بعد
ذلك ان يصرف عنايته الى تخريج النفوس وانعاشها
بالصّنايع والآداب والفهوم ثمّ ينقل على التصريف
والتّكليف ويخرج منه الى التسديد والتّهذيب ح

قانون قال افلاطن الواجب على السّايس

ان يجعل غرضه حفظ الاستقامة على اهل الاستقامة ورد المايل عنها اليها بلطف العلاج والسياسة الى وجهه.. قال افلاطن التنقية مقدمة المعالجة قال والتنقية تنقيتان تنقية ابدان وتنقية نفوس والشر شران غريب واهلي الاهلي هو الذي ينبعث من داخل والغريب هو الوارد من خارج قال وان الادب يزيد الشرير شرًا والغذا يزيد فاسد المزاج فسادًا وان الشر المتمكن من الشيء يستولي على ما يجاوره فيحيله عن حالته ويجره الى طبيعته ولهذا المعنى جعلت الاكرة ابتداء امرهم في المزارعة من تنقية الارضين وجعل الاطباء علاجهم ازالة السبب الذي هيج الداء ه

قانون ويجب ان يحمل اهل المدينة على الالفة وان يمنعهم من الشتات والفرقة والسبيل الى الالفة حسن المعاملة وحسن العشرة وترك الحسد والمنافسة وترك الخلاف والمنازعة ه

قانون كبير انه لما كان الوصول الى الغرض الاقصى باسباب مختلفة وجب ان يعلم ان تلك الاسباب هي اغراض لما يوصل اليها به ويجب

ولعل مدار الطرق

ان يعلم ان الطرق اليها مختلفة لما كانت هي في انفسها
مختلفة ويجب ان يحصلها كلها حتى لا يشذ عنه
شيء وأن يجعلها نصب عينه لينصرف بسياسته
فيها ويصرف الغير عليها ∴ واقول وقد يجب بسبب
هذا ان يتبين اقسام السياسات وانواعها فانه
يتبين بذلك تنوع اغراضها وسنقول في اقسام
السياسة وانواعها من بعد هذا ان شاء الله تعالى م

بقية القول في كيفية السياسة وفيه ابانة المعنى الذي جعل الله الملوك له، من كلام الفرس

قال انوشروان ان الله تبارك وتعالى انما
خلق الملوك لتنفيذ مشيئته في خلقه ولاقامة
مصالحهم وحراستهم فلذلك نقول بأنهم خلفاء
الله في ارضه ∴ ولمعنى آخر وهو انه جعلهم عالين
آمرين غير مأمورين وحاكمين غير محكوم عليهم و
مستغنين غير محتاجين فان حاجتهم الى الرعية
انما هي لسبب الرعية ولصلاح شأنهم ∴
قال وان الله تعالى جعل الرعية مأمورة محكوما

عليها خاضعة لملوكها مكتفية بملوكها الا بانفسها
قال و الملوك امناء الله في ارضه وبريته واولى الأمور
بالمؤتمن حفظ ما ائتمن عليه :. قال واول ما يجب
على الملوك اقامة الدين وتحقيقه بالعمل بنفسه
وبأخذ الرعية باقامته فان الخير كله انما هو
في طاعة الله جل وعز :. قال وان قوام الملك انما
هو بالدين فاذا ضعف الدين ضعف الملك :. قال
ويجب عليهم ان يقوى اركان الدين وان يبينوا
امر الفقه فان الفقه هو القائد الى القول بالآخرة
ويجب عليهم ان يقيموا العدل الذي به صلاح
الملك والمملكة فان العدل هو سبب عمارة المملكة
والجور سبب الخراب والبوار قال وواجب عليهم
الحماية والحراسة والحماية انما تكون من الأعداء
المعاندين و الحراسة انما تكون بكف المفسدين
وترهيب المتمردين :. قال وان الملك هو الجامع
وهو المفرق وهو المؤلف وهو المبدد وهو المقوي
وهو المضعف وهو المهين وهو المكرم :. قال
ومن اعظم اعمال الملوك العمارة و الحراسة قال و

الحراسة انما تكون بالعقل والعمارة انما تكون بالعدل

فى ان الملك والعبودية اسمان يثبت كل واحد منهما بصاحبه

قال انوشروان الملك والعبودية اسمان يثبت كل واحد منهما الآخر قال فكانهما اسمان يثبتان معنى واحداً فان الملك يقتضي العبودية والعبودية يقتضي الملك فالملك محتاج الى العبيد والعبيد محتاجون الى الملك .: قال وان العلماء شبهت امر الملك والمملكة بالبدن والنفس المفتقر كل واحد منهما الى الآخر فان قيام النفس بالبدن وصلاح البدن بالنفس .: وقالوا النفس تابعة لمزاج البدن فهي مفتقرة الى صلاح البدن وانما يستدرك صلاح البدن النفس فالبدن مفتقر الى النفس .: قال وافضل محامد الملك انما هو بعد الفكر في عواقب الأمور وافضل محامد العبيد الاستقامة على الطاعة في المنشط والمكره والوفاء بالعهد فيما ساء وسر .: قال

وان الملك اولى بالعبيد من العبيد بانفسهم ﻫ

في اقسام الرعايا

قال الرعايا اربعة اقسام فقسم منها اهل الدين وهم اصناف الحكام والعباد والنساك والمعلمون وقسم المقاتلة وهم صنفان فرسان ورجالة :. والقسم الثالث الكتاب وهم اصناف فمنهم كتاب الرسائل وكتاب الخراج وكتاب الشروط والقسم الرابع الخدم وهم الزراع والرعاة والصناع والتجار

في فضيلة المسوس

قال الرعية انما تشرف بخلتين احداهما قبول الأدب والأخرى حب التعب :. متى استعلى الملك على رعيته ذهب حسن حال رعيته ومتى ابطأ العبيد عن الطاعة ذهب عزهم وجمالهم وعيشهم في عاجلهم وآجلهم ﻫ

في انواع السياسات

قال افلاطن السياسة خمسة انواع اولها السياسة الكلية وهي الشاملة لجوامع الكليات وهي التي تقول بأن الناموس الأجل تولى احكامها

واتقانها والثانية الملكية وهي التي يسوس بها الملك رؤساء المدن والثالثة المدنية وهي التي يجب أن يساس بها سكان المدينة والرابعة البيتية وهي التي يتولاها رب كل منزل في اهله والخامسة البدنية وهي التي تجب على كل واحد في بدنه ونفسه .·. وقال ارسطوطيلس الملك حافظ للآراء واما المدني فانه حافظ الأبدان .·. وقال افلاطن المدنية كالصورة والمدينة كالشخص .·.

تنويع على وجه آخر

قال افلاطن السياسة نوعان احدهما ما يجب على الرئيس ان يفعله وهي المبالغة في النصيحة والآخر ما يجب على المرؤوس أن يفعله وهو حسن الطاعة ه كذا

في اقسام السياسات

السياسة تنقسم اولاً الى قسمين عامية وخاصية والعامية هي التي يساس بها الجميع والجملة والخاصية هي التي يساس بها الأوحاد والطائفة والعامية تنقسم الى قسمين الى سياسة السلم والى سياسة الحرب وكل واحد من هذين القسمين

ينقسم الى اقسام :. والخاصّيّة تنقسم الى اقسام بحسب حال المساسين وبحسب الاغراض :. فسياسة الصبيان قسم وسياسة النساء قسم وسياسة الضّنّاع قسم وسياسة التّنّاء قسم وسياسة الحفظة قسم وهم الجند وسياسة الرؤساء قسم :. وتنقسم من وجه آخر الى اقسام أُخر :. ونقول انّ سياسة السّلم تنقسم الى قسمين الى سياسة الرفق والإحسان والى سياسة الغلظة والهوان :. وسياسة الحرب تنقسم الى قسمين الى سياسة مداهنة وملاقعة و الى سياسة موابثة ومناجزة ٥

القول في مادّة الأشعار وصورتها

قال بعض الحدث من المتفلسفين مادّة السّياسة احوال النّاس في هيأتهم واخلاقهم قال وصورتها الفضيلة وهي الغرض والبها الترغيب والترهيب :. قال ابو الحسن انّ السياسة لمّا لم تكن تجرى على جهة واحدة لكن على جهات كان من البيّن انّ الصّورة لا يجوز ان تكون واحدة والمساس لمّا لم يكونوا صنفا واحدا لكن اصنافا كان من البيّن انّ المادّة لا

يجوز أن تكون واحدة :: واقول في تنشية الأبدان

انما هي الأبدان والصورة الصحة والجمال والشدة

والآلة الغذاء والرياضة والمادة في تأديب النفوس

وانعاشها النفوس والصورة الفضيلة والآلة

الأدب والعادة والمادة في التصريف والتكليف

الأحوال والهيئات والصورة الخيرات المكتسبة و

الآلة الترغيب والترهيب والقهر والشدة ه

في كيفية السياسة وهي الحيلة في احترار الناس الى طريقة السعادة

قال افلاطن السبيل في احترار الناس الى الطاعة

في سلوك طريقة السعادة ان يجعل الملك السنة

قدوة لنفسه فلا يتحرك الا بتحريكها ولا يسكن الا

بتسكينها ولا يغضب الا بأمرها وعلى مقدار ما تأمر

به ولا يرضا الا باذنها وفي الوقت الذي تأمر به

وهكذا يجب ان يعمل اذا اراد ان يكرم او يهين :: قال

وينبغي ان يجعل نفسه قدوة لمن يليه من اهله

واولاده وخاصته وولاة اعماله وان يجعل اهله

واولاده وخاصته وولاة اعماله بحال ان يصيروا

قدوةً لمن وراهم ودونهم .: وينبغي أن يأمر ولاة
اعماله بأن يأخذوا من تحت طاعتهم بأن يجعلوا انفسهم
قدوة لأهاليهم واولادهم حتى يكون اهل مملكته
كلها يدورون على قطب واحدٍ والقطب هو السنة
المسنونة .: قال افلاطن ويجب ان يكون هو
خادمًا للسنّة ورؤساء المدن خدمًا له ورعايا
رؤساء المدن خدمًا لهم واهل كل رجل واولاده خدمًا
له فيكون المحرك واحدًا والمسكن واحدًا والآمر والناهي
واحدًا وهو السنّة المسنونة على سبيل ما وصفنا:
قال واقول الواجب على الملك ان لا يكون بخلاف
ما يدعو اليه بقوله وبخلاف ما يجب ان يكون الناس
عليه .: قال واقول مثل الملك مثل النهر العظيم
الذي منه تستمد سائر الأنهار فإن عذبت عذبت
وان ملحت ملحت .: قال واقول اذا استعصى
على السنّة هبط نوره واستعصى عليه خدمه:
قال ورؤساء المدن اذا استعصوا على الملك ذهبت
هيبتهم واضطربت عليهم رعيتهم .: قال و
ينبغي للملك أن يبذر الخير في الرؤساء الذين

هم دونه ويأمر الرؤساء بتبذيره فيمن دونهم ثمّ
يأخذ نفسه بالعمل فيما بذره ويأخذ من دونه بالعمل
به ويأمرهم أن يأخذوا من دونهم باستعماله ثمّ
الواجب عليه من بعد ذلك أن يراعي ما بذر ممّا نبت
فان وجد أرضًا لم تنبت كربها وان رأى ثمرة رديئة
حصدها.: قال والثمار هي الأفعال: قال واوّل سبيل
الملك ان يجعل نفسه قدوة لمن دونه بالقول والفعل
جميعًا حتى يكون قوله وفعله يجريان مجرًى واحدًا.:
قال وانّه لن ينفعه دعاؤه الى السنّة بقوله اذا
خالفها بفعله وينبغي أن يعلم ان خلافه لها
بفعله يكون تزهيدًا فيها وذمًّا لها وان كان راعيًا
لها بلسانه ومادحًا لها.: قال وينبغي ان يعلم
انّه لن يمكنه ان يؤدّب غيره اذا لم يكن هو متأدّبًا
في نفسه ولو جاز هذا جاز ان يكون الأعمى هاديًا والضالّ
عن الطّريق مرشدًا.: قال وقد يمكن الطّبيب ان يعالج
بطنه وان كان مريضًا ببدنه لعني الطبيب فأمّا
السّايس فانّه لن يمكنه ان يهذّب نفس غيره
اذا لم يكن هو متهذّبًا في نفسه قال والعلّة في ذلك

معًا

ان الطبيب والسائس جميعًا انما يعالجان بأنفسهما وان كان احدهما انما يعالج الأبدان والآخر النفوس وما يعالج به الطبيب غيره ونفسه هو صحيحة وما يعالج به السائس غيره وهو نفسه مريضة ولكن الطبيب لو اراد ان يعالج بدن غيره ببدنه وكان بدنه مريضًا لم يمكنه ∴ قال واقول بعيد أن يتولد من الشرير الخير فإن الشرير لا ينتج الخير والشر شرير وكذلك الجائر وكيف يولد ان العفيف والعادل ∴ وقال الملك قدوة والناس اسوة فمن لم يمكنه ان يجعل نفسه قدوة فليس بامام ۵

وكتب ارسطوطيلس الى الاسكندر اعلم بانك غير مستصلح رعيتك وانت فاسد ولا مرشدهم و انت غاوٍ ولا بمؤدبهم وانت ضال وكيف يقدر الاعمى على ان يهدي و الفقير على أن يغني والذليل على ان يعز ∴

وفيه ولا يغرنك رأيك انك اذا احسنت القول دون الفعل فقد ابلغت من دون ان يصدق قولك فعلك ومن لم يرد ان تحقق سريرتك علانيتك ۵

حيلة اخرى وهو اصل كبير

قال افلاطن فانه ليس يمكن السائس ان يحمل من يسوس على الصلاح ما لم يوف هو عليهم ما يلزمه لهم في الصلاح من حق الحياطة والرعاية والصيانة فانه اذا فعل ذلك وثقوا به وعرفوا ان الصلاح لهم في طاعته فان استعصوا على طاعته امكنه ان ينبسط في التسلط عليهم وذلك انه متى وفاهم حق الرعاية امكنه ان يقتضي منهم حق الطاعة فإن لم يوفوه حقق وعيده وان وفوه حقق وعده

قانون قال افلاطن وينبغي للملك اذا امر بأمر ان يثبت عليه وكذلك اذا نهى عن شي ولهذا نقول بان الواجب على الملك ان يكون شديدا في غير عنف والواجب على من دونه أن يبادروا الى استجابته ولذلك نقول بانه يجب ان تكون الرعية سلسين من غير ضعف .: قال والسياسة فعل للسائس وهو يقتضي انفعالا من المساس حتى يتمم ويصير له معنى والمثال فيه السدى واللحمة فان الثوب انما يكون باجتماعهما ومثال السدى اخلاق الملك ولذلك يجب أن يكون اشد ومثال اللحمة اخلاق المساسين ولذلك يجب ان يكون اسلس

كذا

كذا

بقية القول في كيفية السائس

حيلة اخرى في اجترار الناس الى الواجب

قال افلاطن الحيلة في حمل الناس على ما تأمر به السنّة الترغيب والترغيب انما يكون بالاشياء اللذيذة والحيلة في قبض الناس عما تنهى عنه السنة الترهيب والترهيب انما يكون بالاشياء الموذية والكريهة .: قال واول الترغيب يبعث الرجاء والترهيب المخافة والناس بالرجاء ينقادون وللمخافة يمتنعون وقال ارسطوطيلس للاسكندر اذا اردت الى رعيتك امرا في باب من الخير فامزج معه طمعا من الدنيا لتسكن قلوبهم الى هذا ان نفرت من هذا واذا اردت ان تمنعهم عن باب من الشر فامزج معه شيئا مما يكرهون فان الانذال لن ينجذبوا الى الطاعة الا بالمخافة ﻫ

حيلة وهي قريبة من الاولى

قال افلاطن ومن الاشياء المعينة على اجترار الناس الى الادب وحملهم عليه مدح الادب واكرام المتادب وذم سوء الادب واهانة من ليس بمتادب ﻫ

اخرى وهي قريبة من الاولى

كان انوشروان يوقع في كل عهد سُس خيار الناس بالمحبة وسفلتهم بالاخافة وامزج للعامة الرغبة بالرهبة

حيلة اخرى

قال افلاطن ومن الاشياء النافعة في حمل الناس على الأدب والسنة ان يُزيل عنهم ثقل الاستكراه بأن يعرّفهم ما لهم في استعمال السنة من الصلاح ومن العز وبأن يعرّفهم ما عليهم في ترك استعمالها من الفساد والهوان فانهم اذا عرفوا ذلك رغبوا في التزامه طوعا :. قال وليس ينبغي ان يفعل هذا مع الحدث والشره فان امثال هؤلاء لا ينقادون للخير الا بحيلة وخداع او بقهر واضطرار :. وقال يجب لما قلنا أن يُبيّن لهم الخير والشر والجميل والقبيح والموذي واللذيذ

بيان ان الانسان مفتقر الى معونة الناس له في اكتساب السعادة

قال افلاطن انه لما كان كل واحد من الناس لا يفي بتمام ما يحتاج اليه في بقائه احتاج الى معاونة ابناء جنسه له فيه واحتاجوا الى مثل ذلك منه فاضطروا الى الاجتماع والمشاركة ولذلك اتخذت القرى و

المدن .: قال وبيان ان الواحد لا يفي بتمام ما يحتاج
اليه في بقائه ان الغذاء وهو حاجة واحد من حوائجه
لا يحصل الا بآلات وتحتاج كل آلة الى صنعة و
ادوات وكل اداة تحتاج الى صنعة ايضا ولا صنعة
الا بصانع ويحتاج نقل كثير من الآلات الى دواب
قال وهو في المثل كاجزاء السلسلة المتعلقة بعضها
ببعض .: وقال ارسطوطيليس الانبعاث الى الشركة
المدنية ضروري وبالطبع قال ولذلك نقول بان
الانسان حي مدني بالطبع وان الذي لا يمكنه
أن يشاركه هذه الشركة لشقي والذي لا يحتاج اليه كذا
مثاله وقال بعضهم لما كان الانسان مقصودا كذا
يتلونه الى غرض ما احتاج في استكمال الغرض الذي
أريد له الى اسباب كثيرة وليس في امكان الواحد
وفاء القيام بتثبيت جميع ما يحتاج اليه بنفسه فاحتاج
الى معاونين فكان الاجتماع والمدن لذلك .: ومعرفة
هذه الحال تكسب الالفة والمحبة .: وقال الجاحظ
اعلم بان حاجة الناس بعضهم الى بعض صفة لازمة
في طبائعهم وخلقة قائمة في جواهرهم محيطة

بجماعتهم وثابتة لا تزايلهم قال وذلك انه ليس
احدٌ يستطيع بلوغ حاجته بنفسه من دون الاستعانة
بغيره فحاجة الأدنى مضمّنة بمعونة الأقصى والأدنى
مسخّر للأقصى كما سُخّر له الأقصى والاجلّ ميسّرٌ
للأدقّ كما يُسّر له الأدقّ فالملوك محتاجون
الى السُوقة في بابٍ والسُوقة تحتاجون الى الملك
في بابٍ وكذلك الغنيّ والفقير والمالك والمملوك
قال الجاحظ وانّ الله لم يسخّر للناس جميع خلقه
الا وهم محتاجون الى جميع خلقه: قال والحاجة
حاجتان قوامٌ وقوت ولذّة وامتاع فسبحان من
جعل في ارتباط البعض بالبعض تمام المصلحة و
باجتماع الجميع تمام البغية وسبحان من جعل في
نقصان الواحد بطلان الجميع برهانًا واضحًا وقياسًا
قائمًا لأنّ الجميع انّما هو واحدٌ ضُمّ الى واحدٍ وواحدٌ
آخر ضُمّ اليهما فاذا جوّزتَ رفع الواحد والآخر مثله
في الوزن والعلّة فقد جوّزتَ رفع الجميع لأنّه ليس
الواحد احقّ في الحقّ من الثاني فاذا جوّزتَ ابطاله
فكذلك الثاني والثالث حتّى ياتي على الجميع ۞

ومن كيفيّة السّياسة
الحيلة في استدامة العامّة

الحيلة في استدامة العامّة الترغيب في الألفة و
حظر الشتات والفرقة وايجاب العدل والنصفة
وتحريم الجور والمضادّة والألفة هي ان يكون كلّ
واحدٍ يحبّ الآخر كحبّه لبدنه اذ كان كلّ واحدٍ من
هذين سبب حياته .: ويلزم من هذا ان يحبّ الخير
لصاحبه ويسرّ به اذا صار اليه ويكره الشرّ له و
يسوءه اذا امتحن به والوجه في تثبيت الألفة
أن يجعلهم متشاكلين في الفضيلة ومتشابهين في
العمل والهمّة فانّ المشاكلة محبوبة والشبيه يحبّ
الشبيه إمّا في الفضيلة فبأن يجعلهم أعفّاء انجاداً
متعقّلين عُدولاً وإمّا في الهمّة فبأن يحملهم على أن
تصير همّة كلّ واحدٍ منهم طلب النافع لنفسه ولمشاركيه
وتجنّب الضارّ له ولهم وامّا في الفعل فان تكون
افعالهم موجّهة نحو الجميل ونحو الجيّد وذلك بأن
يجتهد كلّ واحدٍ منهم أن ينصح في عمله لينتفع به و
أن يبلغ في تجويده اقصى ما يمكنه وان يكون محبّته

لمن ينتفع به غيره اكثر من محبته لنفع نفسه :. واما حملهم على حسن المعاملة فان يجعل للعادل الجوائز و الكرامة وعلى الجائر الهوان والخسارة :. وسنقول فيما بعد هذا في كل شيء مما أجّلنا القول فيه ههنا ان شاء الله عز وجل ه

الترغيب في اقامة العدل وبيان انه ضروري وطباعي في الحياة

قال ارسطوطيلس العدل طباعي وضروري في الحياة قال وبيان ذلك ان الحياة الفاضلة هي التي تتصرف في تمام الكفاية وليس يمكن أن يكون ذلك للمنفرد فاحتيج بسبب ذلك الى الاجتماع لتصرف الاعمال الخاصية عامية وانه ليس يكون ذلك الا بالشركة التامة والشركة التامة هي المدينة قال فالحاجة الى حسن المعاش ربطت هذه الشركة والحاجة الى ما يكون به حسن المعاش ولدت المعاملة والحاجة الى استدامة المعاملة اوجبت المعاوضة ولما كان لا مانع من ان يكون عمل احدهما افضل من عمل الآخر احتيج الى شيء يعرف به مقدار الأشياء

فجعل ذلك الشئ الذهب والفضة واحتيج ايضًا الى
الذهب والفضة لمعنى آخر وهو ان احدهما قد يحتاج
الى عمل صاحبه فى وقت لا يحتاج الآخر الى عمله فيه
فاحتيج بسبب ذلك الى شيء يكون كالكفيل له ولم
يصلح ان يكون الكفيل فيه عمل صاحبه لان كثيرًا
من الأعمال لا آثار لها كالسياسة والرعى والغنى
وايضًا فان كثيرًا من الأعمال التى لها آثار لا يبقى المدة
الطويلة فأقيم الذهب والفضة لذلك وصارا ما لا
بالعرض وصارا ثمنًا للأشياء وقيمًا لها .: قال ومما يدل
انهما صارا مالًا بالعرض لا بالطبع انا لو شئنا غيرناهما

فى العدل ماهو

قال ارسطوطيلس العدل هو المساواة والجور لا مساواة
قال وذلك بان يكون لأحدهما من الخير اكثر وللآخر
اقل ومن الشر بخلاف ذلك .: وقال فى موضع آخر
العدل هو المماثلة على قدر المناسبة .: وقال افلاطن
العدل هو الصناعة التى يستبان بها ما ينبغى
ان يعطى العامل والشريك وما لا ينبغى ان يعطى
ولمن ينبغى أن يعطى ولمن لا ينبغى وفى اى وقت

وبأيّ مقدار وبأيّ حال :. وقال بعضهم العدل من بين الفضائل خير غريب وذلك انّه مضاف الى شيء آخر امّا رئيس وامّا شريك :. وقال بعضهم العدل خير غريب لا ينفع العادل لكن غيره :. قال الشيخ كيف لا ينفعه وصلاح حاله واستدامة بقائه انّما يقع به :. وقال قسطا بن لوقا البعلبكيّ أحد حدود العقل العدل واحد حدود العدل هو مقارنة كلّ فعل بمثله

في اقسام العدل

قال افلاطن العدل قسمان خاصّ وعامّ وقد ذكرنا قوله في الخاصّ في باب انّ العدل ما هو قال وامّا العامّ فانّما هو اعتدال قوى الأنفس وقال النفس خاصّ وعامّ فالخاصّ انّما هو فيما بين الظلم والانظلام قال وامّا العامّ فانّما هو في اعتدال حركات الأنفس الثلثة :. وقال أفلاطن العدل قسمان اهليّ وهو المركوز في النفس وغريب وهو الذي يكون من خارج :. وقال البينس العدل قسمان [1] مركوز في النفس ومنه ما هو خارج

[1] منه ما هو (بايد افتاده باشد)

٧ بالقول وكما أن النطق الخارج بالقول انما هو
على ما في النفس كذلك العدل الخارج من النفس انما هو
انما هو على ما في النفس ∴ وقال ارسطوطيلس العدل
قسمان طبيعي وناموسي فالطبيعي هو الذي ليس
يمكن ان يكون بنوع آخر كالنار التي تحرق
ههنا وبفارس ∴ والناموسي يظن به انه مختلف
وليس الأمر كما يظن فان الاختلاف في الناموس
انما يقع من تحريف متأول او غلط مستنبط
وذلك ان الناموس كلي كل وليس يمكن ان
يقال في بعض الأشياء بكل صحيح

القول في كيفية المماثلة

قال ارسطوطيلس يجب في قسمة الكرامة والأموال
والأخذ والإعطاء أن تكون المماثلة فيه على قدر
المناسبة والمناسبة اقل ما تكون في اربعة
وذلك بين في المنفصلة فانه ينبغي ان تكون
نسبة الخفاف الى البيت كنسبة البنا الى
الاسكاف قال واما في المتصلة فقد يشتبه
الأمر فيظن أنه يتم بثلث وليس الأمر على ما

٧ ظاهر نفحو در ابخاهست

كذا

يُظنّ من اجل انها تستعمل الواحد مرّتين تمثال
ذلك كما انّ الالف الى الباء كذلك الباء الى الجيم
فإن جار أحدٌ وجب على السّايس ان ينتزع منه
الزّيادة لأنّ السّايس هو حافظ للمساواه و
يجب مع ذلك ان يعاقبه الّا ان يكون انّما جار
بغير ارادة ∴ قال وامّا في الجراح فانّه انّما ينظر
الى المماثلة فقط ولا ينظر فيه الى المناسبة قال
وقد كان اذاميقس يقول يجب أن يُعتبر فيه
المناسبة كان يقول ان جرح وهو رئيس لم يجرح الّا
ان يكون المجروح رئيسًا قال وكذلك ان قطع عضوًا
وكان يقول وإن جرح من ليس برئيس رئيسًا فليس
ينبغي إن يُجرح فقط بل أن يُعذب مع ذلك قال وما
قاله اذاميقس هذا ليس بصواب عندنا ه

تمّ النصف الاوّل من
السّعادة والاسعاد
ولله الحمد على الهداية والإرشاد

بسم الله الرحمن الرحيم

بماذا يجب ان تكون مجازاة المبتدئ بالاحسان كذا

قال ارسطوطيلس وقد ينبغى ان يفحص بماذا يجب
ان تكون المجازاة بالنوع الذى يبدأ به المحسن او
بما يطمع فيه :. ومن البيّن انه اذا لم يصل الى
البادى ما يجب ان يكون شبيهاً عنده بالبدى لم ؟
يكن كالمغنى اذا قوبل بالغناء لانه لم يكن مراد المعنى
ذلك بل المال :. قال واقول ان المكافأة يجب ان تكون
على قدر ما انتفع به من احسن بمقدار ما اصيب منه و ؟
بالزيادة عليه بل اكثر :. قال واقول ان المعطى كالامر
وانه ليس يمكن فى كل شئ اقامة المكافأة :. قال و
يجب ان يقرّ بالمعروف من لا يقدر على المكافأة :.

فى الافضال ما هو

قال ارسطوطيلس الافضال فوق العدل بسبب
الجميل والمتفضل هو الذى يزيد فى العطية على
الواجب ويبتدئ بما ليس بواجب ويفعل ما يفعل
لينتفع به ذاك لا هو ولذلك يعطى من لا يقدر على المجازاة

تفصيل الجنايات فان منها ما هو اساءة وشرّية ومنها ما هو اساءة وليس بشرّية وان منها ما هو خطأ وليس باساءة ولا شرّية

قال ارسطوطيلس الظلم والشرّية ما كان عن اختيار من الفاعل قال وما كان يعلم مسببه ولم يكن ذلك عن اختيار من الفاعل وذلك بان يكون لغضب او شهوة فانّه خبث واساءة وليس بشرّية وما كان لسهو او غلط فلتٍ او اكراه فانّه ليس باساءة ولا شرّية ولا خبث ولا ظلم ولكنّه خطأ ومضرّة قال واقول المظلوم هو الذى لحقته المضرّة من آخر بارادته والمضرور هو الذى لحقته المضرّة من آخر عن غير ارادة منه :. قال وذلك بان يكون مكرهًا او غير عالم بما يفعل

تفصيل ما تلزم العقوبة فيه من الجنايات ممّا لا تلزم فيه العقوبة

قال ارسطوطيلس انّ العقوبة لا تجب فيما لا يكون بارادة وذلك مثل ان يأخذ آخذ بيده فيضرب

بها غيره .:. قال ووجه آخر مما لا يكون بارادة وهو ان لا يعلم لمن يضرب او بأيّ شيء يضرب او انّه فاعل الفعل وذلك بان يطعن وهو يظن انّه لم يطعن وجميع ما يفعل المكان آفة عارضة من غضب او سهو او سُكر ففيه العقوبة لأنها ارادية وذلك انه لم يذهب على فاعلها لمن يضرب او بأيّ شيء يضرب ولا ايّ فعل يفعل .:. قال واصحاب النواميس لا يعذرون السكران لأنّه سبب آفته وهذه الآفات اعني الغضب والشهوة والسكر يزيل عن الاختيار لا عن الارادة فالذي يذهب عن هؤلاء معرفة المختار لا معرفة المراد .:. قال وجهل الانسان بما هو أمر ليس يكون علة لا إرادة لكن علة الرداءة ومن محال ان يقال بانّ هذه ليست بارادته واكثر افعال الناس انّما تكون من غضب وشهوة .:. قال وايضا فمن المنكر أن يقال بانّ غضبنا أو شهوتنا تخرجنا عن الارادة وقد يجب في بعض الأشياء أن نغضب وفي بعضها أن نشتهي ه

الأفعال المختلطة من الارادة ومن لا إرادة ايها تكون ارادية أو لا إرادية

قال ارسطوطيلس الافعال المختلطة من الارادة ومن لا ارادة بالارادية اشبه وذلك ان هذه الافعال وقت ما تفعل ارادية والبدو فيها الى الفاعل وهذه مثل ما يفعل لخوف القتل او من اجل ما لا يصبر على مثله ومثل طرح الاموال في البحر مخافة الغرق وهذه تشبه ما تكون بغير ارادة لأن فاعلها انما يفعلها من اجل المخافة وربما لم يصلح أن يعذر اذا كانت الاشياء التي قد فعلت عظيمة .: ومن العسر ان يفصل اي الاشياء ينبغي أن يعذر وايها لا ينبغي ان يعذر فان التي يتخوف منها موذية والتي يحمل عليها قبيحة ه

في العلة التي من اجلها يحكم للجور بالعظم

قال ارسطوطيلس الجور انما يكون عظيما بوجهين احدهما عظم الضرر والآخر عظم الشر قال وعظم الشر يكون بوجوه احدها ان يكون فيما تعظم حرمته مثل ان يسلب كسوة بيوت الله او يفعل ما تخف منفعته ويعظم ضرره مثل النبش عن الموتى و اخذ اكفانهم او يكون اول من فعل ذلك او يكون

قد فعل ذلك الفعل بعينه مراراً او يكون انما فعل ذلك من بعد العهود و الأيمان او يكون قد اساء الى من احسن اليه و الظلم فى غير المكتوب اعظم :. قال واللّصوص وقطّاع الطّريق و المقامرون كفّارٌ وظلمة :. قال والظلمة و اهل الشرّ هم كفّارٌ ايضًا ﻫ

فى الأسباب الباعثة على الجور

قال ارسطوطيلس الجايرون انّما يجورون حين يظنّون انّه لا يمسّهم الغرم و القصاص البتّة او يكون ما يلحقهم اقلّ من المنفعة و يقع لهم هذا الظنّ لعلل احدها ان يكونوا مياسير او ذى حماية او سلطان او اخوان امثال هؤلاء او من المتّصلة بهم او يقدّروا حمايتهم لهم بالرّشوة قال وقد يجور الانسان لا لينفع نفسه لكن ليلحق المضرّة بمن يفعل به :. وتكون ذلك امّا لسوءٍ ناله منهُ او لسوءٍ نال إخوانه منه او من جهته او يظنّ انّه ليس يجور إن كان من يفعل به قد يفعل بالنّاس مثله ﻫ

في الأسباب الدالّة على الجور

قال ارسطوطيلس الجائر كثيرًا ما يجور على من تغلب عليه الحياء وكثيرًا ما يجور على من يحتمل الظّلم وربّما جاروا على من يُعرف بالتحرّض وطلب الشرّ وعلى الذين تشناهم القضاة والحكّام وعلى الذين يشناهم اصدقاء القضاة والحكّام:. قال وقد يجورُ من يظنّ انه لا ينتصف منه لأنّه يُخفي امرُه ومن هذا الضرب يكون جور الضعيف ومن لا مقدرة له على القوي لأنّه يطمع في ان يخفي امرُه من قبل انه لا يُظنّ به ذلك ه

ابانة شرف العدل وعلوّ الانتفاع به وخساسة الجور وعظم المضرّة به على طريقة الجدل

قال افلاطن في كتاب السّياسة قال مَنْ مدح الجورَ العدل ضارٌّ بالعادل وانّما ينفع غيرَه :. ولمّا الجور فنافع للجائرُ ولذلك ما يميل الكلّ اليه بالطبع :. قال وانّ العدل لم يوضع بسبب انّه خير بذاته لكن بسبب انّه خير ضعف من

لحقه الجور قال واكثر من يمدح العدل انما يمدحه
خديعة وسخرية قال وقال من مدح العدل العدل
هو امان للانسان في الدنيا والآخرة وهو المنعش للامل
والمقوي للرجاء والثقة عند الشدائد قال وهو
النافع لأنه به تدوم كل شركة ومعاملة و اكثر
ما يميل اليه الإنسان بطبعه ضار :. واما النافع
ما مال اليه بعقله ولذلك قيل خالف هواك تسلم :.
قال وقال المادح للجور العدل هو الأمر النافع
لمن هو اقهر والعادل هو الذي يلتزم سنة من
هو اقهر وذلك ان كل قاهر فلا بد من ان يضع
لنفسه ما هو انفع له والجور هو تعدي تلك السنة
ومخالفتها ولذلك يلحق الجايرين العذاب :.
قال المحتج للعدل أرأيت ان وضع ما يظن
انه نافع وليس بنافع ايلزم الأضعف ان يطيع
السنة فإن لزم فليس حد العدل انه النافع لمن
هو اقهر :. قال ونقول ايضا ان كان العدل

صناعة

صناعةً فانّه يلزم أن يطلب ما هو انفع لمن هو اذلّ
واضعفُ لا ما هو انفع لمن هو اقهر وذلك أنّ
موضوع كلّ صناعة انمّا هو لمنفعة المصنوع لا
لمنفعة الصّانع فانّ الطبّ لم يوضع لمنفعة
الطبيب لكن لمنفعة العليل والرّعى لم يوضع لمنفعة
الرّاعى لكن من اجل المرعىّ وكذلك هذا فى الرّياضة وفى
كلّ صناعة فان قال قايل بانّ الرّاعى انمّا يرعى بسبب
الأجرة قيل اخذ الأجرة لم يقع للرّاعى نحو صناعته كذا
لكن من صناعة اخرى ∴ قال وايضًا فانّه ان كان هذا
السّايس انمّا يسوس بسبب ما يأخذ من الأجرة فإنّه
كالأجير فيما يعمله وإكراه الإنسان نفسه خسّة و
نذالة قال وانّ الفاضل لا يتولّى الرّياسة لسبب
مالٍ اوكرامة لكن للضّرورة ولذلك قيل بانّ المدينة ؟
الفاضلة بشرفٍ ان تقع فيها فقال بسبب امتناع أهلها ؟
من التقبّل بالرّياسة فقال المادح للجور وانمّا املح
من الجور جور الجايرُ الكامل فى جوره وذاك هو
المتغلّبُ فانّ المتغلّب على الكلّ يأمن العقوبة و
المذمّة قال فإن قيل بانّه لم يكن المظلومين

أن ينالوه بالعقوبة ويجبهوه بالمذمّة فانّ احوالهم
معه ان يشنأوه و يبغضوه وينكبوه فيما بينهم و
ينتقصوه قال وايضًا فانّه ان لم يلحقه وبال جوره
في الدّنيا فسيلحقه في الآخرة فامّا نقول في جواب
ذلك انّ الجايرُ الكامل هو الّذي يمكنه ان يأتي على
الجور على صورة العدل حتّى لا يشعر به احد وذالك
لانّه يتزيّا بزيّ اهل الفضيلة ويجئ من خلفه مكر
يغلب: والصّانع الكامل هو الّذي يشعر بما يكون ممكنًا
في صناعته وبما لا يكون ممكنًا فيروم الممكن ويحيد
عمّا لا يمكن: وايضًا فانّه ان اخطأ يمكنه ان يتلافى
خطأه وأن يصلحه: وايضًا فانّه قد يمكنه ان
يستعين على تزيين امره لقوم يشتمل بهم من المتشبّهين
بالبالغين حتّى يمدحوه ويبرّئوه ممّا رُمي به وامّا
امر الآخرة فانّه يُصلحه بالقرابين وبالصّدقات في
حياته وبالوصايا من بعد موته: قال والجايُر
اذا كان على هذه الحال فانّه يتعجّل المنفعة واللذّة
وحسن العيش في الدّنيا والآخرة ۞ قال

وامّا

واما العادل الكامل فانه لا يجب أن يظن انه عادل فسيظن به انه جاير واذا كان على هذا فاته حظ العاجل من حسن الحال ورغد العيش ولحقته المذمة من قبل انه يظن به انه جاير وربما نالته العقوبة ∴ قال والجاير ان تابع الناس لم يطمعوا فيه وان اراد مواصلتهم رغبوا فيه فهو يتزوج بمن شاء ويزوج بناته وبنيه فيمن شاء ∴ قال واما العادل فانه ان تابع الناس ذهبت حقوقه وان اراد احد ظلمه تيسر ذلك عليه لانه لا يحب الخصومة والانتصاف وان اراد المواصلة لم يرغب فيه فهو لا يجد الرضا من الزوجات لنفسه ولبنيه ولا من الازواج لبناته وان تولى عملا من الاعمال ابغضه اقرباؤه واصحابه واهل عمله وذلك لانه لا يرفق اقرباءه ولا ينفع اصحابه ويمنع أهل عمله من الظلم فتخشن قلوبهم عليه قال وان الجاير في كل هذه المعاني على ضد هذه الحال قال وكذلك نقول بان العدل سلامة ناحية و حسن خلق وبان الجور جودة قضية وقوة راي ∴ قال المحتج للعدل اخبرني عن الجاير الكامل أيمنع نفس السارق

آ: ففيه

من

من ان يسرق والمكابر على اموال الناس من ان يكابر والزاني
من ان يزني قال وكيف لا قال يلزم من هذا ان
يكون ضعيف الرأي ذميم الفطنة فان العالم بكل صنعة
لا يمنع مما يوجبه صناعته قال واخبرني عن الجائر
الكامل هل يمكنه ان يستديم جوده بغير العدل قال و
كيف لا قال من قبل انه اذا جار احتاج الى معاونين له
وانصار وان لم يعطهم ما يريدون لم يثبتوا معه ولم
يعينوه والسبب في ذلك ان الجور يورث الشنآن و
شقاقاً ونقضاً وقتالاً واما العدل فانه يكسب اهله
ألفةً ومحبةً وسلامًا وسلمًا قال واما قول من
يقول بان الجائر يمكنه ان يلبس امره ويستر جوره
فانه قول لا حاصل له وظن لا قوام له وذلك انه
ليس يجوز ان يذهب على احد ما يلحقه في نفسه او
ولده او اهله او اخوانه او جيرانه وما كان بعيدًا عن
الانسان فانه لن يخفى اذا كثر وان ذهب على الناس فلن
يذهب على الله وعلى اوليائه واما ما يتقرب به
فانه يجب ان يكون من اطيب ماله ومما يرضاه الله فان
الله لا يرضى بالخبيث الذي هو وحش وقذر و لا

بالذي هو متسخط فيه على اخذه .: قال وبعد فاي صدقة وقربان مما لا يملكه المتقرب به ولكنه يكون لغيره ✽

ابانة صفة الجور وخسته بصفة حال الجائر

قال افلاطن الجاير شقي ومرجوم وفقير ومهين وجاهل احمق وإن ظن به انه سعيد ومغبوط وغني عزيز وكيس بصير وذلك لأن الشرور داهية عليه وجميع الخيرات مثل المنافع والأموال والصحة والجمال والقوة والملاحة ولطف الحواس وذكاء الطبع غير نافعة له بل ضارة من قبل انها الآلات والأسباب للفسق والشره وللتخليط والسرف على نفسه وبدنه ولفساد دنياه وآخرته ولذلك يكون عيشه عيش اسقام وآلام وان ظن به انه صحيح وعاقل فانه لا يكون على ما يظن به والشره يولد الداء في البدن ويورث الغباوة ويؤدي الى النسيان والحماقة وكثيرا ما يؤدي الى الأمراض المزمنة وربما بادر بالإنسان الى الموت .: وايضا فانه لا يصفو له عيشه لما يلحقه من خوف العاجل ولما يتردد في نفسه من خوف الآجل لأنه لا يأمن

ثم زد واو ظاهرا زائدا زظ

من اسباب

من أساء الیهم وحق له أن لا یأمنهم ولا ینبغی له ان یأمن من احسن الیهم لأنه انما یحسن الی من یعاونه علی الشر ولیس یعاونه علی الشر الا الشریر الخبیث وامثال هؤلاء یتغنمون الوثوب علیه متی قدروا علی ذلک قال وهو وان لم یؤمن بأمر الآخرة فلا بد من ان یلحقه الخوف منه لما یجری علی سمعه من اهواله ولما یخطر علی قلبه من ذکره ولا سیما ان مرض او کبر .: قال وأما فقیر فلأنه لا یستغنی بما یملک ویفتقر ابداً الی ما لا یملک قال وهو من أجل هذا یتقطع بالحسرات اذ کانت شهواته لا تقف ولیس ینال کل ما یشتهی قال واما مهین فلأنه بسبب شرهه یحتاج أن یتعبد لمن کان عساه لا یرضی بأن یکون عبداً له .: وایضاً فمن اجل انه لا کرامة له لأن الکرامة انما تکون بسبب الفضیلة ولیست له فضیلة وان أکرم فانما یکرم للمخافة .: واما احمق فلما قلنا ولشیء آخر وهو انه یأخذ بالعنف والقهر والضرب والشتم ما لیس له ثم یدفعه الی من لا یستحقه لیحبوه به من عذاب الله ولو انه رده علی من یستحقه لعساه ینجو من عذاب* الله لأنه قطع عند الأخذ الباذهم

*کمی کلمات در حاشیه بعضی از نسخ و بریده شده،

وتناول بالضرب ابشارهم وانتهك اعراضهم ∴ واقول في
الجملة بان الحياة شر للجاير من الموت وان الموت خير
له من الحياة ∴ وقال افلاطن الجاير لشرهه مخرب لنفسه
ولبدانه ولبيته ولسائر النفوس والابدان والبيوت

ابانة فضيلة العدل بصفة حال العادل

قال افلاطن قال المادح للعدل العادل هو السعيد
المغبوط في الدنيا وهو الفايز برضوان الله في الآخرة
فانه قد اقتنى لنفسه الخيرات الشريفة باقتنائه
الفضايل وازال عن نفسه الشرور الضارة بانسلاخه
من الرذايل قال وذلك لانه ليس يمكن الشره ولا
الجبان ولا الجاهل أن يكون عدلاً فلا بد من ان
يكون العادل عفيفاً نجداً حكيماً ∴ قال وانه لا بد من
ان يشتهر امره اذا دام عليه واذا اشتهر امره فزع
الناس الى رياسته وولايته فعقدوا له الولاية
على انفسهم طوعاً وزأسوه فسينتظم له امره
في خيرات العاجل فيتمكن ما شاء ويتزوج
ممن شاء ويزوج بناته وبنيه ممن شاء وان وقع في

بلية

بـليّة مرض او فقر او بليّة او محنة فسيؤول امره الى كذا
ما يُغبط به لأنّ الله تعالى هو المتولى لأمره ولأمر
جميع من يكون في مرضاته وكيف يجوز ان يخذله وهو
مفتقر الى الله في فعله ومطيع له في امره ❁

ذكر اشياء جاءت في العدل عن النبيّ صلّى الله عليه واصحابه

روى عن عمر بن الخطّاب انه قال قال رسول الله
صلّى الله عليه افضل عباد الله عند الله منزلةً امام
عادل رفيق وشرّ عباد الله عند الله منزلةً امام
جاير اخرق وبن عمر قال رسول الله صلّى الله عليه كذا ولعلّه وعن عمر
المقسطون على منابر من نور يوم القيمة ٥ وقال
الأوزاعي رُوى عن رسول الله صلّى الله عليه في تفسير
قول الله تعالى يا داود انّا جعلناك خليفةً في
الأرض فلا تتبع الهوى فيضلّك عن سبيل الله قال
يقول ايّاك أن تريد في نفسك اذا تقدّم الخصمان
اليك أن يكون الحقّ لأحبّهما اليك ∴ وكان عمر بن
الخطّاب يقول الهي ان كنت تعلم اذا جلس الخصمان
بين يديّ انّي أبالي على من مال الحقّ فلا تمهلني
كذا

طرفة عين :. وروى الاعمش عن حبيب بن ابي ثابت عن زاذان
دهقان السالحين قال كانت لي ارض الى جنب ارض
سعد فأضرّ بي وكيله فجئته وشكوت وكيله اليه فزبرني
وصاح عليّ فخرجت الي المدينة الى عمر بن الخطاب
متظلّماً فلمّا وردت المدينة جئت بابه فإذا بغلام
فقال لي أمسلمٌ ام ذمّيٌ قلت ذمّي قال ما تريد
قلت امير المؤمنين فقال ادخل فدخلت فاذا بشيخ
جالسٍ على كساءٍ قطوانيّ وعليه جبة صوف عليها
رقاع بعضها أدمٌ فلمّا رآني قال ما تريد فقصصتُ
عليه قصّتي فأخذ صحيفة وكتب
بسم الله الرحمن الرحيم من عمر امير المؤمنين الى
سعد بن ملك سلامٌ عليك فانّي احمد اليك الله
الذي لا إله الّا هو امّا بعد فقد جاءني زاذان وذكر
لي قصّته فإذا جاءك كتابي ونظرت فيه فقمْ
قائماً حتّى تنصفه من نفسك والّا فأقبل اليّ راجلاً:
فلمّا وضعتُ الكتابَ في يده وقعت عليه الأفكلُ و
لمّا رآه قام قائماً وقال ارضي لك قلت لا حاجة لي
في ارضك ولكنّي أريد أن تنصفني من نفسك قال فما

جلس حتى انصفني وارضاني :. وروى ان عمر بن الخطاب
قام خطيبا في الناس فقال انى انما وليت عليكم من وليت
ليحجزوا فيما بينكم وليقسموا فيكم لا ليتنا ولوا ابشاركم او
ينتهكوا اعراضكم فمن كان له قبل احد من عمالي مظلمة
فليقم فانى منصفه فقال عمرو بن العاص انك يا امير
المؤمنين ان فتحت هذا الباب على عمالك كثر الشغل عليك
فقال دعنا من ذي فوالله لاسوين بين الناس وكيف
لا افعل وقد اقص رسول الله صلى الله عليه من نفسه و
روى في سبب ما كان من النبي صلى الله عليه حتى اقص
من نفسه وجوه احدها ان رجلا تعلق بزمام ناقته و
كان يعجل الى البيت للصلوة والطواف فقال له خل عن
زمام الناقة فانك ستدرك ما تريد اذا صليت فلم
يفعل فضربه بمخصرته فلما صلى قال للرجل قم فاقتص
أو اعف فقال الرجل قد عفوت :. وقال رسول الله صلى
الله عليه من حكم بين اثنين ولم يسو بينهما فعليه
لعنة الله :. وقال رسول الله صلى الله عليه من مشى مع
ظالم وهو يعلم انه ظالم فقد خرج من الاسلام :. و
قالت عائشة ان امراة من بني مخزوم سرقت فامر

كذا

النبي عليه السلام بقطعها فسألت بنو مخزوم أسامة أن
يسأل رسول الله صلى الله عليه فيها لئلا يقطع فذكر
ذلك لرسول الله صلى الله عليه فقال رسول الله عليه السلام
والله لو كانت فاطمة بنت محمد لقطعتها انما اهلك
بنو اسرائيل باقامتهم العدل على الضعيف وتجاوزهم
عن الشريف . وروي ان المنصور دعا الأوزاعي فلما
جاءه قال له ما أردت يا امير المؤمنين في استحضاري
فقال الأخذ عنك فقال انظر أن لا تجهل ما تسمع
قال وكيف اجهل اذا سمعت فقال بأن لا تعمل به فإني
سمعت مكحولا يقول حدثني بشر بن عطية قال سمعت
رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ايما عبد جاءته
موعظة من الله في دينه فانها نعمة من الله ساقها
اليه إن عمل بها وإن لم يعمل كانت حجة من الله عليه
ليزداد اثما فيزداد الله عليه سخطا ثم قال لا
تكره الحق يا امير المؤمنين وان كان عليك واعلم بان
من كره الحق فقد كره الله فان الله هو الحق . ثم
قال وروى بان الله تعالى اوحى الى داود يا داود
انى ما بعثت نبيا الا جعلته من قبل راعيا ليعلموا

آ: داد

الرّعاية ويرفقوا في السّياسة فيجبروا الكسر وينظروا
الهزيل وقال رسول الله صلّى الله عليه اتّقوا دعوة
المظلوم فإنّها تسري الى الظّالم باللّيل ∴ وقال حذيفة
قال رسول الله صلّى الله عليه انّه سيكونون عليكم
امراء يظلمون ويكذبون فمن اعانهم على ظلمهم
وصدّقهم بكذبهم فليس منّي ولستُ منه ∴ وقال
ابن المسيّب لا تملؤوا أعينكم من أئمّة الجور و
أعوانهم الّا بانكار من قلوبكم عليهم لئلّا تحبط اعما
لكم وقال عليٌّ للأشتر اياك والظّلم فإنّ الظالم
رهينُ هلاك في الدُّنيا والآخرة

من كيفيّة السّياسة الحيلة في اجترار النّاس الى الالفة

قال افلاطن الواجب على الملك ان يصرف عنايته
الى ايقاع الألفة والموافقة فيما بين اهل المدينة
فانّ كلّ مدينة لا محبّة بين اهلها ولا وفاق
فانّه لا نور فيها ولا انتظام ولا ثبات لها ولا قوام ∴
قال وللألفة أسباب وللفرقة اسباب فأقوى اسباب
الألفة المعاشرة ومن المعاشرة الاجتماع على الطعام
وعلى المنادمة والسبب الثاني المناكحة والرغبة في

طلب النسل والأولاد :. والسبب الثالث البر والملاطفة :.
قال واسباب الفرقة الاختلاف في المذاهب والمجادلة
والمكاثرة بالمال والمفاخرة والعصبية من جهة تفضيل
المحال والرجال :. قال والأصل في الألفة رفع اليمين
وايقاع المشاركة وذلك ان البلاء والفساد انما يقع
من الاختصاص والانفراد بالطوبى والغبطة فالواجب
ان يضع في نفس كل واحد من اهل المدينة انه ليس لأحد
أن يقصر عنايته او ماله على اهله وولده بل الواجب
أن يكون ما في يد كل واحد للآخر متى احتاج اليه
في نفسه او اهله او ولده اهلاً للآخر والدالة حتى
يجبر خلتهم وفاقتهم ويقوم بأودهم ويهتم بشأنهم :.
وينبغي أن يمنع اشد المنع من ان يقول قائل هذا
لي وهذا لك :. قال وقد يجب لما قلنا ان يشترك اهل
المدينة في الأمور الاضطرارية وفي الأمور النافعة
حتى يصيروا كبدن واحد فان تألم الواحد منه تألم
الآخر وعلى مثال الأعضاء والبدن فان الاصبع الواحدة
ان تألمت تألم لها جملة البدن :. والحسد داء عظيم

فيجب

فيجب أن يحتال في رفعه قال وليس يمكن أن يكون موازرة ونصره عند المحاربة من غير ان يكونوا أصدقاء ومحبين بعضهم لبعض وليس يمكن أن يكونوا اصدقاء من غير ان يكونوا عدولاً ∴ قال والحيلة في منع وقوع الإختلاف في المذاهب ان لا يترك الناس بأن يزولوا عن ظاهر السنة بنوع من التأويل وأن يجعل على من تأول تأويلاً مستكرهاً نوعاً من العقوبة فإن لم يرتدع نفاه من البلد من قبل أن يفسد غيره وان لم ير نفيه حبسه قال وان السنة اذا قويت امرها في النفوس انقطعت الأطماع عنها وعن تغييرها ومخالفتها او تركها ∴ قال وان السنة اذا قويت قهرت الشهوة ألا ترى ان الانسان ليس يتوق الى جماع والدته والى جماع ابنته او اخته لتحريم السنة ذلك وان كن في غاية الحسن ونهاية الملاحة ∴

وقال افلاطن بالأدب يحصل للإنسان خير نفسه ويأمن شره وبالإلف يحصل له خير عمله ويأمن شره ∴ قال حب الثروة يحمل على طلب المال من غير وجهه مثل الخيانة والجحود والمكابرة والغصب

ابن كلمات در نسخه اصل از بر محاذ

والسرقة وغيرها ويحمل ايضاً على منعه من وجهه واحسن احوال المحب للثروة ان يصير تاجراً او محترفاً او حراثاً :. وان الذي يحب الثروة لا يمتعض من القبيح ومن الذميم اذا حصل له الربح و لذلك نقول بان الفاضل لا يجوز ان يكون غنياً وان الغني خسيس وشرير وذلك من قبل ان الغني لا تكون له خيرات البدن ولا خيرات النفس لافنائه زمانه وصرفه همته في جمع المال :. قال والمنافسة تولد المعاندة والملاححة والملاححة والمعاندة يولدان التباغض والتباين وذلك يؤدي الى التجاذب والتغالب ويؤدي ذلك الى البوار والهلاك

ذكر الآفة التي تعرض على السياسة ولا يمكن الاحتراز منها

كان افلاطن ينسب بعض الاشياء الى الضرورة :. قال ابو الحسين والضرورة هي الاتفاقات الواقعة :. وكان ينسب بعضها الى السياسة وقال جماعة اهل الفلسفة الضرورة هي الاتفاق وهي البخت وهي السياسة وهي فاعلة الكل به كان ما كان وبه يكون ما يكون وبه هو ما هو :. وقال

افلاطن البخت نطق عقلي سيار غريب ... ب
الكلّ ∴ وقال بعضهم البخت هو قوّة روحانيّة وهو
نطق عقليّ وهو الّذي ينفذ في جوهر الكلّ وهو
اسم الأثيري الّذي هو زرعُ الكلّ ∴ واقول البخت
هو القسمة الّذي سبقت من الله لخلقه وهو القدر
الّذي جرى به القلم وجفّ عليه ∴ وقال افلاطن
في النّواميس الاتّفاقات والبخوت هي النّاهية
الآمرة في كلّ وقت وهي المغيّرة للأحوال فانّها
اذا وردت بحرب لم يُمكنّا أن نتمسّك بالسّلم واذا
وردت بالأمراض لم يمكنّا أن نتمسّك بالصّحة
وربّما وقع الوباء المُمرّض وربّما وقع الوباء المُميت
وربّما وقع الحرب المهلك ∴ قال افلاطن اقول انّ
امور البشريّة اكثرها بخوت على البخت يجري امر
الملاحة وامر الطبّ والفلاحة والتجارة والفساد
والاضطراب والصّلاح والإستقامة انّما تجري
على البخوت ∴ قال واقول بأنّ الله جلّ عزّ هو
الّذي يُجري الأُمور كلّها ومن الله تكون
الاتّفاقات والبخوت ∴ وقال ارسطوطيلس

...سطار زيحانى رفته
...سار في جوهر
...ت نسبت ظ

ومال الاستحالات الكثيرة
وبالاتفاقات السيئة ∴ قال ونقول بأنها لا تضر
الفاضل لأنه يعمل في كل حال تستقبله بما يوجبه
الرأي فيه في وقته ∴ وقال سابور لابنه هرمز
إن التمست أن لا تحاول امرًا الا تمّ على مشيئتك
وان لا تقصد عملاً الا ادركت منه مرادك فقد
عظم جهلك لتوقعك وطلبك ما لا سبيل اليه لك
ولا لأحد غير الله فان الأمور انما تجرى بالمقادير
والمقادير ليست اليك ولكنه ينبغي اذا التوى عليك
جانب من الأمر او تمنّع أن لا تترك ما استحملت لك
منه ∴ قال واعلم بأن الدنيا ربما اصيبت بغير حزم
في الرأي ولا فضل في الدين فإن اصبت فيها حاجتك
وانت مخطئ او ادبرت عنك وانت مصيب فلا يحملنك
ذلك على مجانبة الصواب ومعاودة الخطأ ه

در نسخه اصل اوّل ضايع شد ح انما يقع ما يقع من الفساد بالنجوم النحسة وبالاتفاقات الخ وظاهرًا درست نيست

[ابتدای قسم چهارم از کتاب]

قال ابو الحسن الحمد لله الذی ألذّ بالمحبوب
وامتع به مرغّماً فیه واوحش بالمکروه وامضّ به زاجراً
عنه ثمّ الحمد لله الذی خلق الدنیا بالحکمة البالغة
الباهرة وجعلها مرآةً للآخرة ومرقاةً الیها لینتبه
العاقل لمحبوب الآخرة بمحابّه التی قد تعجّلها و لمکاره
الآخرة بالمکاره التی قد ارتمض منها ولیعتبر متّعظ فیسع
فی خلاص غیره شکراً لمن خلّصه وسبباً منه الی تخلیص
نفسه فیما امامه ∴ ثمّ الحمد لله الذی اعطی بما منع وآنس
بما اوحش واوعد بما اکره **حمداً** ثابتاً متزایداً وصلّی الله
علی نبیّنا محمّد وآله وسلّم کثیراً ∴ **وبعد** فانّ
کتابنا هذا انّما هو فی **القسم الرّابع** من کتابنا فی
السّعادة والاسعاد فی السّیر الانسانیّة
ونرید أن نبیّن فیه اقسام الرّیاسات وعلل الفاسدة منها
ونذکر فیه ایضاً اصناف المدن وصورها واحوال اهلها
وبالله نستعین فی کلّ امورنا وایّاه نستهدی ۴

نسخهٔ اصل نصف سطر ضایع شده

القول في اقسام الرياسات

الرياسة اما أن تكون طبيعية واما عرضية :. وقال
افلاطن في النواميس الرياسات التي تكون بالطبع
اقسام فمنها رياسة الآباء والأمهات على الأولاد ومنها
رياسة السادة على العبيد* ومنها رياسة الرجال على
النساء ومنها رياسة* ذوي الأسنان على من دونهم

در اصل یک سطر
وجا بماند ... را
آن من از روی ...
تکمیل کرده ام
ح همین طور ... نوز...

ومنها رياسة ذوي النجدة على الضعفاء ومنها
رياسة الفاضل على الناقص ومنها رياسة العالم على
الجاهل والعرضية ما تكون بالتغلب والحيلة ومنها أن
يكون العبد حرًّا بطبعه المضادة :. واقول ان
جميع الرياسات المضادة لما ذكرها عرضية كرياسة

لین کلمه
اصل ...
ح هم آن را ...

الأولاد على الآباء والأمهات وكرياسة الأحداث
على ذوي الأسنان وكرياسة النساء على الرجال
وكرياسة الجهال على العلماء :. ونقول من وجه آخر
الرياسة اما أن تكون عامية واما خاصية واما
متوسطة وهي التي تكون لها نسبة الى الطرفين بالخا-
صية كرياسة الرجل على بدنه وعلى منزله والعامية
الرياسة على البلدن كرياسة الملك :. ومنها ايضا

الرّياسة على المدينة بأسرها، والمتوسّطة الرّياسة على المحلّة وعلى القرية ؛ ونقول من وجه آخر الرّياسة إمّا أن تكون شريفة وامّا خسيسة و الرّياسة تشرّف بوجوه أحدها شرف الرّئيس و فضله والآخر شرف المرؤوسين اوكثرتهم والثالث أن تكون نحو نفع المرؤوسين واستصلاحهم ؛ والخسّة يلحقها من الوجوه المقابلة للوجوه الموجبة للشرف و أخسّها أن تكون همّة الرّئيس اجترار المنافع الى نفسه والإضرار بالمرؤوسين ‌ه

أي أن تكون تجارية على الصواب والصواب للإرشاد

في اقسام الرّياسات وزوالاتها من كلام ارسطوطيلس

قال ارسطوطيلس انواع الهيئة المدنيّة ثلثة ؛ قال وزوالاتها الى ثلثة ؛ قال وأعني بزوالاتها فسادها ؛ قال فأوّلها المَلِك وغرضه ما هو خير لمن يكون تحت رياسته لأنّه ذو كفاية في جميع الخيرات وفاضل ؛ قال وينتقل منه الى المتغلّب فإنّ الملك الرّديّ يصير متغلّبا وغرض المتغلّب ما هو خير لذاته في جميع الأمور ؛ قال والثّانية رياسة الأخيار وغرضهم أن تكون

خيرات المدنية مقسومة على الاستيهال والعدل:
قال وينتقل منهم الى رياسة قليلين وهم الذين
يجعلون خيرات المدينة او اكثرها لذواتهم
ويريدون أن تكون الرياسة ابدًا لأقوام بأعيانهم:
قال والنوع الثالث رياسة الكرامة قال وتنتقل
منها الى رياسة العامّة وهاتان متقاربتان:
واقول النوع الثالث هو أن يصير الناس لوصير فيقدم
في اول الامر من له فضل يعني تحرّمًا وتكرّمًا ثم يقع
التضجّر ورغبة كل واحد أن تكون الرياسة له فتنتقل
الى رياسة العامّة: قال ارسطوطيلس وتشبه
رياسة الملك رياسة الآباء على الاولاد لأن الآباء
انما يريدون ما هو خير للأولاد: واما التغلبية
فتشبه رياسة السادة على العبيد لأن السادة
انما يريدون من العبيد ما هو خير للسادة لا للعبيد:
قال وتشبه رياسة الكرامة رياسة الاخوة لأنهم
متشابهون وانما يختلفون بالأسنان فقط:
قال والمحبة انما تكون في كل واحدة من هذه على قدر
العدل والاحسان وليس في رياسة التغلبية شيء من

والصواب المدينة

نوضح
خ: أن يصير الناس لوصي"

المحبة فان كانت فقليل لأن الأشياء التي ليس فيها شيء مشترك للرئيس والمرؤوس ليس فيها محبة

في الأحوال التي تتقلب عليها الرياسات من قول افلاطن

وقال افلاطن الأحوال التي تتقلب عليها الرياسات خمسة واحدة منها صحيحة والباقي فاسدة فالصحيحة رياسة الملك وهي اولها والملك هو المحب الحكمة وغرضه اسعاد رعيته .: قال وان الملك اذا لم يكن ذهبا خالصا ولكنه كان مختلطا بالنحاس او الشبه او الرصاص او الفضة فانه سينتقل الى التجبر والتكبر لافراطه في محبة الكرامة فانه ليس يطيق أن يسمع لغيره حالة يستحق بها الكرامة فهو يجتهد في أن يغض ممن يجب أن يعزه وأن يضع ممن يجب ان يرفعه وهم ذو الأخطار والفضل والأقدار ولذلك نسميه صاحب غلبة الاسراف .: قال ثم انه يتخبط الى الشره والدناءة في الحرص على جمع المال .: قال فانه ما شيء أسرع استحالة من استحالة الرجل الشاب المحب للكرامة الى

ظ ذوو نسميه صاحب

محبّة المال :. قال وانّ المحبّ للمال ينسلخ من الفضائل كلّها فيفارق العفّة والنّزاهة لحرصه ورغبته في الجمع ويفارق النّجدة لانحطاطه الى مهانة التّملّق والى خساسة المكاسب الرّديئة :. قال ويعدم الحكمة بواحدة لأنّه لا يستعمل فكرته الّا في جمع المال ولا يستخدم نفسه الغضبيّة الّا في جمع المال :. قال ابو الحسن وقد يجوز أن يقع هذه الاستحالات للواحد بعينه وقد يجوز أن تقع في نشوء بعد نشوء :. قال ثمّ انّ الرّياسة تنتقل الى الجمع الكثير وغرضهم الحرّيّة والخلاص من التعبّد للسّنّة وللسّادة حتّى يفعل كلّ واحدٍ ما شاء واشتهى غير متخوّف من زاجر وآمر :. قال وسبب انتقال الرّياسة الى الجمع الكثير انّه اذا احتقد ذوى الأحساب ومن له تبع بالتّجبّر عليهم ثمّ ليسلبهم اموالهم صاروا حزبًا له فقتلوه غيلةً أو فتكًا او مجاهرةً لأنّه لا منعة له فلاذا اقتلوه رفضوا السُّنَن كلّها المكتوبة وغير المكتوبة وسنّ كلّ واحد منهم لنفسه ما يشتهيه :. قال وانّهم في اوّل امرهم يستطيبون حالهم ثمّ

ان المهنا ينقلب سريعًا الى الوحشة والكآبة والحسرة
والعاهة ويقع لهم ذلك بزوال الأمن ووقوع
المخافة لتباغي بعضهم على بعض حتى ان الأب
يخاف ولده والسيد عبده والزوج زوجته ∴
قال ويعلمون حينئذٍ ان الرياسة من الأشياء الجارية
بالطبع والواجبة بالضرورة ∴ قال ثم انه تنتقل عنهم
الى المتغلب ∴ قال وذلك ان كل واحد من الجميع
اذا خاف على نفسه واهله وماله ورأى انتشار الأمر
وتزيد البلاء تشاوروا فيما بينهم فلم يجدوا حيلة سوى
أن يقلدوا واحدًا على انفسهم لأنا قد قلنا مرارًا
أن الرياسة من الأشياء الواجبة بالضرورة ∴ قال
وان المتغلب في اول امره يجتهد في ادراك الصلاح و
في استدراك حسن الحال لهم والعلة في ذلك ان قوته
في اول الأمر تكون بهم لأنهم السبب لرياسته فاذا قويت
وذلك بأن يصير له التبع والخدم عمل البعض لهم والبعض
لنفسه ثم لا يزال متزيدًا من حظ نفسه الى أن يعمل في
الحرية التامة وذلك بأن يعمل جميع ما يعمله على ما
يشتهي لا على ما يعود بشيء من الصلاح عليهم فيصير حينئذٍ

متغلّبًا وغرض المتغلّب في الجملة ما هو خيرٌ لذاته وهو متلوّن لا يثبت على شيءٍ واحدٍ لأنّه يحبّ اشياءً كثيرة لحبّ الكرامة فيتجبّر لذلك ويترفّع ويتعظّم ويحبّ المال فيشرهُ لذلك ويجورُ ويظلم ويتشبّه بالملوك مرّة فيعدل: قال وهو شرّ الجميع وبه يكون خراب العمارات وارتفاع البركات وقلّة الأموال وكثرة العثرات والزفرات ه

ذكر السّبب المولّد للفساد

قال افلاطن السّبب المولّد لتنقّل الدُّول اولاد الملوك وذلك بأن يكونوا متشبّهين لا مُشبَّهين وسبب كون هؤلاءِ المتشبّهين ترك الملوك رعاية حدود السُّنن وترخّصهم في العدول عنها وذلك بأن لا يولد وامّ السُّنيّة وهي ذات العقل والفطنة والخلق لكن من غير السُّنيّة وهي التي لا فطنة لها ولا خُلق امّا بالجمال والملاحة فيتولّد منهما شيءٌ مختلط كما يتولّد من الذهب والنحاس شيءٌ ثالث لا يكون ذهبًا ولا نحاسًا وكما يتولّد من الفضّة والحديد شيءٌ ثالثٌ ولا بدّ من أن يكون في الطبع شيءٌ طُبعَ لثالث الشيئين اللّذين يكون منهما: قال وانّ المرأة

انما تربي اولادها على طبعها وتلقنهم ما يكون في
نفسها فتمدح المال والعز وتحببهما الى الصبي وتثلب
الولد وتذم جميع احواله واخلاقه فيصير الولد حربا
للوالد من قبل ان يحارب غيره ثم ان تمكن من رياسة
فانظر ماذا يصنع واي شيء من السنن لا يغير ∴
قال وسبب اخر وهو ان يجعل تربيته تربية دلال وتربية
اهمال ومن ينشأ على هذا لا يفلح ابدا وان صب في اذنه
ما صب وصور في عينه ما صور وذلك من قبل ان
اضداد الخير قد تمكنت من نفسه ولهذا نقول بان اولاد اكثر
الملوك غير منجبين وانه لا يهون تخليصهم الا في النادر

في كيف يحدث الفساد

قال افلاطن الفساد انما يقع شيئا بعد شيء
كالصلاح فانه انما يقع شيئا بعد شيء ∴ قال واول
ما يقع من الفساد الرغبة في الهزل مثل اللعب
والمجون والبطالة ∴ قال ومتى جاء الهزل ذهب الجد ∴
قال ويتبع ذلك الميل الى الشهوة واللذة ∴ قال
ثم انه يرتفع نظام الصلاح ويقع الفساد فتفشو
الخيانة والكذب والحيلة والافتعال بسبب الرغبة

في المال والمنفعة لاستيلاء سلطان الشهوة ولفرط الميل الى اللذة :: قال ثم انه يتبع ذلك ارتفاع النصفة في المعاملة ويرتفع العدل من القسمة وتعدم النصيحة في الصناعة وتفتقد الصحة في المعاشرة والصدق في المخاطبة :: قال ويغلب التلبيس والغش والخيانة ويزول الأمن والثقة فإن باع الانسان واشترى او اودع او قبل امانة او وديعة او اخبر او استخبر لم يكن على ثقة بل على خطر وغرر :: قال ويدرج ذلك مهنى ارتفاع الحياة في العيش :: وقال بعض الحكماء علامة الاقبال اقبال الرأى وعلامة الإدبار ادبار الرأى وعلامة اقبال الرأى توفر العناية في الجد وعلامة ادبار الرأى استحلاء الهزل م

استيفاء القول في صفة المتغلب

قال ارسطوطليس المتغلب عبد بالحقيقة وإن ظن به انه ملك لأن شهواته قد استعبدته وهواه قد ملكه قال وهو فقير بالحقيقة وان ظن به انه غني لأنه لا يجتزى بما يناله ويطمع ابدا في مال غيره لشرهه ::

قال وانّه لا وفاء له ولا صديق لأنّ الشرّه قد تمكّن منه فليس يمكنه لشرهه أن يثبت على وفاءٍ ولا عقد ولا عهد :. قال وهو السكران التائه لغلبة الشرّه والحرص عليه :. قال وهو محشوّ من الآلام ومن الغموم والحسرات ويُظنّ به انّه مغبوط :. قال وهكذا تكون حال كل شرِه :. وقال افلاطن كُلّ متغلّب مغلوبٌ من ذاته ومسترقّ :. قال وذلك انّ نفسه الحيوانيّة قد استعبدت نفسه الانسانيّة فليس له همّة الّا في الاستيفاءِ من الشهوات وفي التمتّع باللّذّات وغرضه من الرياسة التمكّن من الشهوة واللّذة :. قال وانّه يكون لئيمًا شحيحًا بسبب محبّته للمال فليس يُبالي من اين اكتسب وكيف اكتسب ويشتهي ان يكون نفقاته من مال غيره للؤمه وشحّه :. قال وانّه يُبغض السّنن كلّها و يقلب الفضائل بأن يُعلي الرذائل عليها وذلك لأنّه يسمّي الحياءَ حمقًا والعفاف جبنًا والاقتصاد نذالة وقلّة مروءة ويجعل السَّرف كبرَ همّة وشرفًا و سخاوة ويسمّي الحلم ضعفًا والسّفه رُجلة ويسمّي العدل سلامة ناحية والجور حُسن فطنة

قال وانّه يُبغض كلّ جيّد من أهل ويجتهد في أن يُذلّهم ويُفقرهم وفي أن يُفنيهم ويحبّ كلّ رديّ ويشتهي أن يعزّهم وان يُعينهم وان يقوّيهم .: قال وذلك لأنّه يُبغض النجد الشجاع لأنّه يخاف قتله ويُبغض الكيّس الفطن لأنّه يخاف تدبيره وحيلته ولأنّه يعلم انّه ليس يذهب عليه ما يهمّ به فضلًا عمّا يعمله ويُبغض الكبير الهمّة لترفّعه عليه وذلك لأنّ همّته لا تتركه أن ينحطّ الى ما لا يليق بالحرّ .: قال ويُبغض الغنيّ المكثر لرغبته في ماله .: قال ويمقت الناصح المشفق اشدّ من هؤلاء الذين ذكرناهم لأنّه لا يطيق أن يرى من يمنعه ممّا يريد .: قال فهو حريص على اذلال هؤلاء وافقارهم وعلى قتل بعضهم فلا بدّ من أن يجمع على نفسه الجمع الكبير ليبلغ بهم الى ما يريد والذي يريد انّما هو الفساد والرديّ فهو يطيعه فيه الّا رديّ فاسد فهو إذن يستتبع كلّ رديّ فاسدٍ خبيثٍ من لصٍّ وقاطع طريقٍ وعيّارٍ خليعٍ ومتهوّرٍ فاتكٍ ويجمعهم على نفسه وانّ الجمع لا يثبت معه الّا باجرة فهو إذن يحتاج أن يأخذ من الأفاضل الجياد ويسخطهم ليدفعه

٧

الى الأرذياء الأنذال ويرضيهم: قال ولذلك أقول بأنّ المتغلّب مربوط بضرورة مغبوطة للجهل: قال والضرورة انّه لا يمكنه أن يعيش الّا بالارذياء فهو مضطرّ اليهم ويظنّ بنفسه انّه في غبطة لجهله وهو شقيّ منحوس بالحقيقة وكلّما عاش اكثر كان شقاؤه اكثر: قال وانّه يصير لشدّة حرصه على الحرّيّة الى العبوديّة التّامّة وهكذا كلّ شيء له ضدّ فانّه سيستحيل الى ضدّه اذا انتهى الى منتهاه: قال وذلك لأنّه يحتاج أن يتعبّد لمن تعزّز بهم وأن يتسخّر لمن اعتضد بهم لأنّه يحتاج ان يسعى لكفايتهم ولما يربطهم عليه فهو كالأجير المستكدّ لهم وكالعبد الذّليل هـ

في حكمة وزير المتغلّب وصفته

قال افلاطن انّه ليست الحكمة عند من يريد أن يحظى عند المتغلّب وينال مكانة عنده الّا معرفة ما يقرّبه من هواه وذلك بأن يعرف ما يرضيه و يسخطه ويحبّه و يكرهه و يوحشه ويونسه و أن كيف ينبغي أن يدني منه وكيف ينبغي أن يبعد عنه وبأيّ شيء يستدرك رضاه اذا غضب و يردّ رأيه اذا

نفر. قال وانّ الواحد من اهل الزيغ اذا عرف هذا ظنّ انّه الحكيم وخفّ النّاس عنده فان نال مع ذلك قرباً منه فانّه يحتشي من الكبر والزّهو ما لا غاية له و يستبطن كيساً لا محصول له وعجباً لا غاية له. قال وانّ الّذي لا يعلم شيئاً من الأشياء يظنّ انّه عالم بكلّ شيء ولذلك لا يستشير ولا يقبل الرّأي ان ابتدئ به فانّه لا يسهل عليه استماع ما يخالف رأيه. قال وانّه للرّغبة في التقرّب الى هذا السّبع الضّاري والحيوان القاتل اعني المتغلّب يسمّي جميع الأشياء بحسب موافقة هذا الحيوان فيسمّي ما يحبّه خيراً وان كان شرّاً وما يكرهه شرّاً وان كان خيراً ويسمّي الجور عدلاً والعدل جوراً

القول في اقسام المدن

المدن اقسام فمنها المدينة الفاضلة وهي التي تكون الغلبة فيها لأهل الفضيلة ومنها المدينة الخسيسة وهي التي تكون الغلبة فيها للمتمتّعين باللّذات البهيميّة من المآكل والمشارب والمناكح ومنها المدينة الحكيمة وهي التي تكون الغلبة فيها لأهل الحكمة

ومنها المدينة الجاهلية وهي التي لم يعرف أهلها كبير شيء من العلوم الفاضلة ∴ وقال أفلاطن المدينة قد تكون شقيّة وقد تكون سعيدة وقد تكون عفيفة وقد تكون شرهة وقد تكون نجدة وقد تكون جبانة ∴ قال وفي الجملة أن أحوال المدن إنّما تكون على قدر أحوال أهلها وسنصف بعد هذا المدن بصفتها إن شاء الله ع

صفة المدينة الشقيّة

قال أفلاطن المدينة الشقيّة هي مدينة أهل الزيغ والتغلّب ∴ قال وإنها لا تكون مدينة واحدة لكن مدنًا كثيرة ∴ قال وذاك أنّه بالجملة تكون فيها الخيرات والشرور وأهل الفضائل والرذائل لكنّ الخيرات فيها تكون قليلة وما يكون فيها من الخيرات الخارجة فإنّما يكون لأهل الردي والشرور تكون كثيرة ويختصّ ببلواها أهل الصلاح والخير ∴ قال وإنّه يكون فيها الهزل والجدّ والعمل والبطالة والكفاف والقناعة والشره وفضل الحرص والرغبة والسرف والتبذير بسبب المفاخرة والشهوة والفرح والسرور مع الكآبة والحزن ∴ قال

ويكون

ويكون بعضهم مسرف الغنى وهم اهل الردى وبعضهم مسرف الفقر وهم اهل القضا .: قال ويكون فيها اهل الفضل وصالحون ولصوص وسلالون ويكون فيها زناة ولوطيون وزهاد ومتعبدون ۞

بقية القول في صفة المدينة الشقية

قال أنوشروان كان يقال اذا ولي الملك الجائر انحطت العلية وذلت الأخيار وغلب السفلة وعز الأشرار وصار لهم الأعمال فذهبت البركات وظهرت المنكرات وكثرت الآفات وتعذرت المكاسب وقل ولاد الحيوان وجف ألبانها وشحومها ولحومها وذهب ريع الأرض والأشجار وقلت منافع الأدوية المجربة وتحول القيظ شتاء والشتاء قيظا وبكثر الوباء والأمراض واستكلب الشره وتسلط الحرص وتمكن السرف وجهل القصد وانصرفت قلوب الاولاد عن محبة الآباء والأمهات وعن طاعتهم الى البغضة وسوء الأدب وقلة الطاعة وذهب التواد والتواصل من ذوي القرابة والجوار والصحبة وفقد الصدق والأمانة

الظاهر "تحول" و"كثر"

والأمانة وفشا الكذب والخيانة ه

صفة المدينة السعيدة

قال افلاطن المدينة السعيدة هي التي تكون
حكيمة ونجدة وعفيفة .: قال وليس ينبغي أن تكون
كثيرة الأهل ولا كثيرة المال .: قال ولهذا نقول
بانه لا ينبغي ان تكون مجاورة للبحر ولا ينبغي أن تكون
لها معادن ذهب وفضة فانها اذا كانت كذلك
كانت غنية والمروة سبب البلايا والشرور وانها — الثروة
تكون مدينة واحدة وذلك لأنها مستعملة
للصواب والصواب أن يتصرف كل واحد من اهلها
فيما هو اهله ويواظب عليه وليس يتم له ذلك إلا بترك
ما ليس له ويكون لغيره فانه لا فرق بين أن يترك
الانسان عمله وبين أن يستعمل بعمل غيره .: و
المدينة الحكيمة هي التي تكون في رؤسائها
الحكمة وخاصة في الرئيس الأعظم ويكون مع
ذلك في المرؤوسين حسن الطاعة .: وان الحكمة
هي الرأي الحسن والفكرة الجيدة ولن تحصل الحكمة
الا باكتساب الهيئات الفاضلة النفسية اعني
الاخلاق

الأُخلاق الحسنة وباقتناء العلوم الرياضيّة اعني
العدد والمساحة والنجوم والموسيقى والّا بمعرفة
علم المنطق والجدل وبمعرفة السنن المرسومة
وبمعرفة الأُمور الجميلة وبمعرفة السُنن الماضية
* قال افلاطن المدينة النجدة هي التي تكون في
الحفظة جرأة على الأعداء ونصرة لمحاربتهم :. و
النجدة هي الشجاعة :. قال والشجاعة هي المحافظة
على اخلاص الرأى الذى سنح عن الأُدب فيما اوجبته
السُنّة في شدائد الأمور واهوالها وآلامها في
التعب المحمود وعند مجاذبة اللذات والشهوات :.
قال والشجاع هو الذى يمكنه الثبات على الرأى الذى
يسنح عن الأُدب عند اللذة والشهوة فلا يخذل
الرأى بسببهما :. قال والمغلوب من اللذات اردى
من المغلوب عند الأحزان والآلام فان اللذات
اذا هاجت حملت على الأُمور القبيحة :. قال والمدينة
العفيفة هي التي يكون كل واحد من اهلها ضابطاً
لنفسه من اللذات الرديئة والشهوات الضارة :.

قال وانها

* ايجادرا
كلمة والمد
النجدة تكرا
كرظاهراً زائد

قال وانها لا تكون عفيفة بأن تكون العفة في صنف
من اهلها كما كانت حكيمة بحكمة رؤسائها ونجدة
بشجاعة حفظتها لكن بأن تكون سياستها و حفظتها
وصناعها وجميع من فيها اعفاء :. قال والعفة هي
موافقة صوت الأخس لصوت الأفضل بالطبع وذلك
بأن تكون النفس الشهوانية تابعة للنفس الناطقة
فلا تتحرك الى اللذات والشهوات الا اذا اطلق له
ذلك ولا يضرب من الأحزان الا اذا اطلق له النفس الناطقة
وقال ارسطوطيلس في ريطوريقي العفة
فضيلة بها يكون المرء في شهوات البدن على ما تأمر به
السنة :. قال والفجور بخلاف ذلك ه

سؤال قال افلاطن قال لي قايل
يشبه أن تكون هذه المدينة التي وصفتها موجوده
في القول فقط وانا لا نعلمها في موضع من الأرض :.
قال وقلت ان لم تكن موجودة في الأرض فان مثالها
موجودة في السنة :. قال وايضا فلا فرق بين ان
تكون قد كانت وبين ان ستكون وذلك ان الذي
قلناه ليس هو فيما لا يمكن أن يكون ه

بحاك
فيها

صفة

صفة أفلاطن لأخلاق أهل زمانه

قال أفلاطن وحال ما نعلمه من اخلاق أهل المدن اليوم كحال لوح مملوّ كتابة فاسدة فالواجب ان يغسل غسلاً جيداً ثمّ يملأ كتابة جيّدة وانّ ذلك غير ممكن الّا بان تقتلهم وهم احياء ثمّ تجعلهم أزكياء بأن تعوّدهم العادات التي يرضاها الله

فيما يجب أن يجعل على اهل المدينة للمدينة

قال افلاطن ويجب أن يفرض على كلّ واحد من اهل المدينة كرامة للمدينة وخدمة لها فانّها لهم بمنزلة الأمّ اذ كان بها تربيتهم

[ابتدای قسم پنجم از کتاب]

قال ابو الحسن ابن ابی ذر الحمد لله الذی

نظم بحسن التقدیر بین المتباعی والمختلف وربط

بحسن التدبیر بین المتباین والمنتشر رکبنا من طبایع مختلفة

وجعلها فی المعاونة علی صلاحنا کأنها مؤتلفة وجعل صلاح

بقائنا بمعاونة ذوی الهمم المختلفة والطبائع المتباینة

والاخلاق المتفاوتة وربط الکل برباط السیاسة حتی صار

سعی الجمیع الی شیء واحد وهو صلاح الحال عن غیر علم منهم و

بصیرة ولا فهم ودرایة الا من اکرمه الله بالولایة واین هم و

کم هم وجعل حصول هذا الانتظام بالرئیس الفاضل فانه جل

ثناؤه جعله المصرف للکل والناظر والمؤلف والجامع فسبحان

من الف المختلف وحل الکثیر المنتشر لا یعجزه شیء وهو

الواحد القهار الکبیر المتعال **وبعد** فان کتابنا هذا

انما هو فی **القسم الخامس** من کتابنا فی **السعادة**

والاسعاد فی السیرة الانسانیة ونرید ان نبین

فیه ما یجب علی الرئیس ان یأخذ به نفسه فی السیاسة لرعیته

وبالله نستعیذ من الزیغ والزلل وایاه نستعین علی صواب العمل

فانه لا

اصل:
متباعی

فانه لا حول لنا ولا قوة الا به

فى اقسام السياسة على وجه آخر سوى الوجوه التى ذكرناها من قبل

قال ابو الحسن السياسة تنقسم الى ثلثة اقسام وكل قسم من الثلث ينقسم الى سبعة اقسام فالقسم الاول هو ما يحتاج أن يأخذ به الرئيس نفسه لرعيته ∴ وهذا القسم ينقسم الى سبعة اقسام احدها بيان انه يحتاج أن يقوم نفسه من قبل أن يقصد الى تقويم غيره والثانى ذكر السنن التى يختص بها الملك فى سياسته ∴ والثالث بيان انه يجب أن يجعل مبنى امره على الحزم ∴ والرابع الوجوه والقوانين التى يكون بها الحزم ∴ والخامس سياسة الجياد من الناس وهو سياسة الرفق والاحسان ∴ والسادس سياسة الأردياء وهو سياسة العنف والهوان ∴ والسابع سياسة دفع مضرة الاعداء ∴ والقسم الثانى ما يجب أن يأخذ به رعيته وهذا ينقسم الى سبعة اقسام احدها التوليد على طريقة السنة ∴ والثانى التربية ∴ والثالث التخريج والتنشئة ∴ والرابع تأديب النساء ∴ والخامس تأديب الصناع ∴ والسادس تأديب جماعتين

الأموال ∴ والسابع تأديب حفظة المدينة ∴ والقسم الثالث هو ما يحتاج أن يعمله في أمر رعيته وهذا ينقسم أيضاً إلى سبعة أقسام ∴ أحدها بيان أنه لا بد من اختيار العمال ∴ والثاني صفة من يجب أن يختار ∴ والثالث ذكر السنن والآداب التي يجب أن يؤخذ بها العمال ∴ والرابع بيان أنه لا بد للرئيس من معين في الرأي ومشير ∴ والخامس في صفة الوزير والمشير ∴ والسادس القول في الاختيار ∴ والسابع القول في الرأي وفي المشورة وفي القوانين التي يجري عليها الرأي هو

بأي السياسات ينبغي أن يكون الإبتداء بسياسة السلم أو الحرب

قال أفلاطن الابتداء بسياسة السلم أولى ويشبه أن يكون ذلك كالشيء اللازم وكالأمر الضروري إذ كان لا سبيل إلى دفع شر الأعداء إلا باجتماع كلمة الأولياء ∴ قال ولذلك نقول بأن الواجب على السائس أن يصرف تدبيره أولاً إلى استصلاح حال أهل المدينة فيما بينهم من الشرور التي تتولد فيهم بالبغضاء والتباين والحسد والتنافر ∴ قال فإنه ليس يجوز أن تحصل لهم

٢ ولعل ٢

الخيرات ما لم يقع الأمن لبعضهم من بعض: قال والحرب حربان حرب فيما بين الأولياء بعض من بعض و حرب فيما بينهم وبين أعدائهم وشر الحربين ما تكون بين الأولياء فلذلك نقول بأنه يجب أن يكون ابتداء عناية السائس اكتساب حسن الحال للأولياء ٥ امر و

القول في كيفية السياسة على وجه آخر سوى الوجوه التي ذكرناها وفيه بيان أنه ليس يجوز أن يقوم غيره إن لم يتقوم السائس أولاً في نفسه بالحجج البينة الواضحة

وأقول من أول ما يجب على السائس أن يفعله في حق السياسة أن يلتزم الطاعة للسنة التي يريد حمل الناس عليها في جميع متصرفاته وأن لا يرخص لنفسه خلافها في شيء من الأشياء البتة وإن خف أمره وهان خطره وذلك أنه إن أقدم على خلافها كان ساعياً بفعله الى ابطالها ومقدماً بخلافه لها الى عض حرمتها

الى كل اصل بال على نفسه

ومسهّلاً على غيره سبيل الجرأة على تركها بل على
ابطالها في الجملة ؞ وقال افلاطن وجود انه متى   وجُود
يسوّغ الرئيس للناس رفض سنّةٍ واحدة صار ذلك   يكون لغيره
ذريعة لهم الى ابطال السُنن كلّها ؞ قال ابو الجيش
لأنّه ليس الثاني بأحقّ في الحقّ من الأوّل ﻫ

دليل اخر لما قلناه

اقول انه لمّا كانت السياسة حمل الناس على طريقة
السُنّة وقبضهم عن العدول عنها فلا بدّ من ان
يكون السائس قائداً فيها ومستتبعاً من يسوسه
او سائقاً فيتقدّمهم امامه فمتى تولّى السائس
بنفسه عن طريقة السياسة واخذ بفعله الى
خلاف جهتها فقد اضطرّ الناس الى التولّي عنها
والى التوجّه الى حيث توجّه هو اليها فانّه القائد
وبيده الزمام او السائق وبيده السّوط ﻫ

دليل آخر

واقول انه متى رغّب رعيّته في فعل شيء بلسانه و
لم يرغب هو فيه ورهّب من مواقعة شيء بلسانه و
لم يحقّق هو الرهبة منه بنفسه ولكنه اظهر الرغبة

فيه كان كالمكذب لقوله بفعله وكالمزهد بعمله لما رغب فيه بلسانه وكالمرغب بفعله فيما زهد فيه بلسانه

دليل آخر وهو قوي

اقول من البين ان المنفعة بعلم النافع انما هي لأن يُرغب فيه فيقتنى والمنفعة بعلم الضار انما هي لأن يُزهد فيه ويُتّقى فمتى صار المفيد للعلم بالنافع وللعلم بالضار زاهدًا فيما ذكر انه نافع وراغبًا فيما ذكر انه ضار كان كانه قد غرّ وخادع ودعا الى ترك شيء ورفضه ليخلص له فيأخذه والى فعل شيء ليتخلص هو منه اذا اشتغل به غيره ⁂

دليل آخر وفيه بيان أن معرفة علوم الأعمال في الاول إنما تقع على سبيل حسن الظن بالقائل

واقول السبيل الى معرفة علوم الأعمال في الأول انما هو التسليم للمخبر على سبيل حسن الظن ∴ قال ابو الحسن وذلك ان هذه العلوم انما تحصل بالتجربة والتجربة انما تحصل بالحس والنظر وذلك ان التجربة انما تكون

في الاصل: يـ
في الاصل: ذ

فى الجزويات والجزويات انما تدرك بالحس والحس فانما يدرك منها اللذة والأذى وذلك انما يكون من بعد التسليم للأول فانه مالم يسلم لم يتعلم منه ما يتعلم لم يمكنه ان يأخذ به فى العمل ومالم يأخذ فى العمل لم يحصل له علم التجربة .·. والتعقل انما هو فى معرفة الضار والنافع والخير والشر وهذه انما تدرك بالنطق والنظر وهو السبب فيه .·. وقال ارسطوطيلس ينبغى للأحداث أن يسلموا للمشايخ وللمتعقلين من غير برهان ويجب عليهم أن يسلموا الظنونهم من غير برهان كما يجب عليهم أن يسلموا للبرهان .·. وينبغى للمتعقل أن يعرف الأبر والأفضل والأنفع والأضر ولذلك نقول بأن المجرب يحتاج أن يكون بصيراً بمعرفة وجوه العبرة والمقايسة ويحتاج أن يكون سليماً من الآفة والعاهة فانه من البين ان الممرور لا يجد طعم الأشياء على الصحة لكن انما يجدها على الصحة الصحيح .·. وايضاً فانه قد يلتذ الانسان من جهة العادة بما ليس بلذيذ كنتف اللحية وكأكل الفحم والطين ويحتاج المجرب الى زمان كثير فان التجربة لا تحصل بمعرفة

شيء واحد لكن بمعرفة جميع الأشياء التي يحتاج
اليها السعيد في حياته وقد يحتاج الى الزمان الكثير
لمعنى آخر وهو انه ليس يكفيه أن يجرب الشيء مرة وا-
حدة ولكن يحتاج أن يجربه مرارا كثيرة فانه يحتاج
أن يجربه على الأوقات المختلفة وعلى الأحوال المختلفة و
على الوجوه المختلفة .:. وأول القاصد الى التعرف ان كان
صبيا فان الذي مضى عليه من الزمان قليل وان كان
مسنا وعرفان زمان تيقظه قليل والمجرب يحتاج الى
زمان طويل مع اليقظة فقد بان بما قلنا انه لا سبيل الى
معرفة هذه العلوم في الأول الا من جهة التسليم للمعلم
بحسن الظن .:. ومن البين انه ليس يجوز ان يحسن ظننا
بمن نراه بحاله على خلاف ما اليه يدعونا وذلك بان يكون
زاهدا فيما يرغبنا فيه وراغبا فيما يزهدنا فيه .:. وبعد
فان كان قد دعانا بلسانه الى فعل شيء فقد دعانا بفعله
الى تركه ودعاء الفعل ابلغ واقوى لأن الفعل اشرف من
العلم الذي يراد لذلك الفعل م

سؤال وقد يجب ان ينظر انه هل
يجوز أن يكون الإنسان عارفا بالخير وبالمنافع فيزهد

فعرفان ٩

فيهما ولا يرغب وان يكون عارفاً بالشرّ والضارّ فلا
يزهد فيهما ويرغب **والجواب**
بانّه ليس يجوز كون ذلك من غير علّة او آفة و
ذلك انّ الانسان مجبولٌ على محبّة الخير والنّافع و
على الرّغبة فيهما وعلى بغض الشرّ والضارّ وعلى الهرب
منهما ولكنّه متى وقعت الآفة على المعرفة كشكٍّ
او شبهةٍ او سهوٍ او غفلةٍ وقع فيما كان سبيله أن
يهرب منه وترك ما كان سبيله أن يرغب فيه .: وامّا
العلّة فاعتراض شرّ او موذي فيما بين العارف بالخير
والخير وفيما بينه وبين النّافع واعتراض لذّة وشهوة
فيما بينه وبين الشرّ والضارّ ه **في المثال**
انّ دفع العدوّ عن بلادنا والإنكاء فيهم خيرٌ لنا
غير انّه يعترض بيننا وبين هذا الفعل المخافة من
الآلام والأهوال التي لا بدّ من وقوعها لمن اراد
اقامة هذا الفعل .: ومن البيّن ايضاً انّ الهرب
من الأعداء شرٌّ وانّ الاستسلام للأسر ايضاً شرٌّ
إلّا انّه يعترض بيننا وبين هذا الشرّ لذّة تعجل الرّا-
حة من النّصب والتّعب والخطر والاله وهذه اللّذة

تخدعنا فتوقعنا فى الشرّ الّذى لا نشكّ فيه ه فقد بان بما قلنا انّ الإنسان ليس يذهب عن المؤثر الى ما ليس بمؤثر ولكنّه انّما يذهب عن الابرّ و الأفضل .:. واقول انّ الجاهل ليس يوقع نفسه فى الشرّ الّا من جهة المخافة من الشرّ ولكنّه يصير الى ما هو اكبر فى الشرّيّة بسبب ما هو شرٌّ ، و يترك ما هو اكبر فى الخير بسبب ما هو خيرٌ والفاضل يكون بخلاف ذلك ولذلك نقول بأنّ الفاضل هو المقياس والعيار لما يختار .:. وقال افلاطن وأحد الآفات على اهل المعرفة الرّجاء الكاذب وذلك بأن يوملوا أن لا يضرّهم الضّار وان اخذوه ولا ينفعهم النّافع وان تركوه اوليظنّوا بأنّهم يتخلّصون منه إن ضرّهم .:. قال والأمانى لا يسلم منها احدٌ ه

كذا ، ولا يوجد سوى ههنا

فى الآداب الّتى يحتاج الملك والسّائس أن يأخذ بها نفسه

وقال ارسطوطيلس للاسكندر انّ الّذى يحبّك النّاس عليه التّواضع ولين الجانب والّذى يبغضون الجزالة والكبرمة فاجمع الأمرين تجتمع لك محبّتهم وتعظيمهم ه

لعلّه يعظمون

أدبٌ آخرُ كبيرٌ

وقال افلاطن ينبغي للملك ان يجمع الى سلاسة القياد* وأن يمزج بينهما فانّه ليس يتمّ الأمر بواحدٍ منهما ه

* كذا في الأصل وفيه نقص،

آخرٌ

وقال ارسطوطيلس للاسكندر ولا يريبنّك رأيك أنك اذا احسنت القول فقد ابلغت من دون أن تحقّق قولك بفعلك ومن دون أن تحقّق علانيتك بسريرتك ∴ قال وانّه ليس ينبغي أن تثق بحسن ثناء النّاس عليك الّا اذا كنت محسنًا ه

آخرٌ

وقال ارسطوطيلس للاسكندر أقبل المعذرة من الكاذب اذا اردت استبقاءه ودع اللجاج عن قدره وليس ينبغي أن تظهر غضبك واذا اظهرت فليس يجوز أن تسكن الّا اذا اثرت الأثر العظيم ه

سياسة

كان الاسكندر اذا استبطأه الجند ضرب أعناقهم و اذا استبطأه ندماؤه زاد في الاحسان اليهم ه

وصيّة

وقال ملك لابنه لا يرتفعنّ جهل أحدٍ على حلمك ولا ذنبه عن عفوك ولا طلبته عن جودك ه

ادب حسن

قال سابور بن اردشير ينبغي للملك أن يقدر مدحه وذمه وترغيبه وترهيبه حتى لا يخرج بلسانه الا ما يكون ملايما الفعله فانه متى عرف بارسال اللسان على الجزاف لم يجزل وعده ولم يروع وعيده :: قال وينبغي أن يعلم الناس انه لا يعجل بالثواب ولا بالعقاب فان ذلك ابلغ فى رجاء الراجي وخوف الخايف ه

ادب

وقال علي ع للأشتر ليجتمع في قلبك الافتقار الى الناس والاستغناء عنهم حتى تزول عنك ذلة الخشع بالاستغناء عنهم وجفوة اللقاء بالافتقار اليهم ه

ادب حسن

قال علي ع للأشتر استر عورة رعيتك ولا تكشف ماطوى عنك وأدرإ الحدود ما امكنك ه

وأدرأ ظ

ادب حسن

وقال ارسطوطليس للاسكندر لا تستأنس الى النساء انسا يطمعهن ذلك في تزيين حديث عندك أو تقبيحه واجتهد في أن لا تقع الأحاديث اليهن ه

ادب

قال علي للاشتر لا يحملنك شرف امرئ على ان تعظم من بلائه صغيرا ولا ضعة امرئ على ان تصغر من بلائه عظيما ۝

تفطن وادب وحزم

قال سقراط واجب على من خاف ان يمتحن بالرياسة ان يسوس نفسه على احتمال جهل الناس وسوء ادبهم فانه ليس ينبغي للسائس ان يقلق من اخلاق العامة وجهلهم :

قال ابو الحسن ويجب مع ذلك ان يعود نفسه احتمال التعب والكد فقد قيل بانه ليس شئ اكد من سياسة العامة وانشد الجاحظ

وان سياسة الاقوام فاعلم لها صعداء مطلبها شديد

ادب وسياسة

قال انوشروان لا ينبغي للملك ان يتتبع زلات رعيته :

قال ابو الحسن ليس المعنى فيه ان لا يقصد الى معرفتها ولكن المعنى ان لا يقصدهم بالعقوبة فيها اذا كانت مما يجوز تسويغها واحتمالها وذلك بان لا تكون موبقا للدين ولا مؤثرا في المملكة :: وقال بعض الملوك لولده ارض من رعيتك بالميسور وتجاف عن زلات ايديها وسقطات السنتها فيما لا يبكي في ملكك ۝

تفصيل

تفصيل ما ينبغ للملك أن يتولاه مما لا ينبغي له أن يتولاه

قال ارسطوطيلس الأمر امران كبير لا يجوز لك أن تكله الى غيرك وصغير لا يجوز لك أن تباشره بنفسك :. وقال افلاطن لا ينبغي للملك أن يتولى شيئا من الأمور الرذلة بنفسه والأمور الرذلة امران امر يكون حسن المبتدأ ردئ العاقبة وامر يكون حسن العاقبة ردئ المبتدأ . قال ولا ينبغ للملك ان يتولا بنفسه الردى :. وقال علي للأشتر اعلم بأن من الامور امورا لا بد لك من مباشرتها منها اصدار حاجات الناس في قصصهم ومنها معرفة ما يرد الى بيت المال ويخرج منه ومنها اجابة العمال فيما لا يجوز أن يستكفى فيه الكتاب ه

فيما يجب أن يعامل به الرئيس نظيره اذا دخل اليه

قال ابن المقفع الواجب على الملك اذا دخل اليه من يساويه في المنزلة ان يقوم له ويخطو خطا بين يديه وان يجلسه في مجلسه ويجلس دونه واذا نهض قام له وخطا خطا بين يديه وامر حشمه بالسعي بين يديه وان يركبوه بحيث يراه ه

في جلوس الملك للعامة اي كيف وبأيّ مقدار

وقال ارسطوطيلس للاسكندر اجلس للعامّة
في فصلي السّنة ولا تجلس بغير سلاح ولا يكونن
على احد ممّن يكون على راسك سلاح واذا جلست
فاقض حوائج الدّاخلين اليك وقدّم مجلس اهل
الفضل : قال وينبغي أن تأخذ رؤساء المدن
بتسهيل سُبُل النّاس في الوصول اليهم وفي اقتضاء حوا=
ئجهم وقضاياها لهم : وقال عليّ للأشتر لا يطولنّ
حجابك فيقلّ علمك بامور رعيّتك : وقال سابور بن
اردشير لابنه هرمز وينبغي لك أن تجلس للعامّة في
كلّ شهر مجلسا ينتصف فيه المظلوم من الظالم : وقد
قيل بأنّ الأكاسرة كانت تجلس في كلّ سنة مرّتين
فقط وكانت تأمر بأن يُنادى من قبل جلوسها ألا إنّ
الملك يريد أن يجلس في يوم كذا : وكان اذا جلس امر بأن
يُنادى اوّلا من له على الملك دعوى او مظلمة : فاذا
دخل المدّعي عليه نحّى تاج الملك وجاء فجثا بين يدي
الموبذ وحاكمه وكان امرهم على هذا الى أن ملك يزدجرد

والصواب
ضائها

فامتنع من التحاكم وقال ليس للرعية أن تنتصف من الملوك ∴ فبينا هو في ايوان له اذ دخل فرس ملجم مسرج فرمحه وقتله ه

كيف ينبغي للملك أن يقسط ايام حياته

قال افلاطن ينبغي للملك ان يقسط ايام حياته اربعة اقساط قسط للنظر في كتب الحكمة وفي احكام النواميس وقسط فيما يصلح احوال الاغنياء وقسط في تنفيذ ذلك وفي اقامة الفضائل ∴ قال ولا ينبغي للملك أن يخلو وقتاً في وقت ∴ وروي بأن الاسكندر كان جعل يوماً لاهله ويوماً للراحة وانسه وكان الصيد اكثر انسه وكان جعل يوماً للدرس الحكمة ويوماً للفكر في صلاح امور العامة ويوماً للفكر في صلاح امور الخاصة ويوماً للفكر في امور الاعداء ه

فيما يجب على الملك أن يفعله في الغلط اذا وقع منه

قال سابور بن اردشير لابنه هرمز اعلم بأن احداً لا يخلو عن هفوة ولا يسلم من زلة وان كان بارعاً فاضلاً ومتيقظاً حازماً فان زل لسانك عن خطأ

او مال رأيك الى غير رشد فتداركْ ذلك بسرعة الرّ=
جوع عنه ولا يمنعنّك خشية المهجنة من التزام الحقّ
في الرّجوع الى الصّواب فانّ ثباتك على الخطأ من بعد
تبيّنه اعظم في المهجنة عليك واشدّ في العارّ. قال
ارسطوطيليس للاسكندر اذا افتتحت امرًا على انّه صواب
ثمّ تبيّنت انّه خطأ فاجعل رجوعك عنه على تلبيس
ما أمكنك ومن التّلبيس أن تستتمّه اذ المركن في
استتمامه المضرّة الشّديدة ثمّ الواجب بعد ذلك أن
تنقضه ولكن من بعد زمان ه

مـ في كيفيّة السّياسة على وجه آخر وفيه قوانين كلّيّة كما يجب أن يأخذ به الملك نفسه لرعيّته

قال افلاطن من الواجب على الملك ان يوفي ما
عليه لهم من حقّ الحياطة والحماية والعدل و
النّصفة ثمّ يطالبهم بايفائه ما عليهم له من حسن
الطّاعة والنّصيحة. قال ابو الحسن ويجب على الملك
أن يطالب عمّاله بايفاء ما عليهم للرّعيّة اليهم وأن
يأخذ رعيّة كلّ عامل بحسن الطّاعة لرئيسه وبحسن

النّصيحة :. وقال ارسطوطيلس وينبغي أن يتفقّد اموز رعيته تفقّداً تامّاً والسّبيل في ذلك ان ينصب اقواماً يصلحون لذلك ويأمرهم بالتقاط اخبارهم صغيرها او كبيرها فانّ للصّغير حظّاً من التّدبير ليس للكبير :.
وقال افلاطن وينبغي للملك أن يحقّق وعده ووعيده فانّ انسياق النّاس الى ما يسوقهم اليه ليس يقع بالوعد والوعيد لكن بتحقيق الوعد وبتحقيق الوعيد: قال ابو الحسن ويجب أن يظهر ذلك ويشهره ليردّع ما حلّ بالمسيء الرديء من الاساءة ومن الهمّ وليُنشط الجُند على فعل الجميل والنّافع وعلى الرّغبة فيها وواجبٌ عليه ان يتعرّف امور اعدائه واعداء رعيّته ليقابل كلّ مكيدة تكون منهم ومن اراداتهم بما يدفع به كيدهم ويردّ به قصدهم وواجبٌ عليه أن يصرف عنايته الى عمارة وجوه المنافع المشتركة والى استدرار الأموال منها ثمّ يجب عليه أن يُخرج ذلك فيما يعود بصلاح حالهم من عمارة القناطر والرّباطات والاسوار والأودية والأنهار وفي تحصين الثّغور والعورات واشباه هذا ويجب أن يُخرج من ذلك كفاية من قعدت به زمانةٌ او علّةٌ او صغرُ سنّ اوضعف

كبر عن المكاسب اذا لم يكن له ذخيرة مال ويجب أن يقيم
لكل مدينة حفظة وجندا وعمل الحفظة ان يحفظوا
البلد من الآفات التي تتولد من اهله بالسرقة والنهب و
قطع الطريق وسائر الجنايات وعمل الجند ان يحاموا
عن البلد وعن اهله شر الأعداء واضرارهم ويجب أن يقيم
لجميع هؤلاء الكفاية من الأموال المشتركة ∴ واقول
مدار امر السياسة على حفظ المستقيم على الاستقامة و
صيانته من الآفة وعلى استصلاح الفاسد بازالة الآفة
ورده الى الصحة وعلى التوقي من شر الأعداء ودفعها
اذا وردت ∴ واقول ان حفظ المستقيم على الاستقامة
انما يكون بصيانته عن جميع ما يزيله عن الاستقامة و
استصلاح الفاسد انما يكون برفع جميع الأسباب المولدة للعلة ه

باب في كيفية السياسة على وجه آخر وفيه بيان وجوه الحزم

اقول الحزم قاعدة السياسة ومبناه على التنبه للوا=
قع بحسن التفقد والتعهد وعلى استخراج ما لم يقع مما
يجوز أن يقع باستقباله بالفكر فيه وبالتكهن من

الواقع وبالتفرس :. والدرجة الثانية التثبت الى أن يصحح ما بلغه ويستبين ما قد استخرجه :. والدرجة الثالثة ٧ قد ؟
الروية فيما يجب أن يعمل فيما بلغه او استخرجه وفي جميع ما يحتاج ان يعمله حتى يكون على مقدار ما ينبغي و بالمقدار الذي ينبغي وعلى الوجه الذي ينبغي وفي الوقت الذي ينبغي :. والدرجة الرابعة البدار الى تنفيذ ما قد قد استبان وظهر وترك التأخير ومن الحزم أن يعمل على الأشد فيما يحذر وعلى الأيسر والأخف فيما يؤمل وان يصرف هزله الى الجد وراحته الى التعب وينبغي أن يعلم ان كثيراً من الأمور الضارة اذا لم يتقدم عليها بالاستعداد فوردت بغتةً وفجأة لا تمهل لاقتناء ما يتوقى به من شرها فتضر لذلك الضرر العظيم وربما أبادت واتلفت ؟

ذكر ما جاء عن الحكماء على معاني ما قلنا

سأل الاسكندر الملك حكيماً أن يوصيه فقال اصرف عنايتك الى التفقد حتى لا يذهب عليك شيء من امرك واجعل عماد امرك التثبت ولا تقدمن على امر من الأمور الا من بعد الفكر فيما عليك منه ولك

وإياك والتكهن بالأمر الصغير إذا كان محتملاً للنماء ∴
وقال علي بن أبي طالب للأشتر إياك والإقدام من
قبل التبين وإياك والتسويف من بعد التبين ∴
وقال بعض الحكماء أحزم الملوك من ملك هزله بجده
وقهر هواه بلبه وأعرب عن ضميره بفعله ولم يخدعه
رضاه عن خطأ نفسه ولا غضبه عن خطأ غيره ∴ و
قال ارسطوطيلس كل الناس محتاج إلى التأني والتثبت
والملك إليه أحوج لأن قوله ينفذ ويفعل كل ما
يقول من غير تأخير ولا اعتراض ∴ وفي عهد ملك إلى
ابنه استقبل الأمور بحسن الروية في أوائلها وجميل
الاستعداد لعواقبها وليكن أوثق شيء مما تدخره من
أسلحتك وأفضل عددك صالح الرجال من أهل الفضل والبأس ∴
وقال ارسطوطيلس لا تؤخرن شغلاً عن وقته طلباً للراحة
فإن ذلك يسلبك الراحة ويزيدك مع ذلك الحسرة ∴
واعلم بأن الأمور إذا اجتمعت عليك فدحتك ∴ وقال
افلاطن من أوجب الواجب على الملك أن يعرف الآفات
الداخلة على الملوك قبله ليحترز منها ∴ وقال افلاطن
وينبغي أن يعلم السائس أن الفتن في المدن تكون
أشد

اشدّ تمزّجًا من الامواج فى البحر فينبغى أن يكون حذرًا
من وقوعها وينبغى لذلك ان يتفقّد امرا هلها دائمًا ∴
وقال افلاطن وليس ينبغى للملك أن يدع رياسات
العامّة تكثر واذا اكثرت فينبغى أن يرفعها الى رئيس
واحد ∴ وقال احقّ من ساء ظنّك به من ساء بلاؤك
عنده واحقّ من حسن ظنّك به من حسن بلاؤك عنده ∴
وقال ارسطوطيلس وينبغى للملك أن يسرّع الى الاصغاء
وأن يبطئ الى التّصديق ∴ وقال ارسطوطيلس وينبغى
للملك أن يحذر فى كلّ شىء من امره من الدّانى والقا
صى والولىّ والعدوّ حتّى فى مطعمه ومشرّبه ولباسه
ونومه وفى مستحمّه ∴ وقال بعضهم الحزم هو حفظ
ما كُلّفتَ وترك ما كُفيتَ ∴ وقال ملكٌ لابنه احذر
ان يجوز عليك بغى باغٍ وسعاية ساعٍ بالتدليس وذلك
بأن يجعل لهما صورة النّصيحة والشفقة ∴ وقال
اتّق نكبات الأيّام وحسرات عواقب التّفريط ∴ وَ
قال ارسطوطيلس للاسكندر دارِ رعيّتك مدا
راة من قد انهكت عليه مملكته وتفقّدهم بجهدك
تفقّد من قد احتاج الى منافعتهم عنه وعامل اعداءك

على انّه في الدّرجة العليا من القوّة واذا اجتمع الرّأى والأنفة في الموضع الضّيّق فدع الأنفة للرّأى :. وقال افلاطن ينبغي للملك ان يستعمل الحزم عند الأمن والطّمأنينة فانّه قلّ ما ينفع عند نزول البليّة :. وقال معاوية ما بين ان يملك الملك رعيّته او تملكه الاّ الحزم والتّوانى ۞

هذا من حقّه ان يُكتب بماء الذّهب

قال سابور بن اردشير لابنه هرمز اعلم بأنّه لن يمكنك القيام بما اوصيتك به الاّ بكدّ عظيم ومضض شديد وانا اخشى ان تملّ ذلك ولاسيّما اذا لم تجد لنفسك موافقاً وعلى امرك معاضداً فخانك الأمين وغشّك النّاصح فان عرض لك ذلك فانظر في الّذى تمسّك من عاقبة ما انت صائرٌ اليه فانّك اذا تأمّلت ذلك عرفت انّ المضضَ والقلقَ ممّا اردت الهرب اليه اشدُّ واعظم ممّا اردت الهرب منه ۞

ومن الحزم الواجب في الرّأى الوفا بالعهد والعقد

وقال

وقال ملكٌ لابنه حافظ على ما أُعطيتُ من عهدٍ وما عقدت من عقد فانه امان الله الذى افاضه بين عباده حتى امن به العدوُّ عدوَّه واستنام اليه الخائف من خوفه .: قال ابو الحسن وبه ينتظم رغد السلم وراحته ويندفع خطر الحرب وهولُه .: وقال عليٌّ للاشتر ان الله جعل العهد امانًا بين عباده فلا تجترئنَّ على الغدر فان الله مهلكٌ كل من اجترى عليه ولا تنصبنّ نفسك لحرب الله فانه لا ثبات لك بنقمته وان الله يذل كل جبار ويهين كل محتال ۞

قانون كبير فى الحزم

قال سابور لابنه هرمز اعلم بانه لابد للملك من خاصة جند يعدّهم للنوائب ويصطنعهم للشدائد فينبغى أن تلتقط من جميع جندك لذلك الأفضل فالأفضل والخير فالخير ۞

قانون

قال حكيم احذر التفريط فى الأمور اتكالاً على القدر فان لكل قدر سببًا يجرى عليه فسبب الخزى والخيبة التفريط وسبب النجح والغبطة البدار والجدّ واعلم

بان القصد في الأمور في اوانها خير من اتعاب النفس فيها من بعد تولّي زمانها ومن الاستظهار التقدّم عليه بالرّويّة ثمّ بالاستعداد ويجب أن يكون مقدار الزّمان الّذي يتقدّم به عليه مقدار ما يسع للفكر والاستعداد فان جال الأمر كنت مستعدّاً له وان تخطّاك لم يضرّك ما فعلت :. وقال بزرجمهر لأنوشروان اترك ما يتوقّع بمنزلة الواقع وخذ له أهبته :.

وقال ارسطوطليس للاسكندر اعلم بانّ الحذر من الأمر انّما يكون قبل أن يشرع فيه فامّا ترك الأمور من بعد الانغماس فيها فانّما هو الجور :. وفي جاويدان خرذ تقدمة الرّويّة ابلغ من الاستظهار عند وقوع الامر بالمشورة، واضعف الحيلة ابلغ من اقوى الشدّة واقلّ التأنّي اجدى من كثير من العجلة :. قال بعض الحكماء من لم ينتفع بظنّه لم ينتفع بعقله

حيلة يتوصّل بها الى معرفة الأحوال المستبطنة

قال سابور لابنه وهو في خداي نامه ينبغي للملك ان يجعل اقوياء كل من يريد الوقوف على اخبار من عمّاله

واعوانه

واعوانه واهل مملكته وخير بهم عيوناً عليهم ثم ينبغي ان يكرم من سمح بالتعريف وصدق ويعاقب من كتم اوكذب ؎

قانون كبير في السياسة

قال علي بن ابي طالب للأشتر اعلم بأن سخط العامة يجحف برضاء الخاصة وبأن سخط الخاصة يغتفر مع رضاء العامة فاعمل لأعمها منفعة ؎

قانون آخر كبير في السياسة

قال سابور لابنه هرمز لا تطلق لاحد من قواد عسكرك ان يتناول احداً من اصحابه بضرب او عقوبة واوجب عليهم أن يرفعوه الى صاحب مظالمك حتى يكون هو المعاقب ان اوجب الرأى العقوبة ؎

قانون

قال انوشروان ينبغي للملك ان يطلع على ما في غور البحار ولججها وعلى ما في اعالي الجبال ورؤوسها و ذلك بأن يجتهد في معرفة ذوى الرأى والروية من رعيته وذوى الوفاء والامانة منهم ثم انه يجب عليه من بعد ذلك ان يسلط ذوي الرأى على تاديب رعيته وذوى الامانة على القيام بامور رعيته ؎

قانونٌ في الحزم

في خُذاي نامه قال سابور لابنه هرمز من الواجب على الملك ان يتفقّد امور البلدان المتلاحمة* والمتاخمة ظ للأعداء حتى يحصّنها بالحرّاس والحفظة ويخصّها بالنفقة ولاسيّما اذا كثر اهلها فانّ اهلها اضرى على العدوّ واشدّ بأسًا والفتنة اذا وقعت بها كانت اشدّ اشتعالًا وابطأ سكونًا ثمّ ان كانت متنائية عنك كانت اعظم في البلاء ثمّ انك لا تأمن أن يصيروا اعداءً لك واعوانًا لاعدائك عليك من بعد أن كانوا لك اعوانًا واولياء ۞

قانون اخر في الحزم

وقال ارسطوطيلس واجب على الملك ان يخاف من يصلح لمكانه فيداريه ويحذره وهكذا سبيل كلّ ما لا يمكن ان يكون فيه اثنان ۞

قانونٌ اخر في الحزم

قال افلاطن انّ الرئيس اذا دامت رياسته كبرت نفسه فترفع عن الخضوع لمن فوقه فلا ينبغي للملك ان يدع رياسة تدوم الزمانَ الطويلَ في حالات مختلفة ۞

قانون اخر في الحزم

قال سابور لابنه هرمز أحذرك ان تستعمل على الارض الكثير خراجها البعيد صوتها احدًا من اعلام النّاس ومن رؤساء قادة الجيوش فانّه ان خانك فسوّغت له خيانته افسد ذلك امر ملكك وان لم تسوّغ له افسدت وليًّا من اوليائك وامكنه لكثرة دخله مناواتك ❊

قانون آخر في الحزم

قال افلاطن وينبغي ان يعرف حالات اهل المدن واخلاقهم حتّى يولّي عليهم المشاكل لهم ❊

قانون في الحزم

قال افلاطن ينبغي ان يُخاف ويُخشى ممّن يستبطي الزّمان والرّأي في امرهم أن يسقوا شربة فيفنقوا او يبيدوا ❊

قانون في الحزم

قال افلاطون ومن الآفات العظيمة الغفلة عن الطّبع القويّ الجيّد فانّ الطّبع العظيم ان لم يصرف الى خير عظيم لم يصبر على توليد الشّرّ العظيم ❊

قانون في الحزم

قال ارسطوطلس للاسكندر واذا اردت الاستيذاء بمن له حال في نفوس العامّة فلا تفعل او تبلغ غيره مبلغه عندهم ❊

قانونٌ في الحزم

قال افلاطن ينبغي للسّائس ان يحفظ الخبر من التجار والرّأى من القوّاد ﻫ

قانونٌ في الحزم

قال سابور لابنه هرمز اعلم بانّه متى اتفق لك في اشياعك وقادة جيوشك من يرزقه الله النّصر والظّفر على اعدائك او من وزرائك من يوفّقه الله لصواب الرّأى في امور فانّ ذوى الآفات سيحتالون في استفسادهم عليك بافساد احوالهم عندك والفاعلون لذلك ثلثة اصناف احدها حُسّاد نعمتك ونعمتهم والثاني اعداء نعمتك ونعمتهم والثالث المائلون الى العيث والخبط والهرج ﻫ

قانون كبيرٌ في الحزم

قال سابور بن اردشير لابنه هرمز وهو في خُذاي نامه ينبغي ان يضمن اهل كلّ كورة وناحية ما ترى او ذهب في بلادهم من مال او سفك دم ∴ قال وينبغي أن تشرك اعداءك على المراصد وعمّالك على المسالح في الغرامة معهم ∴ قال وينبغي أن تُلزم اعوانك مع الغرم العقوبة بالحرمان والتوبيخ والهجر ﻫ

بيان از

دراصل لابنه رمز را بجدا از هو في خذاى مى نوشته،

بيان أن السياسة المستقيمة هي التي تجري على جهتي العنف والرفق والترغيب والترهيب وانه لا سبيل الى اجراء الامر باحد الوجهين

قال ارسطوطيلس للاسكندر تشكل باشكال مختلفة من لين سياسة وغلظة ليجتمع لك امر الناس طوعًا من بعض وكرهًا من آخرين ∴ قال واعلم بأن سياسة اهل الدناءة لا تستوي ولا تستقيم البتة الا بالاخافة و الهوان وبأن سياسة اهل الشرف لا تستقيم الا بالكرامة والاحسان ∴ وكتب اليه ايضًا في كتاب كن رؤفًا رحيمًا ولا تكونن رأفتك فسادًا على من لا يصلحه الا الأدب وهم اهل الشر والغدر ∴ واعلم بأنك ان رحمتهم وعفوت عنهم فقد اعطبتهم واعطبت غيرهم بتجريهم على الفساد ∴ قال فيجب لهذا ان تقرر في نفوس اهل الردى والخبث ان عقوبتك حالة بهم متى خالفوا امر السنة وامرك ∴ وكان انوشروان يوقع في كل عهد سس خيار الناس بالمحبة وشرارهم بالاخافة وامزج للعامة

الرّغبة بالرّهبة.: وقال ارسطوطيلس اذا ارتفعت
الاخافة عن الأراذل اشروا وبطروا وعاثوا وافسدوا
فواجبٌ إذن أن يخوّفوا ويجب ذلك من وجه آخر و
هو أنّ الشرّير لا يفعل الخير ولا يترك الشرّ من اجل الخيرية
لكن من اجل العقوبة والمخافة.: وقال انوشروان
واجب على الملك أن يشدّد المستعصين وان يمدح
المقبلين على شأنهم ويكرمهم فانّ في ذلك ايناسًا
للمجتهدين في الخير والمجاهدي انفسهم في منعها من الشرّ:
قال وينبغي أن يقرّر في نفوس اصحاب الجرائم انّه سالبٌ
لأرواحهم ان لم ينتهوا عن الشرّ

بيان أنّ العقوبة والإهانة ضروريتان في السّياسة

قال ارسطوطيلس انّ الذين قد استولت عليهم
الشّهوات واللّذّات لا سبيل الى استصلاحهم بالكلام
فانّه وان احبّ أن يفعل الجيّد والنّافع وترك القبيح
والضّارّ لا يمكنه ذلك لتمكّن العادات الفاسدة منه.:
قال وانّ مخاطبة الجاهل بالعقل كمخاطبة العاقل بالجهل
وفي التجاوز عن اهل الفساد توهينٌ لأمر السُّنّة

والسياسة و اضرار باهل الصلاح .: وقال افلاطن انه

ليس كل احدٍ ينقاد بالرفق والكلام فلابد من العقوبة

ومن الهوان .: قال افلاطن وينبغي اذا عاقب ان لا يعاقب

بغلظةٍ وقسوة لكن برقة ورحمة فان اصحاب الفواحش

والآفات اولى واحق بالرقة والرحمة من اصحاب العللِ

والعاهات ٭ **اردشير**

قال افلاطن وكما لا ينبغي للصاحي ان يعظ السكران او يعذله — في الاصل للصاحب

كذلك ليس ينبغي للأديب أن يخاطب من لا ادب له .: و

قال سابور بن اردشير لابنه هرمز اعلم بانه ليس

يستفيض الامن في العامة الا بان يكون الخوف شاملاً

لأهل الريبة والخيانة فينبغي أن تخيفهم وتشردهم

وأن تقطع أطماع من له حق او حرمة من تحرمك لهم ؟

فيهم عند وجوب العقوبة عليهم ولا ينبغي أن تداهن

في امرهم .: وقال افلاطن واجب على الرئيس ان ينظف المدينة

من الأخلاق السبعية وهي التي افسدتها الطبيعة او

الغذاء الردئ فانه ان لم ينظف البلد منهم بأن ينكل

بهم ويشردهم افسدت هي الأخلاق السليمة .: وقال

الجاحظ اي رئيس كان خيره محضاً فقد خالف الله في تدبيره

وظن ان رحمته فوق رحمته فعدم الهيبة وافسد الرعية
ولو كان الناس كلهم يصلحون على الخير لكان الله بأن
يقتصر بهم عليه اولى فاذا لم يقتصر بهم على ذلك فقد
بان بانهم انما يصلحون على اللين والشدة والعفو والعقوبة
والمنع والعطية :. قال واذا كان الأمر على ما قلناه فقد
عاد الشر خيرًا والمكروه محبوبًا والمنع عطاءً :. قال
ونقول خير الخير ما كان ممزوجًا وشر الشر ما كان صرفًا :.
قال وقد قيل بعض العفو اغراء وقتل البعض احياء
ومنع البعض اعطاء :. فلابد من الوعد والوعيد ومن
البشر والعبوس :. قال ولو كان الشر صرفًا هلك الخلق
ولو كان الخير صرفًا انقطعت المحبة ولو انقطعت المحبة
سقطت الفكرة ومع عدم الفكرة عدم الحكمة
ومع عدم الحكمة عدم الانسانية ولولا الحكمة لكانت
البهيمة افضل لأنها الذ عيشًا وارغد :. قال وانه
ليس بلية اعظم ضررًا من ملابسة من لا يراقب الله
ولا يتقيه ومن مقاربته ومجاورته فانه اذا كان
بالله عارفًا وعليه مجترئًا ولحقوقه مضيعًا ولاحسانه
كافرًا فانه عليك اجرأ ولحقوقك اضيع وباحسانك

اكفر وان كان بحقوق الله جاهلاً كان بحقك اجهل. داعيا
وقال عمرو بن العاص لمعاوية احذر طغيان اللئيم وخصاصة الكريم فان اللئيم انما يصول اذا شبع واما الكريم فاذا جاع ٥

البحث عما قاله افلاطن بانه ليس ينبغي للأديب أن يخاطب من لا ادب له وهو من قبل برزقه

فأقول وقد يجب أن ننظر فيما قاله افلاطن من انه ليس ينبغي للأديب أن يخاطب من لا أدب له اذ كان مخاطبة الجاهل ومن لا ادب له كالضروري تعليماً وتاديباً وامراً ونهياً واعذاراً وانذاراً ومراده عندي انه ليس ينبغي أن يعتمد في امر الجاهل ومن لا ادب له على المخاطبة وذلك بأن يظن ان الخطاب كافية ولكنه يجب ان يجوز المخاطبة الى اخذه بالهوان والشدة ٥

في الفصل بين عقوبة الأولياء المخالفين وبين عقوبة الاعداء المنابذين

قال افلاطن واجب على السائس ان يفصل بين ما يستحقه الأعداء وبين ما يستحقه المخالفون

لنا من الاولياء ∴ قال واقول يجوز فى الأعداء القصد الى قتلهم وسبيهم والى تخريب عماراتهم واحراق منازلهم وليس يجوز شىء من هذا فى مخالفينا من الأولياء بل القصد فى التغيير عليهم وفى مجاهداتهم تاديبهم وتقويمهم وردهم الى حسن الطاعة فقد بان اذن ان الواجب فيهم وفى املاكهم الاستبقاء ∴ قال واقول يجب أن يقبض املاكهم وان ينتفع بها ماداموا فى طغيانهم فاذا استقاموا وتابوا رددناها عليهم ه

فى الجنايات التى لا يجوز احتمالها والحيلة فى تعريفها

قالوا كانت الأكاسرة تتجاوز عن كل ذنب الا ثلثة الطعن على الملك والخيانة فى الحرم واذاعة السر ∴ وكانت حيلتهم فى معرفة المنحرف عن الملك والطاعن انهم قد كانوا انصبوا رجلا فى صورة المتألفين بداخل السلطان ويطعن على الملك ويسهل عليهم سبيل الطعن ثم انه كان يرجع اليهم بخبر من يساعده ويخبر من يرد عليه مقالته ولا يساعده ∴ وكانت حيلتهم فى معرفة الخيانة فى الحرم انهم كانوا يجعلون من يريدون اختياره

اختياره الى الدّار وكانوا يوكلون به من يحفظه ثمّ يدسّون اليه بجارية رائعة الجمال مليحة المقال قد أعدّت لذلك على سبيل السّفارة وكانوا يأمرون الجارية بأن تونسه من نفسها وبأن تبرز له محاسنها وان تطمعه في نفسها شيئاً فشيئاً على الأوقات: وكانت حيلتهم في معرفة من لا يكتم سرّهم أن ينظروا من الّذي يصافيه الّذي يريدون اختياره ثمّ يقولوا له ان الملك * على قتل صاحبه ثمّ يتأمّلوا وجه الّذي قيل بأنّ الملك يريد قتله فان رأوا فيه تغيّراً أعلم الملك انّه قد اخرج سرّه اليه ❊

في الأصل الذين

* هكذا بياض في الاصل ولعله قد عزم

ومن الجنايات الّتي لا تطلق السُّنّة احتمالها والتجاوز عن عقوبتها

قال افلاطن الكاذب والجاني لا أمن عليهما لانّه لا عقد لهما ولا عهد فليس يجوز تركهما في المدينة ولكنّ الواجب نفيهما عن البلد واقصاؤهما الى حيث ينقطع عن اهل البلد شرّهما: قال وينبغي أن يعلم انّ الكاذب بغير ارادة مجنون والكاذب بارادة ليس بانسان فانّ الانسان باللّسان فاذا ذهب اللّسان ذهب الإنسان ❊

القول في صفة الّذين لا يجوز استبقاؤهم في البلد وفي صفة من يجوز استبقاؤهم وان كانوا أرذياء

قال افلاطن اهل الرّدى صنفان احدهما اهل
غباوة وسلامة والرّأى في هؤلاء ان يُستعبدوا فيما
يعود نفعه عليهم وعلى اهل المدينة قال والصنف الآخر
اهل خبث في رداءة والرّأى في هؤلاء أن يُفنيهم او
يَنفيهم من البلد وينظّف البلد منهم: قال وقد قيل آخر
العلاج الكيّ: ومن اهل الخبث الّذى لا يجوز التجاوز عن
عقوبتهم السُّعاة: قال ارسطوطيلس نكّل بالسّاعى
حتّى يرتدع النّاس من السّعاية فانّ النظر في كلّ ما
يرفع اليك مشغلة وأقص من تقرّب اليك بالملق وان
جرّ من سرع بالوقيعة في النّاس: وايضا قال علي بن ابي طالب
للأشتر ليكن ابعد النّاس عنك أطلبهم لمعايب النّاس

ظ الذين

ين كلمه از اصل نسخه
ساقط است بحدس
اضافه شد

بيان قوام السّياسة بالاحسان وان اشرف الآلات الرّفق

اقول من البيّن انّ قوام كلّ شيء انّما هو بغرضه وقد
بيّنا انّ غرض السّياسة تحصيل حسن الحال للمُساسين
فقد ثبت

فقد ثبت اذن ان قوام السياسة بالاحسان: وايضاً فلمّا كان لابدّ للسائس من الترغيب والترهيب كان لابدّ له من تصديق الوعد والوعيد: وايضاً فلمّا كان المسيء والرذل يستحقّان الاهانة والحرمان كذلك الفاضل والمحسن يستحقّان العطيّة والاكرام: واقول الرفق خير بذاته كالغذاء واما العنف فانه انما يصير خيراً بالعرض كالدواء

ذكر ما جاء من الترغيب في الرفق والاحسان

كتب ارسطوطليس الى الاسكندر اعلم بان الواهب لم يرض من الناس في معاملة من دونهم الامثل الذي رضي لهم به من نفسه فانه رحمهم وامرهم بالتراحم وجاد عليهم وامرهم بالجود وعفا عنهم وامرهم بالعفو فليس يقابل منهم الامثل الذي أعطاهم ولا أذن لهم في خلاف ما اتى اليهم فان رغبت في رحمة من هو فوقك وهو الله تبارك وتعالى وفي جوده وعفوه فارحم من هو دونك وجد عليهم واعف عنهم: قال واعلم بان الايام تأتي على كل شيء فيخلق وتمحى الآثار وتذهب الا ما رسخ في القلوب من المحبة التي يتوارثها الأعقاب

عن الاسلاف وذلك انما يكون بالاحسان: وابو بكر
الصديق رضي الله عنه قال رسول الله صلى الله عليه
قال الله جل وعز عبادي ان كنتم تريدون رحمتي فارحموا
عبادي: وعن رسول الله صلى الله عليه انه قال من
لم يرحم اهل الارض لم يرحمه اهل السماء: وقيل
للاسكندر بم نلت هذا الملك فقال بالاحسان الى الاصدقاء
وباستمالة الاعداء: ويقول اوميروس انه لا ينبغي
للرئيس ان ينام الليل كله: وقال الجاحظ انه
ليس من احد دعى الناس الى الانسياق له بالعنف الا تعنفت
عليه الفتوق: وعن رسول الله صلى الله عليه انه قال
ان الله تعالى امرني بمداراة الناس كما امرني
بالفرايض: قال ونهاني عن معاداة الرجال كما نهاني
عن عبادة الأوثان: وقال حكيم اياك ومعاداة
الرجال فان معاداة الرجال كمواثبة السباع التي
ان غلبتها لم تنفعك وان غلبتك اهلكتك: انس و
ابو هريرة قالا قال رسول الله صلى الله عليه ان الله
رفيق يحب الرفق ويعطي عليه ما لا يعطي على العنف:
وقال رسول الله صلى الله عليه من حرم حظه من الرفق
فقد حرم

فقد حُرِمَ حظّهُ من خير الدّنيا والآخرة واذا اراد الله
باهل بيتٍ خيرًا فتح عليهم باب الرّفق :: وقال عيسى بن
مريم عليه السّلم الرّحيم في الدّنيا هو مرحوم في الآخرة ::
قيل للاسكندر ما ألذّ شيءٍ وجدتّه في مُلكك
فقال انّه لم يغلبني احدٌ في اصطناع المعروف ::
وقال رسول الله صلّى الله عليه عند الله خزاين الخير
وخزاينُ الشرّ ومفاتيحها الرّجال فطوبى لمن جعله
الله مفتاحًا للخير مغلاقًا للشرّ وويلٌ لمن جعله
الله مفتاحًا للشرّ مغلاقًا للخير :: ومُعاذُ بن جبلٍ ٧ ظ ع ن
قال رسول الله صلّى الله عليه ما عظمت نعمة الله على
احدٍ الّا كثُرت عليه حوايج النّاس ومؤُناتهم فمن
لم يحتمل مؤُناتهم فقد عرّض النّعمة للزّوال :: وقال
جابرٌ بن عبد الله قال عليّ بن ابي طالب انّ حوايج
النّاس اليكم نعمٌ من الله عليكم فلا تملّوها فيتحوّل
النّعم نِقمًا :: قال ثمّ انشأ يقول

ما أحسنَ الدّنيا واقبالها اذا أطاع اللهَ من نالها
من لم يواسِ النّاسَ من فضله عرّض للإدبار اقبالها
فاحذر زوال الفضل يا جابرٌ وابذل من الدّنيا لمن سالها

فانّ ذا العرش جزيل العطا يُضعف بالحبّة أمثالها

وابو سعيد الخدرىّ قال رسول الله صلّى الله عليه انّ الله خلق المعروف وخلق له وجوهًا من خلقه ثمّ انّه وجّه اليهم بطلّاب الحوائج فمن قَبِلهم حيّ بهم وَ احياهم ومن ردّهم هلك بهم واهلكهم :. وقال رسول الله صلّى الله عليه انّ مَثَل الحوائج مُثُل الغيث ومَثَل اهل المعروف مثل الارض الجدبة وانّ الله اذا اراد احياءها وجّه اليها بالغيث فان قبلته حييت وحيّ بها اهلها وان لم تقبل هلكت وهلك بها اهلها :.
وقالت امّ سلمة قال رسول الله صلّى الله عليه المعروف يقى مصارع السّوء والصّدقة تُطفى غضب الرّبّ و صلة الرّحم تزيد فى العمر واهل المعروف فى الدّنيا هم اهل المعروف فى الآخرة واهل المنكر فى الدّنيا هم اهل المنكر فى الآخرة :. وأنس قال رسول الله صلّى الله عليه من اصبح وليس همّه المؤمنون والمسلمون فليس منّى ولستُ منه والله فى عون العبد مادام العبد فى عون اخيه ومن مشى فى حاجة اخيه كتب له بكلّ خُطوة سبعين حسنة ومُحى عنه سبعين سيّئة :.

وميمون بن مهران قال سمعت الحسن بن علي يقول قال رسول الله صلى الله عليه من سعى في حاجة اخيه المسلم فكأنما عبد الله سبعة آلاف سنة يصوم نهاره ويقوم ليله :. وابن عمر قال رسول الله صلى الله عليه عجبت لمن يشتري المماليك بماله كيف لا يشتري الأحرار بمعروفه :. وقال رسول الله صلى الله عليه ان الله اذا احب عبداً استعمله على قضاء حوائج الناس :. وقال الحسن لأن اقضي لمسلم حاجة احب الي من ان اصلي الف ركعة متقبلة :. وابو قلابة قال رسول الله صلى الله عليه من سعى في حاجة اخيه المسلم كتب الله له عبادة الف سنة قيامها وصيامها قضيت له او لم تقض :. وابو هريرة قال رسول الله صلى الله عليه اشفعوا تؤجروا ويقضي الله على لسان نبيه ما شاء ه

ما جاء من عظم حرمة المؤمن

قال ابن عباس نظر رسول الله صلى الله عليه الى الكعبة وقال ما اعظم حرمتك ثم قال وان

المؤمن اعظم حرمة منك ∴ وعن عبد الله بن عمر قال رسول
الله صلى الله عليه من نظر الى اخيه المسلم نظرة ودٍّ
غفر الله له ∴ وقال رسول الله صلى الله عليه النظر
الى المسلم على شوق اليه خير من اعتكاف سنة ∴ و
عن رسول الله صلى الله عليه انه قال من نظر الى مسلم
نظرة عنف لم ينظر الله اليه يوم القيامة ٥

تفصيل وجوه الاحسان

ونبدأ الآن بوجه منها قال سابور بن اردشير
تقدم الى امنائك باحصاء ذوي الحاجة والمسكنة
من اهل الادواء والزمانة الذين لا يستطيعون
الاحتراف لأنفسهم ولا يرجعون الى كفاية باموا=
لهم ثم أجر عليهم الكفاية السابغة فان الملوك
احق بمؤونتهم من الرعية ∴ وقال علي بن ابي طالب
للأشتر تفقد اهل اليتم والزمانة والرقة في
السن ممن لا حيلة له ولا ينصب للمسألة نفسه
وأقم لهم كفايتهم ٥

وجه آخر قال ارسطوطيلس ينبغي للملك ان
يصرف همته الى تفقد حال من لا يمكنه رفع ظلامته

اليه من

رلة

اليه من ضعيف وفقير ومسكين ومبتلى ∴ وقال
علي بن ابي طالب للأشتر تفقد امر من لا يصل
اليك ممن تحتقره النفوس ووكل في العناية
بامورهم وتفقد احوالهم وانهايها اليك اهل الحسبة
والتواضع ه

وجه آخر وقال سابور لابنه هرمز اعلم
بانك وان اجزلت العطاء ووسعت الارزاق لا
تنال مودة اصحابك الا بأن تتعهدهم بالصلة و
الحباء ∴ واعلم انه قد يكون فيهم من يشره الى
الطلب فيسئل ومنهم من يطوي عنك حاجته
ويصبر والصواب أن تحتمل الحريص على حرصه وان
تزيل من جاملك في امره ووقرك بتركه النظر له بك ∴
واعلم بان بذل المال لذي رأي تستضيء بذاته او مبارز
تصول بشجاعته او وزير تثق به ويكفيك طايفة من عملك
بحسن قيامه او شريف في سلطانك تتزين به تاييد
لملكك ورفعة لأمرك وعايد اليك به اكثر مما بذلت
لأن ذلك يبعثهم على صدق الموالاة وحسن المعاونة لك
في شأنك ∴ قال واذا امرت لامرئ من هؤلاء او غيرهم

بحجاب او صلة فاسمُ بنفسك عن ان يكون حيث يناله بصرك ❊
وجهٌ آخر من الاحسان قال ارسطوطيلس للاسكندر
ينبغي للملك ان يعلم ان من الناس ناساً لا يهنئهم
قضاء حوائجهم من دون مخاطبتهم الملك فينبغي
أن يمكنهم من ذلك وان يعدّ ذلك من نعم الله
عليه ∴ وقال عليّ للأشتر اعلم من الناس من لا
يقنع منك بان تقضي حاجته من دون مشافهته اياك
بذلك ومن دون مشافهتك اياه بها وذلك ثقيل على
الولاة والحق كله ثقيل : قال فينبغي أن تجعل لذوي الحاجات
قسطاً من سخطك وذهنك وان تسهل عليهم كلامك
ومراجعتك ❊
قانونٌ قال انوشروان ليكنْ اجتهاد الملك في
ارضاء الله لحسن الطاعة له وفي احياء الرعية بحسن
النظر لهم ∴ وينبغي مع ذلك ان يجتهد في اعلاء ذكره
ومما يرفع الذكر ويبقيه إحداث المدن وعمارة
بيوت الله واقامة البيمارستانات لاقامة المرضى و
اقامة الاطباء لعلاجهم ❊
ومنه قال انوشروان المرحمة ثمرة كل
حلم و

رضانيه

حكم وعلم وهي الجامعة لكل برّ وصلة وقلّة الرّحمة قائد الى كلّ فاحشة وعظيمة وقطيعة ∴

ذكر الأسباب التي تتولّد منها الآفات المفسدة للسّياسة المؤدّية الى خراب العمارة والى فقر الرّعيّة

في خداي نامه قال سابور بن اردشير لابنه هرمز اصل ما يفسد به الولاة والعمّال فيخرّبوا العمارة ويفقروا الرّعيّة ثلث احدها مشاركة الملك ايّاهم في الشرّه وفي فضل الحرص على جمع المال وعلى اجترار المنافع الى انفسهم من غير وجوهها فيقع الظلم وبالظلم يرتفع البركات وتخرب العمارات وتقل الأموال والثاني ترك العدوى على العمّال وترك استخراج الظّلامات منهم لايجاب او حرمة او الفة او هوى والثالث الاهمال والاضاعة وذلك بأن يترك تفقّد احوالهم وأمورهم ومعرفة سيرتهم وافعالهم ∴

ذكر شيئين آخرين

في الأصل اخريين

قال سابور بن اردشير لابنه هرمز واحذرك امرين

آخرين تكسبانك المقت ويحملانك على الظلم وعلى
افقار الرعية وتخريب العمارة وافساد الملك والمملكة
ونماء الشرف والمفاخرة بما يتباهى به المتنافسون
ويتبذخ به المسرفون من جميع الأشياء فان الناس
الذين هم حاشيتك وعمالك واعوانك اذا رأوا ذلك
منك تقيلوا ابك واستنوا بسنتك ورغبوا في تغيير احوالهم
وفي الزيادة في مروآتهم من الابنية والبساتين والآلات
والعبيد والمراكب والأثاث وغير ذلك واذا ارادوا ذلك
لم يكفهم ما تعطيهم وتجريه عليهم فيتسخطوا احسانك
ويستقلوا معروفك ولم يقنعوا بجرايتك ورزقك
وبعطائك وصلتك وان اضعفت ما تعطيهم واضعفته
لأنه ليس للمسرف الشره حد فيقف عنده فان رمت
ارضاءهم لم يحتمله دخلك وان حرمتهم صاروا حربا
لك وفتحوا مع ذلك ابواب الخيانات والجنايات عليك
وتركوا النصيحة لك في امورك وتربصوا الدوائر
عليك وبك :. قال واعلم بأنه انما الفاخر المرء اقرانه
والكفاءة والملك فلا شبيه له ولا نظير ٥

ذكر

ذكر الأسباب المؤدية الى الاهمال

قال افلاطن آفة الملك الاهمال والاسباب التي تولد الاهمال ثلث احدها استهتار الملك بالشرب :. و الثاني الشغف باللعب والسماع والثالث الولوع بالنساء :. وهذه كلها مفسدة للفكر ومقطعة للزمان ه

ذكر سبب آخر للاهمال وقال ارسطوطيلس واحد اسباب الاهمال الأمن فان الأمن يؤدي الناس الى ترك استعمال الاداب والسنن ويؤدي الملوك الى ترك اخذهم باقامتها وباستعمالها فإن فجئهم الأمر لم يجدوا انفسهم قال وايضا فانهم اذا استطابوا لذة العطلة وسلموا من العقوبة في ترك سنة تجروا على ترك السنة جملة :. قال ولذلك اقول بان التقلب في الخيرات اصعب من مقاساة الشرور :. قال ولهذا اقول مدة من حنكته التجارب تكون في الملك اطول ه

ذكر سبب آخر من اسباب الاهمال وقال ارسطوطيلس و احد اسباب الاهمال التهاون بالأمر الصغير للاعتماد على فضل القوة وتوفر العدة :. قيل لمروان بن محمد وكان من انبه ملوك بني امية وبه ختمت دولتهم

كيف نحكم الادبار وقال لا استخفافي بما كان يلقب به
نصر بن سيار قال وذلك انه كان دايماً يلقب فسدت
الدولة فتغاظى ذلك منه واردت أريه القدرة فرأيت القدرة :.

قانون وقال ارسطوطيلس للاسكندر اذا
وليت احداً فحذره الخلاف وأقسم عليه بالوعيد

القول في سياسة رفع مضرة الأعداء عن الأولياء

الواجب على السائس في كل سياسة أن يعمل على ما توجبه
الحال في الوقت والأحوال الدائرة فيما بين الأولياء والأعداء
وان كانت كثيرة فانها تنحصر في قسمين احدهما الذى
يوجب المدافعة والآخر الذى يوجب المناجزة ورأس
الأمر تقدمة الروية وملاكه العمل بالحيلة وقوامه في
التأني ورفض العجلة وعلى انه لابد من العدد والعدة و
تمام الأمر بكتمان ما تريد أن تعمله حتى لا يقف عليه عدوك
وحسن التلطف في استخراج ما يريد ان يعمله من يناويك :

من ع

وفي جاويذان خرذ وهو من جياد كتب الفرس
أضعف الحيلة ابلغ من اقوى الشدة واقل التأني
اجدى من كثير من العجلة وتقدمة الروية ابلغ
من

نسخة الغزدوق
في ج ادبكو

من الإستظهار عند وقوع الأمن بالمشورة ∴ **وفي جاويذان خرذ** ايضاً ثلث تبطل مع ثلث الشدة تبطل مع الحيلة والعجلة تبطل مع التأني و الاسراف يبطل مع القصد ∴ وقال النملي وجد في بعض بلاد الهند صورة اسد منحوت من حجر وعلى جبينه مكتوب الحيلة خير من الشدة والتأني افضل من العجلة والجهل في الحرب خير من المنعة ∴ وقال وجد حجر مكتوب فيه بالحميرية ايها الشديد احذر الحيلة ايها العجول احذر المتأني ايها المتأني لا يمنعك من الصواب الفكر في العاقبة ه

خبر جليل في بيان ان الشر ما هو من قول قيصر ملك الروم وشهرايران* الفارسي وفيه الحض على كتمان الراي

قال عكرمة كانت امرأة بفارس لا تلد الا الأبطال وكانت من اهل بيت كسرى فدعاها كسرى وقال لها اني اريد ان ابعث الى الروم جيشا واردت أن استعمل عليهم أحد بنيك فصفهم لي قالت اما فلان فانه اروغ من ثعلب واحذر من صفرد وهذا

كذا في الأ...

⊕ بكتاب جاويذان ... نشر الكتر ... 3 رجب

* كذا في ال... شهر براز او شهرابر...

فرخان هو انفذ من السنان وهذا شهرايران
هو احلم من الحليم فاستعمل الآن ايهم شئت :: قال
عكرمة فاختار الملك شهرايران وولاه قيادة العسكر
وضم اليه اخاه فرخان فسار شهرايران حتى ورد بلاد
الروم فغلبهم وتمكن منهم وخرب مدائنهم حتى بلغ الخليج
وذلت الروم له قال فبينا فرخان يشرب يوماً مع
اصحابه اذ قال رأيت كأني قد جلست على سرير كسرى فرفع
الخبر الى كسرى فكتب الى شهرايران اذا اتاك كتابي
هذا فابعث الي برأس فرخان فكتب اليه ايها الملك
انك لن تجد مثل فرخان في شجاعته واقدامه وحسن
بلائه وبعد صوته في اعدائك فلا تفعل فانك تندم ان
قتلته فكتب كسرى ان في رجال فارس خلفاء منه فعجل
الي برأسه فراجعه شهرايران فاغلظ له كسرى وكتب اليه
بكتاب ثالث وجه الي برأس فرخان ودع عنك التسو
يف والمراجعة فلم يأتمر شهرايران للملك كسرى فبعث
كسرى بريداً الى عسكره اني قد نزعت عنكم شهرايران و
استعملت عليكم فرخان وقال للبريد اذا ولي فرخان الأمر
وانقاد له العسكر فاعطه الصحيفة وكان كتب صحيفة

صغيرة وفيها اذا استتم لك الأمر فوجه الي برأس شهرايران
فلما وصل البريد الى شهرايران وعسكره قال شهرايران
السمع والطاعة لأمر الملك ونزل عن سريره واجلس
فرخان مكانه فدفع البريد الصحيفة الى فرخان فلما قرأها
وجه الي برأس شهرايران فقال فرخان اضربوا عنق
شهرايران فقال له اخوه شهرايران أمهلني مقدار ما
اكتب وصيتي قال قد فعلت فدعا بالسفط الذي كان
فيه صحايف كسرى فأخرج اليه ثلث صحائف في كلها امر
كسرى بأن يضرب شهرايران رأس فرخان وبأن يوجه
اليه برأسه فناوله الكتب ثم قال له راجعت الملك في امرك
حتى اسخطته على نفسي ودافعت عن روحك جهدي وغررت
بأمري وانت اردت ان تقتلني بكتاب واحد فنزل فرخان
عن سريره ورد اخاه اليه وقال قد نزعت الأمر الذي وليته
الى أخي فاشهدوا ثم ان شهرايران كتب الى قيصر ان لي
اليك حاجة لا تحملها البرد ولا تبلغها الصحف فالقني
بنفسك في خمسين من اصحابك فقط فاني القاك بمثلهم فسار
اليه قيصر والتقيا فقال له لما خلوا ان كسرى امرني ان
اقتل اخي فلما ابيت عليه خلعني وملكه وامره بقتلي فلما

في الاصل الد

عرف اخي ماكان منه الي في امره ردّ اخي الأمر الي وقد رأينا ان نكون لك عليه وانت تكون لنا قال قد فعلت فتعاقدا وتحالفا ثم قال احدهما لصاحبه انما السرّ ماكان بين اثنين فاذا جاوز الاثنين فشا قال له صاحبه اجل فأشار الأول الى الثاني ان يقتلا الترجمان ولم يكن مع كلّ واحد منهما غير سكّين واحد فقتلاه بسكّينيهما ❋

وسأل بعض الملوك حكيمًا ان يوصيه فقال له اجعل التأنّي امام عجلتك والحيلة امام شدّتك واجعل عفوك المالك لقدرتك وانا ضامن لك الظفر فيما تريد من امرك :.

قال ابو الحسن الوصايا التي ذكرناها في العمل بالتأنّي والحيلة متقاربة في المعنى وانما تكثرت بقائليها وملنا الى روايتها على الوجه ليعلم انّ الوصيّة بها كالمتفق عليه من اصناف الأمم وكالثابت الذي لا يتغيّر من القديم الى الحديث :. وقال افلاطن حزم الرّأي أنكى في العقد من كثرة العساكر :. وكتب ارسطوطيلس الى الاسكندر دع المحاربة واستعمل المكايدة فانّ فتوحها اهنى :. و اقول ليس التأنّي أن لا يعمل بما يوجبه الرّأي لكن أن يسوّف بالعمل

كذا

بالعمل حتى يستبين له الرأى بالتصفح والتدبر فاذا استبان
وجب التنفيذ ولم يجز التأخير اليه :. وقال افلاطن
احمد الامور الصبر عند كل نائبة وربما كان عجزا :.
وقال ارسطاطليس للاسكندر لا تيأسن من مطاولة عدوك
فان فى الانتظار تمكنا من فرصة او لبصر العورة :. قال ومتى
امكنتك فرصة فاهتبلها فان ترك المبادرة عند مصادفة
العزة معقب للحسرة وانما الدنيا دول :. قال واذا
اشبت حربا فانقطعها واذا الهبت نارا فاشعلها :.
قال واذا وقعت بين امرين فاعمد لاشدهما عزما واعجلهما
حزما :. وقال اياك ان تغرر او تخاطر الا اذا لم يمكنك
التمسك بالحزم ومنه ان تخاف سبق عدوك الى منزل
ريف او الى فسحة سبيل :. قال واجعل الحرب آخر امرك
فان التفقد فيها من الانفس وليس يستوى المدافعة مع هذا
كله ان لم تكن للمتحصن حيث يتحصن فيه كفاية ما يحتاج
اليه فى مدة المدافعة والزيادة عليه :. والرجال فلا بد
منهم فى كل حال لان الحريم اذا لم يذب عنه امكن
العدو بلوغ ما يريده وان كان وثيقا :. ولا بد للرجال من
الآلات وربما احتاج السور الى ما يوقى به مما يرمى اليه

وربما احتاج الى آلات يقابل بها مكايد العدو كمنجنيق ينصب بازاء منجنيق وعرادة تنصب ازاء عرادة ﻫ

قانون كبير قال انوشروان ينبغي للملك ان يحذر البغي ولا يتعاظم ملاينة من لاينه من الأعداء وان كان مهيبا والرفق به وان كان ضعيفا وينبغي ان يجتهد في اجترار العدو الى الموافقة لا في حمله على المكاشفة ﻫ

وفي مثله العاقل لا يثير عداوة وان كان خصمه ضعيفا اعتمادا على القوة فانه ليس يجوز اخذ السم اعتمادا على الترياق ﻫ

وفي مثله قال علي ع للأشتر لا تأبين صلحا فان فيه راحة لهمومك ودعة لجندك وامنا لبلادك ﻫ

ذكر الأسباب التي بها تمكن المدافعة وذكر الأسباب التي بها يطمع في الغلبة عند المناجزة

واقول السبب الذي به تمكن المدافعة هو السبب الذي يمنع العدو من ايقاع المناجزة بالقهر والضرورة و المانع هو الذي يحول بينه وبين الوصول الى الأولياء فجميع الأسباب الحاجزة للأعداء من الأولياء هي

اسباب

اسباب للمدافعة ومنها الخندق المحيط بالموضع ويجب
ان يكون واسعًا عميقًا ممتنعًا على الكبس وعلى اتخاذ
قناطر فيه بسرعة .: ومنها الماء الذي يكون محيطًا
بالبلد ومنها السور وسبيله ان يكون مأمونًا من ثلم
العدو اياه ومن هدمه له وذلك فاما أن يقع له
بنفسه كالمبني من الحجارة او بعرض مفرط وان كان من
الطين واما ان يكون له ذلك بسبب يمنع من وصول
العدو اليه كأنه يكون على شاهق جبل او من وراء مضيق
او خندق او ماء .: واسباب المناجزة الرجال الشجعان
البصراء بمحاربة من يريدون محاربته والآلات التي يحتاج
اليها في المحاربة .: وفوق اسباب المدافعة والمناجزة الرئيس
الحازم الداهي المجرب للحرب فانه ليس شيء مما ذكرنا
يفيد بنفسه ما يحتاج اليه منه ولكنه متهيئ لأن يستفاد
به والرئيس هو الذي يمكنه تحصيل ذلك دون غيره
واحوج هذه الأسباب الى الرئيس الرجال فانهم ان لم
يجعلوا آراءهم تحت رأي واحد تفرقت ويؤديهم
ذلك الى الاختلاف والاختلاف سبب الشقاق والشقاق
سبب البوار .: ولا بد مع حصول جميع ما ذكرنا من

حسن طاعة المرؤوسين والمعاونين فيما يراه لهم ويأمرهم
به الرئيس وذلك ان الفائدة بالرئيس انما هي معرفة
طريقة النجاة من الشر ومعرفة طريقة الفوز بالخير
وعلى قدر الاحوال والعوارض تكون الطرق حتى انه
ربما انقلب طريق الخير فصار طريقا للشر والحاجة الى
معرفة الطريق انما هي للحاجة الى السلوك والسلوك
فاما للهرب من الشر واما للذهاب الى الخير :. واقول اصل زهاب
المعرفة بما يجب ان يعمل لا ينفع من دون ان يطاع المعرفة
وماذا يغني العطشان العلم لمواضع الماء إن لم يذهب
الى الماء وماذا يغنيه الذهاب الى موضع الماء ان لم
يأخذ منه الماء وايضا فماذا يغنيه اخذ الماء من الموضع
ان لم يشرب به والشرب ايضا لا يغنيه ما لم يشرب مقدار
ما يرويه :. واقول الرأى اذا لم يعمل به كان كانه
لا رأى ولذلك قال امير المؤمنين على بن ابى طالب
انه لا رأى لمن لا يطاع :. وقال ارسطوطليس للاسكندر
اعلم بأن الامور التى يستظهر بها على الاعداء ثلث
احدها دهاء الرئيس والثانى كثرة الاجناد الشجعان
والثالث توفر العدة :. ولما قال الحسين بن على لعبيد

الله بن الحسن انصرني بنفسك فقال انه ضايري وليس
بنافعك فقال وكيف فقال لانك ضيعت اسباب النصر
فقال وما هي اسباب النصر قال العدد والعدة ه

ذكر الرياسات التي بها ينتظم امر العسكر

وقال بعضهم يجب على امير العسكر ان يجعل في عسكره
صاحب شرطة وقايد طليعة وصاحب مظالم وصاحب تعبية
وصاحب دراجة للعسكر وولي ساقة وحامية من بعد الساقة
وينبغي ان يجعل والي علاقة وولي سوق العسكر ه

ذكر عمل صاحب الشرطة

قال عمل صاحب الشرطة هو كف تعادي بعض
العسكر على بعض وتفقد سلاحهم ودوابهم والمطالبة
بارزاقهم :. قال ويجب ان يكون ضاربا مجربا ه ؟

صفة قايد الطليعة

قال وينبغي ان يكون صاحب الطليعة رجلا عظيم الصوت
مهيبا نبيه الذكر شجاعا :. قال ومن الواجب على قايد في الاصل مهيبا
الطليعة أن يظاهر بين الطلايع حتى يكون الاخر متصلا
بالأول وذلك انه ان لم يظاهر بينها فقد غرر واليسير

الذي يصاب من الطلايع كثير الضرر فإن ذاك يحدث للعدو جرأة وللعسكر الخزالا ه

وصية في امر الطلايع والعيون

اجعل عيونك من تثق به وبكلامه فان الظنين لا ينفعك خبره وان كان صادقا والمتهم عين عليك لا لك ه

لاصل خيره
…و خبره

عمل والى التعبئة

وعمل والى تعبئة العسكر ان يركب مع اصحابه في السلاح اذا اراد العسكر التحمل حتى ينهض آخرهم ويستقلوا بأمرهم ثم يسير هو بعدهم ه

عمل صاحب الساقة وصفته

…الاصل في كلى
…ضعيف والظاهر
…احب الساقة

قال وينبغي ان يكون صاحب الساقة اوثق اهل العسكر في نفس السايس وان يكون نظيرا له في الحال والمرتبة والخطر وعمله ان يسير من بعد العسكر ويكون ابدا بعدهم بمرحلة ومن عمله أن يحمل من قامت به دابته واصابته علة ولهذا يجب ان يكون معه فضل ظهر ومال ومن عمله ان يستوثق ممن يريد الهرب من اهل العسكر فيوجه به الى الرئيس ه

عمل دراجة العسكر

قال سليل

قال سبيل درّاجة العسكر أن تسير أمامهم بمرحلة لتهيّئ الطرقات للعسكر وتطلب المخاوض .: قال ومن عملها ايضًا حفر الخنادق للعسكر واجراء المياه لهم .: قال ومن عملها ايضًا اخراجهم الى مصافّهم عند الحرب .: قال وينبغي أن يأخذ الدرّاجة العسكر رجالًا من كلّ قائد ه

في الاصل في الموضعه

عمل صاحب العلّافة وصفته

قال ينبغي أن يكون صاحب العلّافة غليظًا شديدًا حذرًا متيقّظًا ومن عمله أن لا يترك العلّافة يأخذوا ما ليس لهم ولا يدعهم يتفرّقوا في الشعاب فيطمع عدوّهم في التقاطهم ه

عمل والي سوق العسكر وصفته

قال ينبغي ان يكون صاحب سوق العسكر امينًا متأتّيًا لحفظ ما يدخل الى سوق العسكر من الطعام والعلف وغير ذلك فيتولّى صيانته ويتولّى تفرقته على العسكر بسعر مثله .: قال وينبغي أن يتولّى هو اخذ الأثمان ممّن يدفعه اليه وان يسلّمها الى اربابها ه

وصيّة وقال سابور بن اردشير لابنه هرمز اجعل على كلّ مائة رئيسًا واجعل على كلّ خمسين قائدًا ولا تُطمع احدًا في الانتقال من قائد الى قائدٍ ه

قوانين قال ارسطوطليس للاسكندر حصّن العورة واضبط الضيعة واذك العيون واجتهد في الاحتراس ه

مكيدة قال ارسطوطليس للاسكندر كاتبه اشدّ قوّاد عدوّك بأساً واوفرهم نصيحةً لعدوّك لتوقع وهمه في قلب عدوّك على صاحبه الناصح له واعمل على أن يقع كتابك بيد حرّاس عدوّك ه

وصايا في الحزم

وقال ارسطوطليس للاسكندر ضع امر عدوّك على انه في الدرجة العليا من القوّة ثم عامله بقدر ذلك واقصده من قبل ان يطول وارتق الفتق من قبل ان يتمكن منه فاتقه ه

وصيّة لا تطالب ما بعد عنك حتى تسوّي ما قرب منك ه

وصيّة وتحذير وقال ارسطوطليس للاسكندر اياك واللقاء ببدنك فانك ان سلمت كنت مخاطراً والخطر لا يجوز للملوك وان نكبت كنت قل خرق ه

وصيّة لا تحارب من لا علم لك بمحاربته وابدع انت اذا حاربت فانّ القليل من البدعة أحرى من كثير من المعروف ه

وصية قدّم في الحرب الكهول واصحاب المرّة
السوداء فإنهم اجرا واثبت ولا تقدم شيخًا ولا
حدثًا ولا من ولد على العبودية ه

وصية جليلة لا تطلب منهم ما اكثر
من يوم وليلة ه

وصية اجلّ منها واعظم وقال
ارسطوطاليس للاسكندر لا تأذن لأحد أن يتناول
شيئًا من الغنيمة يوم اللقاء فانه تغرير وقد جرى على
من قبلنا منه آفات كثيرة ه

مكايد قال ارسطوطاليس للاسكندر أدخل
المكايد على عسكر عدوك بافساد مياههم وبالقاء
البذور التي تهلك الدواب في مروجهم ه

وصية وقال اتّق شغب الجند فانّ نارهم
شديدة التوهج واي ملك تطاول على جنده وقواده
لم يأمن الحتف ه

في الرسل

وقال ارسطوطاليس للاسكندر قلل رسلك فانّ
أكثر الآفات منهم وليكن جاهلًا بخبرك إن

قادرت على ذلك وينبغي أن لا يكون محبا للكلام وان لا يكون معجبا ولا شرها ولا مستهترا بالشرب واعزم عليه ان لا يشرب عند عدوك وفي بلاده غير الماء ﻫ

وصية وسياسة قال ارسطوطيلس رتب الأمناء بين الصفين ليكتبوا ما يكون من اصحابك في الحرب يوم اللقاء واعط من ابلى الجوائز فانهم انما يبذلون انفسهم بسببها ﻫ

وصية في امر الرسل وقال اذا وجهت برسول فانفذ عليه عينا من عيونك فكم من حرمات قد انتهكت ومن دماء قد سفكت وعساكر هزمت بكذب رسول ﻫ

بقية الوصية والسياسة ووبخ من قصر وضع من مرتبته وانقص من رزقه وأجر ارزاق الجرحى ما داموا في جراحتهم الا من كانت الجراحة على ظهره ومن قتل منهم في المعركة أجريت على عياله وورثته من بعده ﻫ

وصية قال ارسطوطيلس لا تجب كتب الملوك بالغلظة ولا ترد عليهم شيئا من الجواب يوم ورود كتبهم

ولا تقرأ كتبهم على رؤوس الأشهاد فانّ بذخهم
يضعف قومًا وصلفهم يكسّر آخرين ه

وصيّة وقال ارسطوطليس لا تحاجّ رسل
الملوك فانّك ان الزمتهم الحجّة لم يكن في ذلك فخر
وان الزموك شانك ذلك ه

وصيّة عظيمة قال دارا بن دارا للاسكندر
لمّا اخذه اعلم بانّ الدنيا دول وانّ المقادير جارية بما
لا نعلم فلا تهابنّ ملكًا لملكه ولا تحقرنّ ذا فاقةٍ لفاقته
وانظر كيف كنت وكيف انا الآن فخذ بحظّك من الاعتبار ه

وصيّة اجتهد في الوقوف على ما يريد
ان يعمله عدوّك حتّى تكون مستعدًّا لمقابلته ه

وصيّة قال افلاطن ينبغي للملك ان يستبدل
رأس الجيش في الزمان الطويل بأحسن الوجوه ه

وصايا لا تأمننّ معاودة عدوّك ان نأى
عنك ولا مواثبته ان دنا منك ولا كمينه ان ولّى عنك ه

وصيّة في الحزم اذا قربت من عدوّك
فخندق حول عسكرك خندقًا كلّما نزلت منزلًا ه

وصيّة من اراد المطاولة فناجزه ومن
اراد المناجزة فطاوله ه

وصية قال وينبغي أن تستعرض جندك في كل شهر مرة على دوابهم وبسلاحهم وينبغي ان لا ترخص احداً في التخلف عن العرض الا لخطر العظيم . قال وينبغي أن تنشطهم عند اعتراضهم وأن يتفقد ارزاقهم فلا يبخسوا وينبغي أن يصلهم عند غلاء السعر وفي الاعياد وينبغي ان يذكر نفسه ما يلحقهم من التعب والأذى عند توهج الحر وشدة البرد والمطر والثلج وما يلحقهم من المخافة ومن الآلام عند المحاربة فتخف على قلبه مؤوناتهم وتبسط نفسه بصلاتهم ه

المدة التي يجب بها رد العسكر الى اوطانهم

قال وينبغي أن ينقل العسكر الى اوطانهم في كل ثلث سنين مرة ولا ينقلهم حتى يصل اليهم من يخلفهم ه

قانون قال اعلم ان فساد العسكر يكون من امرين احدهما افراط القعود عن الحرب والثاني افراط التجهيز في البعوث فأحسن النظر في ذلك واجعل الغزو والمرابطة عقبا بين جنودك ودولا بين فرسانك و اجعل الامر ايضا في حزن ذلك وسهله نوبا ه

وصية عظيمة اجعل في كل ثغر مرابطة من

اهلها فان مؤنتهم أيسر لأن لزومهم لذلك الموضع يكون عليهم أهون فإن لم يكن من اهلها من يصلح فمن اقرب الأماكن اليها ولا تخل مع ذلك ثغراً من بعث يكون عندك ه

وصية الأحقاد مخوفة وخاصة احقاد الملوك فانهم يعدّون الدّرك بالوتر مكرمة ه

وصية لا تغرّنك بشاشة عدوّك ولا لين لسانه فان دفائن الناس في صدورهم وخدائعهم في السنتهم ووجوههم ه

وصية وقال افلاطن لا ينبغي للملك اذا حارب بأن يستبقي فانه انما يحارب رؤساء الشجعان فسبيله أن يسكن باهلاك الواحد الكثير من اهل الشغب فأمّا الداني فسبيله أن يستبقي لأنه انما يحارب شجاعاً واحداً ه

وصية في مثل معنى الأول قال افلاطن رقتك على عدوك غلظة منك على نفسك ويجب ان تعلم* تأسفك على قتله اهون من تحسّرك على تخليته ه

قانون وسياسة قال ويجب ان يجعل بين الصفين مذكّرين ومحضضين يرغبون العسكر على المجاهدة ويحملونهم على المصابرة ويجنون عندهم الجبن والفزعة ه

* لعله ... الى كلمة ان

[ابتدای قسم ششم از کتاب]

قال ابو الحسن الحمد لله الذی خلق الأولی
وجعلها فانیة عن اهلها بسعادة او شقاء و وعد الأخری
للبقاء والجزاء بنعیم مقیم او عذاب الیم وجعل فی الدنیا الی
الأخری طریقین طریقاً لأهل الشقوة وطریقاً لأهل السعادة
وجعل لکل طریق سبباً یوصل الیه من تعلق به ثم دعانا الی
الاستقامة علی طریقة السعادة وامرنا بأن نسأله الهدایة
الیها فقال قولوا إهدِنا الصِّراطَ المُستَقیم ثم انه انعم به
علینا انعاماً وبیّنه لنا تبییناً فقال وَإنَّ هٰذا صِراطی
مُستَقیماً فاتَّبِعُوهُ وسمّاه صراطه اذ کان الموصل الی
رضوانه وکرامته وحذّرنا من العدول عنه فقال وَلَا
تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُم عَن سَبیلِهِ وعرّفنا جمیل صنعه م ۱۵۲
بنا وجمیل محبته لنا لیفوز بالشکر من شکره ولیشقی بالکفر
من کفر به ولتکون له الحجة البالغة ولا یکون لاحد من خلقه
علیه حجة فقال لِئَلَّا یَکُونَ لِلنَّاسِ عَلَی اللهِ حُجَّةٌ بَعدَ
الرُّسُلِ وقال وَهَدَینٰاهُ النَّجدَینِ وهما الطریقان وقال
فَأَلهَمَهٰا فُجُورَهٰا وهو الکفر وَتَقوٰیهٰا وهو الشکر وهما

السّنّتان وبيّن ذلك فقال إنّا هديناه السّبيل إمّا شاكراً وإمّا كفوراً وقال قد أفلح اى صار الى الفلاح وهو الفوز بالبقاء فى النّعيم المقيم من زكّاها اى نفسه بطاعة الله شكراً وقد خاب اى خسر الرحمة وصار الى العذاب الأليم من دسّاها اى نفسه بالمعصية كفراً وأنزل المعرفة بانزال الكتاب وهى اجلّ موهبة واشرف خلعة وكرامة وأنزل البيان وهو علم اللّسان وجعله الطّريق اليها وقال علّم بالقلم جآء فى التّفسير اى بالكتاب وقال خلق الإنسان علّمه البيان جآء فى التّفسير انّه علم اللّسان والفائز فى الدّنيا والآخرة من اطاع ربّه فأحيا نفسه بنور الهداية وبصيرة المعرفة والفاضل الكامل من أحيى غيره بما حيى به فى نفسه والشّقىّ من أعرض عن ذكر ربّه فطغى وآثر الحيوة الدّنيا فصار الى ضنك المعيشة فى الدّنيا وحشر فى الآخرة اعمى وكان الجحيم هى المأوى ونحن بالله نستعيذ من الشّقوة وايّاه نسئل الفوز والرّحمة :.

وبعد فانّ كتابنا هذا انّما هو فى **القسم السّادس** من كتابنا الّذى سمّيناه **السّعادة والإسعاد فى السّيرة الانسانيّة**

ونريد ان نذكر فيه السّبيل الى تزكية الأنفس واحيائها
من مبدأ مفتتحها الى تمام غايتها و بالله نعتصم وعليه
نتوكّل واليه نرغب وايّاه نسأل العون والتيسير و
نصلّي على نبيّنا محمّد وعلى آله الطّيّبين ع

فيما يجب ان يأخذ به الملك نفسه ورعيّته في معرفة الله

قال البينوس الغرض المقصود به من الحياة انّما
هو اخراج النّطق من القوّة الى الفعل و الغرض
من اخراج النّطق الى الفعل معرفة الحقّ فمن اجل
ذلك نقول بأنّ الغرض من الفلسفة انّما هو
معرفة الله ∴ وقال افلاطن اوّل ما يجب على الملك
أن يأخذ به رعيّته الايمان بالله ∴ قال وذلك بان
يعلموا انّ لهم صانعاً لا تخفى عليه خافية ولا يفوته
شيءٌ والثّاني ان يعلموا انّ وراء هذه الدّار داراً
أخرى فيها يُثاب النّاس وفيها يعاقبون والثّالث
أن يعلموا أنّ الله لا يرضى عن احد من عبيده الّا
بأن يجتنب

بأن يجتنب السيئآت والمحارم كلها فامّا من خلط
السيّئآت بالحسنات فانّه لن ينال رضاء الله و
ان كانت حسناته اكثر وسيئآته اقلّ . قال
وينبغي أن يقرر في نفوسهم انّ الله لايقبل من النجس
صلاة ولا أضحية ولا قربانا . قال والنجس هو
الّذي غلبت عليه اللذّات واستولت عليه الشّهوات
قال وينبغي ان يتقدّم الى اهل الفضيلة بأن لا يقبلوا
من النجس كرامة ولا برّا . قال ويجب ان يقرّر
في نفوسهم انّ الله جلّ وعزّ سبب الخير فقط
فانّه لا سبب للخير امّا غير الله وامّا الشرور فانّما
تنالنا بسوء افعالنا . قال وينبغي أن يقرر في
نفوسهم بأنّ الله تعالى لا يهلك قوما الّا بسوء
افعالهم . وسأل الاسكندر ذيوجانس الحكيم
ايّ خصال الخير احمد عاقبة فقال الايمان بالله وبرّ
الوالدين وقبول الأدب . وقال اوميرس يجب
ان يعلم كل احد بأنّ الله مطّلعا حيث كان عليه
ومن عرف انّ الله مطّلعا عليه حيث كان لم يختلف
افعاله

افعاله بل كانت سيرته متشاكلة .: قال افلاطون وينبغي أن يؤخذ الناس باعتقاد انهم يخلّدون في النشأة الثانية .: قال وسبب الخلود اعتدال المزاج وزوال التباغي من الطبايع فانّ الفساد انّما وقع في هذه الحياة بزوال الاعتدال وانّما زال الاعتدال من قبل تباغي الطبايع ؞

من كتاب الكون بتفسير الاسكندر

قال ارسطوطيلس والقول بأنّ الكلّ واحدٌ وانّه غير متحرّك وانّه غير متناهٍ شبيه بالجنون والوسواس وذلك انّه ليس احدٌ من المجانين ومن سُلب عقله يظنّ بأنّ النّار والثّلج واحدًا ولكن انّما يظنّ هذا من لا يفرّق بين الأشياء الّتي هي جميلة بالطّبع وبين الأشياء الّتي هي جميلةٌ بالعادة .: قال الاسكندر الجميلة بالطّبع مثل تعظيم الله وتبجيله وأن يؤتى بالعدل ولا يُظلم احدًا وان يُكرم النّاس ويستحيي منهم .: وامّا الجميلة بالعادة فمثل أن لا يؤكل في السّوق .: قال ابو الحسن وقال

ينبغي للملك

أصل ... اهي

الصّواب ... حدٌ

ينبغي للملك أن يأخذ رعيته باعتقاد أن لله انبياء و اولياء قال الإسكندر في تفسيره بحرف اللام كان افلاطن يقول بأن الله يتجلى بالنور الإلاهي و يوعز بالآيات للأفاضل من عباده ∴ قال وكان يقول وانه ليس يتجلى هذا النور ولا يوعز بالآيات الا للذين قد قضى لهم بذلك من قبل أن يكونوا فان الأشياء انما تجرى على ما سبق من قضاء الله الخلق وانه لن يصل احد الى الله ما خلا الذين قد قضى لهم بالوصول اليه ∴

الحرف

علة اخرى في امكان الخلود للأبدان

قال الاسكندر في تفسير الكون والفساد في امكان الطبيعة ان تحلل جميع اجزاء المادة التى تقع بها الحياة وقع الخلود من قبل ما اصف لأن ما كان يحلل يتجدد ثم يكون كذلك ابدا

ذكر ما روى عن الفلاسفة في صفة الله

قال افلاطن الله هو الواحد البسيط الذى لا علة لوجوده قال وكذلك نقول بأنه القائم بذاته لأن القائم بذاته هو الذى لا ابتداء له لأن هويته تكون من تلقائه لا من خارج قال وهو الوحدة على الحقيقة قال وهو الأول والاخر لأن الأشياء كلها منه بدت

كذا

واليه انتهت قال وذلك نقول بانه العقل لأن الأشياء
كلها ينتهي الى العقل :. قال ونقول بان الله هو
العقل المفارق للصورة المتبرئ من كل عنصر ومادة
وهو أعلى بالشرف وبالقوة من الجوهر وهو الذي يعطي
الأشياء الجوهرية كلها والوجود وهو سبب الحق و
الحكمة وسبب كل معرفة وذلك انه المهيئ لجميع
الأشياء التي تدركها المعرفة لأن تعلم :. وقال
الينس الله واحد أولى غير متحرك وهو العلة لكل
موجود وكل مكون وهو المحرك للأشياء المكونة على
انه علة كونها وعلى انه السبب المتمم لها وتحرك الاشياء
الموجودة على انه العلة المتممة لها قال وانه زين
هذا العالم بجوده وقدرته وحكمته :. وقال بعضهم الله واحد
أزلي وانه لا شبيه له ولو كان له شبيه لم يكونا اثنين
بل واحدا ولو باينه الآخر في شيء لم يكن بسيطا لكن
مركبا ولو كان مركبا لم يكن قديما بل محدثا :. قال
ويجب ان نعلم بانه لا ضد له فانه لو كان له ضد لكان له
فناء ولو كان له فناء لم يكن ازليا فان الضدين شأنهما

كذا

أن يبطل كلّ واحدٍ منهما الآخر ويُفسده اذا اجتمعا:.
قال ويجب أن يعتقدوا بأنه حيّ حكيم:. قال ويجب أن يأخذ الملك الناس بالايمان بالله وبأنّ الملئكة حقّ ه

ذكر الحقوق التي يجب على الناس اعتقادها

قال اردشير الحقوق التي يجب على الناس اعتقادها والقيام بها اربعة فأوّلها حقّ الله والواجب فيه شكره على آلائه ونعمائه والمصير الى ما امر به والانتهاء عن كلّ ما نهى عنه والرّضا بكلّ ما قدر وقضى:. والثاني حقّ السّلطان وذلك في حُسن الطّاعة له والنصيحة :. والثالث حقّ النفس وذلك في رعايتها بما ينفعها واتيانها ذلك وفي حمايتها عمّا يضرّها وصرف ذلك عنها :. والرّابع حقّ النّاس وذلك بأن يعمّهم بالمودّة والشّفقة وبالمعونة وبالنّصيحة:.
وقال علي بن الحسين حقّ الامام على النّاس أن يطيعوه في ظاهرهم وباطنهم على توقير وتعظيم وحقّ السلطان أن يطيعوه في الظّاهر فقط:. قال وحقّ العلم أن تفرغ له قلبك وتحضره ذهنك و

ظ: ١

ويذكي له سمعك وتشحذ له فطنتك بترك اللذات ورفض
الشهوات

د اصل معاني

ذكر معان اخر يجب على الناس اعتقادها ومعرفتها

قال افلاطن واجب على الناس ان يعتقدوا الطا
عة للسنن وللرؤساء وينبغي أن يقرروا في نفوسهم
بان الخير والسعادة انما تكون لهم في الطاعة
للسنن والاكابر لان الاكابر هم الذين يبلغونهم الى
السعادة ويجعلون لهم الخيرات ويضعونهم على الطريق
بحسن التأديب والطريقة والأدب[7] هو السنة المسنونة ٧ و ظ
حتى اذا وجدوا الامر استبشروا به استبشار من قد
وجد خيرا قال ويجب أن يقرروا في نفوسهم بانه ما
يحل لأحد أن يهين نفسه ويذلها وانه ما شيء ابلغ
في اهانتها وفي مذلتها من مخالفتها للسنة وللأكابر
ومن ميلها الى الراحة فان الخير والطوبى انما هو في
استعمال النفس واتعابها في التعب المحمود قال ويجب
ان يقرروا في نفوسهم بانه ليست الحياة محمودة على كل
حال لكن المحمود هو الحياة الفاضلة ؛ وقال الاسكندر فيما
اوحي الله ايها الانسان اعرف ذاتك ومعرفة الانسان

انما تكون بمعرفة نفسه ﴿ قال وقد يجب معرفة النفس لشيء آخر وهو انما تكون حياة الإنسان جارية على الأمر الطبيعي متى عرف الإنسان ذاته ∴ قال افلاطن وينبغي أن يأخذهم باعتقاد وجوب الصدق واداء الأمانة واستعمالها على كل حال وبتحريم الكذب والخيانة واجتنابهما على كل حال ∴ قال وينبغي ان يعلم ان الخيانة نوع من الكذب وان الأمانة نوع من الصدق قال و ينبغي ان يخرج من البلد من اجترأ على الكذب والخيانة قال وليس يجوز استعمال الكذب الا للرئيس مع الأعداء كما يجوز له اهلاكهم وسقيهم السم ومع الصبيان ومع الحمقى الذين لا بد من ان يخادعوا بالكذب اذ كان لا مقدار للصدق عندهم ∴ قال وسبيله في هذه المواضع سبيل الدواء ﴿

في اخذ الناس بالتعبد لله

قال افلاطن في كتاب السياسة ينبغي ان يأخذ الناس ببناء مساجد الله ∴ وقال في النواميس ببناء هياكل الله ∴ قال وينبغي أن يأمرهم بالصلوة لله على التمجيد الحسن والثناء الجزيل والخضوع والخشوع ∴ قال وينبغي أن يامرهم باتخاذ الضحايا الحسنة

ر يليه ل
الى الامر با
ظ أنه انما

اصل: اجترأ

والقرابين الحسنة لله .: وقال ارسطوطيلس وينبغي للكيس المنفس ان يتقرب الى الله بالقرابين السنية وبالنفقات العظيمة وان يتقرب الى الناس بالصلات وبالجوايز وباطعام الطعام للخاص والعام وبالاحسان الى الغرباء فان الاحسان الى الغرباء والى الناس نوع من القربان

القول في المزاوجة وفيه ما ينبغي لكل صنف من الرجال الذي يتزوج به من النساء

قال افلاطن ونقول في باب المزاوجة ان ينظر الى طبع الرجل وطبع المرأة فلا يجمع بين مؤتلفين في الطبع ولهذا نقول انه يجب ان يكون نساء الحفظة على طبع الحفظة ونساء اهل الحكمة على طبع اهل الحكمة

٧ إلا
در هردو موضع در اصل نسا دارد

القول في الايلاد

قال افلاطن واما الايلاد فانه يجب ان يكون من كل واحد منهما في عنفوان الشبيبة قال فان الذي يكون من قبل ذلك او بعده لا يكاد ينجب

في عنفوان الشبيبة ما هو

قال وعنفوان الشبيبة للمرأة من عشرين الى ثلثين وللرجل من ثلثين الى خمسين .: قال وذلك ان المنتهى

من البدن ومن العقل لكلّ واحد منهما انّما هو هذا ام

القول في المباضعة ان كيف ينبغي ان تكون

قال النبيّ صلى الله عليه لو ان احدكم اذا أتى أهله قال بسم الله اللهم جنّبني الشيطان وجنّب الشيطان ما رزقتني فولد بينهما ولد لم يضرّه الشيطان ∴ وقال مجاهد اذا جامع الرّجل ولم يسمّ انطوى الجانّ على احليله ∴ وقالت امّ سلمة كان النبيّ صلى الله عليه اذا جامع غمّض عينيه وغطّى راسه وقال للتي تكون تحته عليك بالسكينة والوقار ∴ قال افلاطن ولا ينبغي لمن اراد أن يولد ولدا أن يشرب شيئا من المسكر في تلك الليلة لأنّ المواقعة من بعد الشرب تجعل الولد ارعن ام

في مدّة نشوء الانسان

قال افلاطن ينبغي أن تكون العناية بتسوية الأبدان الى أن ينتهي النشوء ∴ قال والنشوء ينتهي لسبع عشرة او لثمان عشرة قال ومن بعد انتهاء النشوء ينبغي أن يؤخذوا بالرياضة ويكون فيها سنتين او ثلثا حتى تشتدّ قوى ابدانهم ام

في الأسنان

قال افلاطن عنفوان العمر للمرأة من عشرين الى ثلثين سنة وللرجل من ثلثين سنة الى خمس وخمسين سنة ∴
قال العارف ويكون من خمسين سنة في حد الاكتهال الى خمس وثمنين سنة فاذا جاوز ذلك كان شيخاً
قال وان الانسان يزيد الى خمسين سنة في بدنه وعقله
وقال اهل الأدب ان المولود من حين يولد الى ان يبلغ يكون صبياً ثم يكون شاباً الى ثلثين سنة ثم كهلاً الى خمسين سنة ثم يكون من بعد ذلك شيخاً ه

في الفرق بين التأديب وبين السياسة

التأديب هو اخذ السائس المساس بفعل ما يؤديه الى حسن الحال حتى يعتاده والسياسة انما هي اجراء امر المساس على ما يؤديه الى حسن الحال فيما يجتمعان فيه ان كل واحد منهما انما هو لصلاح حال المساس ويفترقان من جهة ان التأديب هو اخذ المساس بأن يعمل بما يسعده والسياسة لا يقتضي ذلك ولكنها يقتضي فعل السائس بما يسعد به المساس ه

ظ فيهما

في الفرق بين التربية على الأدب وبين التأديب

التربية على الأدب هو أن يفعل المربّى بمن يربّيه
على الأدب بما يؤدّيه الى الأدب .:. واما التأديب
فإنه اخذ المؤدِّب مَنْ يؤدّبه بفعل ما يتمّ الأدب .:.

في الأدب انّه ما هو

قال أفلاطن الأدب هو أن يعرف الإنسان كيف
يتعبّد لغيره اذا تأدّب وكيف يستعبد غيره اذا
أدّب .:. وقال ذيوجانس الأدب هو حسن الطّاعة
للرّؤساء وللسّنن .:. واقول الأدب هو أن يعرف كيف
يغلب ذاته حتّى ينقاد لمن ينبغي له الخير والنّافع ويجنّبه
الشرّ والضّار .:. وهو ايضاً معرفة أن كيف يحمل غيره على
حسن الطّاعة لمن يسوس امره .:. وأقول الأدب أدبان
أدبٌ فعليٌّ وادب عمليّ وارسطوطيلس يسمّي الأدب الفعلي
وهو الّذي يعرف به الانسان صلاح حاله في عيشه التعقّل
و افلاطن يسمّيه الحكمة وسنقول فيها فيما بعد ان شاء الله

في الأدب وفي الحكمة الإنسيّة

اقول الأدب هو الحكمة الإنسيّة و الحكمة
الإنسيّة هي معرفة السّيرة المؤدّية الى السّعادة
معرفةً عبارةٍ ومشاهدةٍ .:. وبيان ما أقول

ان العلوم العملية لا يوقف على حقايقها ودقايقها بالصفة من دون مشاهدتها لمباشرة الأعمال وان كان الواصف مقتدرًا على العبارة وغير ظنين بالافادة ∴ واول الحكيم هو الذى عرف ما نطقت به السنة المسنونة المستقيمه وارشد اليه السايس الناصح ثم سلك الطريقة فعرف بالمشاهدة ما قصرت عنه عبارة السنة وبيان السايس ∴ وقال بعضهم من احب الحكمة فليبغض الدنيا وذلك بهو المال والنساء ∴ وقال افلاطن ليس شئ اخص بالحكمة من الصدق فينبغى لمن يريد الحكمة ان يلزم الصدق ه

ضنين ؟

فى الحكمة لبعضهم

قال اجزاء الحكمة المودة وحسن الروية ∴ علل الحكمة التحفظ والتحرج ∴ عمل الحكمة تمييز الخير من الشر والضار من النافع والصدق من الكذب ∴ لواحق الحكمة الفهم والعفة ه قال ولقابل الحكمة الرعونة ∴ قال و اجزاء الرعونة الطيش والخفة ∴ علل الرعونة النسيان والغمورة ∴ اعمال الرعونة التغطرس فى الأشياء والتخبط ∴ لواحق الرعونة البلادة والبله ه

في المتأدّب

قال افلاطن المتأدّب هو المقتدر على أن يزمُر و
يرقص زمرًا حسنًا ورقصًا حسنًا اعني ان يكون
متحرّكًا بصوته وببدنه على الأخلاق الفاضلة وذلك بان
يكون قوله عند العوارض على ما ينبغي وبان تكون حركة
اعضائه عندها على نظام وترتيب مستوي :. واقول كذا
المتأدّب عنده هو الذى قد عرف كيف يتعبّد لغيره و
كيف يستعبد غيره وصار ذلك حالًا فيه :. واقول
المتأدّب هو المتخرّج في الحكمة والمتخرّج فيها هو الذي
فهم عنها لطائف ما تفيد من ههنا وجانب ما تصرف
من البلوى وهو الذى يفقه لحقيات الزيغ عنها و
الزلل وينبّه لوجوه الاستدراك والعمل م

في الاديب

الأديب قد يقال على المتأدّب وقد يقال على المؤدّب و
المتأدّب البالغ في الأدب هو الذى يستحقّ ان يؤدّب
و قد مرّ القول فيه :. واقول المتأدّب قد يُقال على
من ابتُدي في تعلّم الأدب و قد يقال على المتخرّج فيه م كذا
وقال فرفوريوس كل اديب في شيء فإنه يكون

قاضيًا في ذلك الشيء والأديب في الكل هو القاضي في كل شيء :. قال ومن عادة هؤلاء القوم ان يسموا الأدب في الشيء من كان عنده من علم ذلك الشيء ما يمكنه الحكم فيه على ما بعده :. وقال غيره الاديب في الشيء من كان عنده العلم بمبادئ ذلك الشيء وكان مع ذلك منطقيًا واقول الأديب هو الحكيم بالحكمة الإنسية البالغ في الحكمة ✻

ظ الأديب

في الغرض من الأدب

قال افلاطن الغرض من الأدب هو ان يصير الإنسان خيّرًا والخيّر هو الذي ملك نفسه والمالك لنفسه هو الذي يمكنه أن يضبط نفسه عن اللذات وعلى الأحزان وعند الغمّ وعند الفرح وعند ساير العوارض والخواطر فلا يطلق لها الحركة في شيء ولا السكون عن شيء الا ما اطلقه الفكر بالعقل فإن اكثر الآفات انما تجيء من العمل بالخواطر الذي لم يصححه الفكر :. قال واقول الأدب يكسب صاحبه الغلبة :. قال واما الغلبة فانها تولّد سوء الأدب وهو العجب والعجب يولّد الخرق :. قال ابو الحسن قوله يكسب صاحبه الغلبة يريد

انّه يكسب صاحبه أن يغلب ذاته وقوله واما الغلبة فانّه يريد واما غلبة ذاته فانّه تولّد العجب على نحو ما قاله ع

اصل يربّا

اصل وهو

الأدب الّذى يربّى به الصّبيان وهم لا يعقلون هو الأدب الّذي ينبغي ان يؤخذوا به وهم يعقلون امر غيره

قال أفلاطن واقول الأدب الّذى يربّى به الصّبيان وهم لا يعقلون هو الأدب الّذى ينبغ أن يؤخذوا به وهم يعقلون قال وهو الّذى ينبغي للكهل أن يستعمله وللشيخ أن يعقله لافرق فيه الّا فى وجه العمل وذلك ان وجه العمل فى تأديب من لا يعقل خلافه مع من يعقل ع

في ان الأديب هو الحرّ ومن ليس بأديب فإنّه عبد

قال الحرّ هو الّذى يستمرّ بدنه على العادات الجميلة والأخلاق الفاضلة واما الّذي لم يستمرّ بدنه على ذلك فانّه يكون فى عذاب وقلق وذلك ان

فعل ما تدعوه اليه شهوته ببعض لذاته وندم
كيف لم يطع النطق والسنّة وان فعل ما تأمر به
السنّة اقلقته الشهوات فجزع فلا العقل يهنيه
الشهوات ولا الشهوات تهنيه العقل وذلك ان نفسه
في بعض الأشياء أمةٌ وفي بعضها حرّةٌ وانّما السعادة
في ان تصير النفس بكمالها حرّة ∴ قال ولذلك نقول
بانّ الأمر كلّه انّما هو في اعتياد العادات الحسنة ∴
قال واقول انّ الذى لم يتقن الأدب يحرين كلّ
قليل ويصرع على غير ترتيب فان امسك نفسه
فيحفظا فانّه لا يصبر ويظفر من الرّأس ه

في عدم الادب

قال افلاطن عدم الأدب هو عدم النّطق فانّ
المتأدّب هو النّاطق قال وعدم النّطق يكون على
وجوه احدها الجنون والثانى الجهل والثالث هو
اهمال العلم قال والجنون هو فساد القوّة الناطقة
بالبنية او بالآفة والجهل هو اهمال القوّة الناطقة
وترك اخراجها الى الفعل واهمال العلم وهو ترك العمل
به من بعد الوقوف عليه قال وهذا شرّ الثلثة والمجنون

كذا، وجمله از ابتداى "وذلك ان" «صفحه قبل» تا آخر اين فقره نامرتب ومغلوط بنظر ميرسد

اصل: اعتبار

؟ ج يجربين

كذا ولعلّه تحفّظاً، ظ يطفر من الطفرة.

اصلحها حالاً :. وقال الإنسان بالنطق فمن ليس
بناطق فانه ليس بانسان الا من جهة المجاز للصورة
الظاهرة :. وقال ارسطوطيلس من لا عقل له افضل
من الذي له علم وهو لا يعمله :. واقول الجاهل بهيمة
بالحقيقة وشرٌّ من البهيمة وذلك من قبل ان اكثر
البهائم نافعة للناس وغير ضارة والضارة منها
متشردة ومتبلدة فامّا الجاهل فانّه كبير الجناية
على نفسه وعلى غيره ويتعذر الاحتراز من شره لالتباس
امره ولمخالطته الناس وتوسطه فيما بينهم ولانه
بمقدار ما معه من قوة النطق يتنبه لوجوه ابتغاء الشرّ
والحيل في مضارّ الناس من حيث يخفى امره لانه يهتدي
للتدليس والتمويه والإخفاء والتلبيس فلذلك قلنا
بأنه شرٌّ من البهائم ومن المجانين ولا سيّما اذا كان
سبعيّ الطبع او خبيث الهمّة :. وامّا العالم المستعصي
على العلم فانه شرٌّ من المجنون ومن الجاهل لأنّ
الخسارة بفساد القوة الناطقة وبترك احيائها على
من كانت قوته النطقية سليمة انما هو من قبل ما
يستفاد بالعلم من اختلاف المنافع ودفع المضارّ
وقد فات المستعصي على العلم ذلك وبعد فانّ الجاهل

ظ اجتلاب

قد يُرَجّا حسن حاله في نفسه وحسن الحال به في تأني وذلك بأن يرغب في العلم فيأخذه ويعمل به فاذا علم ولم يعمل فقد ذهب الرّجاء منه ووقع النّاس من خيره ومن استصلاحه بالعلم ثمّ كانت جنايته على نفسه وعلى غيره بإيقاعه ايّاها فيما يضرّها عن علم منه بالمضرّة واخساره ايّاها ترك اقتناء ما ينفعها عن علم منه بالمنفعة ومع القدرة اعظم في الجنة و في السماحة وانّما صار المجنون احسن حالًا من الثلثة لأنّهم اوسعهم عُذرًا واقلّهم جنايةً امّا اوسعهم عُذرًا فإنّه قلّ ما يكون سببًا لجنايته وامّا اقلّهم جنايةً فمن قبل تسهّل كفّ عاديته بالاستيثاق منه لزوال الشبهة عن امره ولسقوط الحشمة فيه :. وقال افلاطن من ليس بأديب فإنّه كالحالم في اليقظة م

كذا

؟

ز: اوط
لأنّه

في اصناف التربية على الأدب والتأديب

قال افلاطن التربية على الأدب قسمان احدهما القسم الخدّاع والآخر النوع الجدّيّ قال والابتداء من النوع الخدّاع لأنّ الصبيان لا يحتملون الجدّ ما داموا صغارًا لضعف عقولهم وذلك لأنّ الضعيف العقل

لا يرغب في الجد لأنه لا يعرف قيمته .: واقول التربية على الأدب وكذلك التأديب يكون بوجهين احدهما بالقول والآخر بالفعل وكل واحد من هذين يكون بوجهين احدهما أن يحملوا على الفعل وعلى القول حتى يقولوا ويفعلوا والآخر أن يقال ليسمعوا او يفعل ليبصروا وحتى يتأدبوا .: ٧ حتى

واقول ايضا التربية على الأدب تكون بوجهين احدهما ما ينبغي أن يؤخذ به الصبي والآخر ما ينبغي أن يؤخذ به غيره وذلك مثل أن يأخذ الدايات والحواضن في تخويفهم وفي أن يجنبوهم بسمع الأشياء القبيحة ورؤية الأشياء القبيحة ومثل ما يؤخذ الصناع في أن لا يفعلوا الأشياء القبيحة لكن الحسنة ه

القول في تربية الصبيان على الأدب بالنوع الخداع ؛

قد قلنا ان ابتداء التربية على الأدب انما تكون من المخادعة وذلك بأن يصور الجد في صورة الهزل أن يتفق الصدق في صيغة الكذب .: قال افلاطن وذلك بأن يصاغ لهم ألغاز يكون حشوها الأدب وظاهرها الكذب .: قال ومن جنس الألغاز كزابرون

الأشعار التي يمدح الفضيلة والعفة لا المجون و
اللذة قال وينبغي أن يؤخذ الأمهات والحواضن
بأن يحرفوهم بها ولا يحرفونهم بغيرها . قال وينبغي
أن تكون العناية بتسوية انفسهم بالألغاز أشد من
العناية بتسوية ابدانهم بالقمط قال ولذلك نقول
بأن الابتداء انما هو من موسيقى الكاذب قال واما اللعب
فينبغي أن يجعل فيما يثمر الجد كاللعب بالكرة والثقافة

القول في تربية الصبيان على الادب بالنوع الجدي

قال افلاطن ابتداء الأمر من النظافة ومن ان يحملوهم
على الف الأشياء الحسنة وعلى النفار والبغض للأشياء
السمجة وذلك بأن تصان ابصارهم واسماعهم من
القبيح والذميم وان يبذر في انفسهم الحسن والجميل
قال فينبغي ان يحملوهم على النظافة في البدن واللباس و
في كل شيء حتى في تقصيص الشعر قال وينبغي أن يجنبوهم
المواضع الذي يجري فيها المرى والخنا وأن يصونوا
اعينهم من الصور القبيحة ومن الأشكال الردية فإن
الردي من كل شيء يولد الردا والحسن من كل شيء

اصل يجر

يولّد الحسن .:. قال وينبغي أن يُجرى على اسماعهم وعلى ابصارهم الأقاويل الحسنة والأفعال الفاضلة والصور الانيقة والأشكال الحسنة قال ولهذا نقول بأنه ينبغي للسّائس أن يمنع الصُنّاع والمصوّرين من أن يتّخذوا آنيةً او شيئًا بشكل رديء او يصوّروا على شيء صورةً سمجةً .:. قال وينبغي للسّائس أن يخرج من البلد من لم يمتنع من فعل القبيح قال وانّهم اذا احبّوا الحسن والنّافع وابغضوا الذميم والضارّ يسهل علينا دعوتهم الى فعل الحسن والنّافع والى ترك القبيح والضارّ .:. قال وتهون عليهم الإجابة قال فقد يجب لهذا أن نمدح الفضائل بحضرتهم وان نزيّنها في نفوسهم و خاصّةً الصدق والوفا وحسن الطّاعة للأكابر والعفّة والشجاعة والعدل والحكمة .:. قال ويجب ان نذمّ الرّذائل بحضرتهم ونقبّحها في نفوسهم وخاصّةً الكذب والشّره والخيانة والجُبن والجهل واولاها بالتهجين الإستعصاء على الأكابر فإنّ هذا اسمج الرّذائل و اقبحها واضرّها وذلك انّ الخير كلّه انما هو في حسن الطّاعة للسّنن وللسّياسة والشرّ كلّه والضرر

كله انما هو من الإستعصاء على السنن وعلى السياسة
قال افلاطن واقول ان الصلاح كله انما هو في محبة
الحسن والنافع وفي بغض القبيح والضار فان الذي
يحب الحسن والنافع يتوق الى ان يكتسبهما والذي
يبغض القبيح والضار يهرب من الوقوع فيهما ∴

ادب كبير وهو في اكتسابهم الحياء

قال افلاطن وينبغي أن يحملوهم على الحياء وذلك
بأن يصور في انفسهم سماجة الرذائل ومهانة من
يكسبها وبأن يعظموا حرمة الأكابر والأفاضل في نفوسهم
قال واقول الذي يحدث الظفر شيئان احدهما الخوف
من الأصدقاء وهو الحياء والآخر الجرأة على الأعداء وهو الشجاعة

ادب كبير يجب ان يؤخذوا به

قال وينبغي أن يمنعوا من اقران السوء وأن يحفظوا كذا ناقصا
من أن يقع اعينهم فان الشبيه مائل الى الشبيه
وكل يجر الآخر الى مثل حاله ويفعل فيه وإن لم يعرف المنفعل
ذلك ولم يختبر به ∴ قال ابو الحسن وقد أحسن الشاعر في قوله

وكل قرين الى شكله ... كأنس الخنافس بالعقرب
ترى الطفل يفهم عن قرنه ... كفهم الفصيح عن المعرب

سياسة في تربية الصبيان على الأدب

قال افلاطن وينبغي أن يشغلوا الصبيان ابداً فان الراحة والعطلة فساد على من لا تمييز له قال وهذه حالة الصبيان والعبيد: قال ابو الحسن يعني بالعبيد الذين هم عبيد بالطبع

سياسة أخرى في تربية الصبيان على الأدب

قال افلاطن وانما الأمر كل الأمر في تجريد التربية على طريق الاستقامة فان التلون في كل شيء يولد الاضطراب والاضطراب يولد الفساد ع

اصل في السياسة

قال ولا ينبغي أن يعاتب النسا والصبيان وقد قيل من الجهل العظيم معاتبة الصبيان والنساء ولو جاز ذلك جاز معاتبة المجنون والسكران: قال ولا ينبغي أن يظهر التضجر منهم: قال ابو الحسن في قول افلاطن ولا ينبغي أن يعاتب الصبيان يريد به الذين لم يبلغوا في التمييز مبلغ فهم ما يراد منهم بالعتاب فيصيرون اليه: وقال شاعر العرب

وعاتب ذوي الألباب ان عتابهم يسبب صلحا او يكف عن الرغم

وَمَنْ عاتَبَ الجُهّالَ أَسقمَ نفسَه فلا تَعِظِ الجُهّالَ وابرأْ من السُّقْمِ
وليس يقرّ الجاهلون بحكمةٍ كما لا يقرّ الصعبُ بالزمِّ والخطمِ

فأمّا من فطن وعقل فإنّه لابدّ من معاتبته وان كان بعد على حكم الصبيّ من قبل سنّه

في ان الأمور بمباديها وان المبدأ أعظم شيء يكون في الأمر

قال افلاطن ينبغي أن يُعلم ان ابتداء كل امر اعظم شيء فيه وانّ الأمور بمباديها: قال واذا وقع الابتداء على الواجب يزيد على التداول واثمر ثمرات عظيمة ونافعة وأخرج ناساً جياداً: قال وانّ الصبيان يكونون سراع القبول والايتمار لما يؤمر به فينبغي أن يؤخذوا من الصبى بما ينبغي أن يؤخذوا به وانما الأمر كلّه في اعتياد العادات الحسنة

كذا بالأصل يؤمرون

القول في مبدأ التأديب

قال افلاطن ابتدأ التأديب من التعويد وذلك بأن يؤخذ الصبيان باعتياد العادات النافعة الحسنة وأن لا يتركهم أن يزولوا عنها البتّة ولا أن يخالفوها في شيء البتّة: قال وينبغي في الجملة أن يأخذهم فيما يفعلوا بالاحتذاء بما ملّوا منه اسماعهم واوقعوا عليه أبصارهم

كذا بالأصل ملاوا

و بامثال ذلك الى أن يصير ذلك عادة لهم ؞

في كيف يؤدب

قال افلاطن ينبغي أن يجعل ابتداء امره من الرفق فإن لم ينفع فبالعنف قال واقول بسبيل السائس ان يتسلط على المسوس تسلط مسالمة و يصافحه برأي وثيق وجد وحزم فإن استعصى صبر عليه واحتال له وعليه فان اعياه الرفق استعمل حينئذ المخاشنة ؞

القول في التأديب

قال افلاطن التأديب هو التربية الجارية على الصواب في اللذات والأحزان وفي الفرح والغموم حتى يمتنع مما لا ينبغي من اللذات وحتى يصير على ما ينبغي في الصبر عليه من الأحزان و أن يفرح بما ينبغي و يغتم بما ينبغي أن يغتم عليه ولا يفرح بما لا ينبغي الفرح فيه ولا يغتم بما لا ينبغي الغم فيه قال وليس فيما قلناه فقط لكن وفي جميع العوارض حتى تكون حركاته و متصرفاته على ما ينبغي وبالمقدار الذي ينبغي وفي الوقت الذي ينبغي وعلى الوجه الذي ينبغي ؞ وقال ارسطوطيلس التخرج في الأخلاق والصناعات إنما يكون بالعادات غير أن الأخلاق

⊗ كذا ورد
معادلة باحل
بعد.

?

الفاضلة والصناعات المحمودة انما تكون بالعادات
الحسنة والرديئة ∴ قالوا ولذلك نقول بأن الخير
كله انما هو في العادة الفاضلة ه

في العادة ما هي وفي الجودة والردا

قال ارسطوطيلس العادة انما هي افعال متكررة على
جهة واحدة والأفعال منها جيدة و منها رديئة
والجيدة منها تولد الجيدة والرديئة منها تولد الرديئة
قال والردا كله انما يتولد من جهة الإفراط أو القلة
والجودة انما تتولد من التوسط ه

القول في اللذات المحمودة وفي اللذات الذميمة

قال افلاطن الذي ينبغي ان يفرح به من اللذات
هو كل ما كان حسنا ونافعا قال وذلك هو الذي
يجري على الطبيعة المستقيمة وعن العادات الحسنة
قال وما كان كذلك فانه قبيح ومذموم ∴ قال وينبغي
أن يعلم انه ربما كانت الطبيعة مستقيمة والعادة فاسدة
قال ابو الحسن وربما كانت الطبيعة فاسدة والعادة مستقيمة

في تعويد التعب والكد

قال افلاطن وينبغي أن يعودوا التعب بسبب الجميل

والنافع ولن يتم ذلك الا باعتياد الصبر عن لذة الراحة
وباعتياد الصبر على قلق النفس وجزع البدن من اذى
التعب والنصب قال ونقول انه ليس ينبغي أن يربى الاولاد
على الدلال والدعة فان تربية الدلال لا يصبر على
مفارقة الشهوة ولا تطيق احتمال النصب والمشقة قال
ونقول انه لا تنال الخيرات العظيمة من العلوم الشريفة و
الاخلاق الفاضلة والصناعات الكريمة الا بالتزام الكد
والتعب ∴ قال ونقول ان النوم والراحة يفقران في
الدنيا والآخرة ومن لم يصبر على تعب التعلم احتاج أن
يصبر على ذلة الجهل ومن لم يصبر على تعب حسن الخلق
احتاج أن يصبر على تعب سوء الخلق

أصل يربا

لا تنال ح

في تعويد الصبر والحلم

قال وينبغي أن يؤخذوا بالصبر عند النوازل والمصائب
وبالحلم عند الغضب قال وينبغي أن يقرر في نفوسهم
بأن الجزع والقلق والنزق والتواني والكسل انما
يكون من الدناءة ومن الجهل قال وانما الحلم كله

في السكوت والسكون قال واصل الأدب الرزانة والوقار وأصل الرعونة السفه والطيش والخفة ؟

في تعويد حسن الطاعة للرؤساء وللسنن

قال وينبغي أن يؤخذوا الأحداث من اول العمر على الإعتقاد بأن الخير والسعادة انما يكون لهم في الطاعة للسنن والأكابر حتى اذا وجدوا سنة او أمرا استبشروا استبشار من قد وجد خيرا ∴ قال وذلك لأنهم قد اعتقدوا بأن الرؤساء والمؤدبين هم الذين يبلغونهم الى السعادة ويجعلون لهم الخيرات بحسن التأديب ∴ قال وينبغي أن يقرر في نفوسهم بأن الإستعصاء اصل الشر كله وان البلايا كلها من الإستعصاء تتولد وبالاستعصاء تفوت الإنسان السعادة التي هي اشرف الخيرات ويحصل في الشقاء الذي هو مجمع الشرور قال و ينبغي أن يعلم ان القلب يتقلب دائما ويتردد بين الشر والخير ومادة الخير طاعة الرؤساء ومجانبة

كذا

السفهاء ولزوم الأفاضل . ومادة الشر اتباع الهوى
ومساعدة اخوان السوء ومفارقة الأفاضل

اصل: الهوا

في صفة حسن الطاعة

قال أفلاطن حسن الطاعة هو أن يطيع فيما يشتهي وفيما لا يشتهي وفيما يُعلم معناه وفيما لا يُعلم معناه قال وذلك لأن الحدث لا يشتهي الخير بل الشر وليس في الإمكان أن يعلموا ما داموا صغارًا واحداثًا ما يضرهم وينفعهم لأن ذلك انما يحصل بالتجربة والتجربة انما تحصل في الزمان الطويل بالرصد والرعاية

في فضيلة الطاعة

قال حكيم من حكماء العرب انه ليس يصلح للرياسة إلا من أطاع الرياسة ومن لم يطع الرؤساء والسادة فإنه غير مطيع للرياسة وكانت سبب كلمته هذه انه لما حضرته الوفاة أراد أن يعقد لأحد اولاده الرياسة وكان له عشر بنين فدعا بالأكبر وقال له اني قد تضجرت من الحياة فخذ هذا السيف واطعن به في صدري حتى تخرجه من صلبي فقال له ابنه وكيف يجوز للإبن ان يقتل اباه فدعا بالذي يليه وقال له

مثل ذلك وردّ عليه قريبًا منه فلم يزل على ذلك يدعو
بواحدٍ واحدٍ الى أن انتهى الى الأصغر فلما قال له ذلك قال
هذا عارٌ علىّ في الدنيا وهلاكٌ في الآخرة ولكن هل لك
فيما تأمرني به فرجٌ قال نعم فأخذ السيف وهمّ به
فقال حسبك ثم دعا بنيه وعرّفهم ما كان منهم ومن
أخيهم الأصغر وقال القول الذي قدّمناه وعقد له
عليهم الرياسة وقال النبيّ صلى الله عليه المؤمن كالجمل
الأنف ان قيّد انقاد وإن أُنيخ على صخرة استناخ :. وفي
رواية أخرى المسلمون هيّنون كالجمل الانف ان قيد انقاد و
ان أنيخ على صخرة استناخ :. وقال ذيوجانس لتلامذته من جمع
لكم المحبّة رايًا فاجمعوا له مع المحبّة طاعة ۝

في تهوين الموت

قال افلاطن وينبغي أن يهوّن الموت في نفوس الأحداث
حتى يصيروا شجعانًا ولا ينبغي أن يفزعوا فيجبنوا
ولا ينبغي أن يقال لهم بأنّ أشياء لها صور هائلة تدور
بالليل وبالنهار فإنهم يجبنون بمثل هذا اذا سمعوه ۝

آداب يجب أن يؤخذ بها الصبيان

قال وينبغي أن يعلّموا الرماية والكتابة والسباحة

ظ أن
ب قيد، درحاشيه بدون كلمات نوشته
مع

ادب قال وينبغي أن يؤمر الصّبيان بالإقبال على من اقبل عليهم ∴ ادب قال وينبغي أن يؤخذوا ببرّ من غشي منازل آبائهم من معارفهم ∴ وينبغي أن يُمنعوا من صدر المجلس ٧ ∴ وكان افلاطن يقول صدر المجلس موضع قلعة ∴ ادب قال وينبغي أن يُمنعوا بأن يبتدروا بمعانقة من هو اكبر منهم و بمصافحته ∴ ادب وينبغي أن يمنعوا من التّعيير ∴ ادب وينبغي أن يُمنعوا من الإعتذار ممّا لا ينبغي الاعتذار منه ∴ ادب قال وينبغي أن يُمنعوا من تتبّع معايب النّاس والتقاط سقطاتهم فإنّ ذلك نذالة وجهل ∴ ادب وقال حكيم لابنه ضع نفسك يا بُنيّ دون غايتك في كلّ مجلس ومقام ومقال ∴ ادب قال وينبغي أن يؤخذوا بالسّلام قبل الكلام وفي السُّنن الفاضلة من بدأكم بالكلام قبل السّلام فلا تجيبوه ∴ ادب حسن قال وينبغي أن يؤخذوا بالإستيناس من قبل دخولهم الى حيث لا يحتاجون فيه الى استيذان والاستيناس التّسبيحة او التحميد او التكبيرة او التنحنح يؤذن به من في البيت انّه يريد الدّخول

٧ در صدر افزوده: قا... كرا نجاى... من أ...

عليهم: **ادب** قال وينبغي أن يؤخذ الصبيان بخفض الصوت ومشي القصد وسكون الريح وقلة الإلتفات و قلة التلون في الجلوس وينبغي ان يمنعوا من التقلب ومن العبث ومن كثرة الضحك فانه من تعود شيئاً من هذا صعب عليه الاقلاع عنه ۞ **ادب الدخول الى بيت خال** فالوا وينبغي أن يؤمروا بأن يقولوا السلام على اهل البيت من الجن والملئكة وعلى عباد الله الصالحين السلم علينا من ربنا قالوا وكذلك اذا دخلوا مسجداً: **ادب من يدخل بيته** قالوا والصواب أن يقول السلام عليكم اذا دخل الى اهله **في ادب الأكل** ينبغي أن يؤخذوا بغسل اليد قبل الطعام وبعده فإن ذلك من السنن الجيدة و ينبغي أن يؤخذوا بتسمية الله في الابتداء وبحمده في الآخر وينبغي أن يؤمروا بذلك في كل لقمة وينبغي أن يمنعوا من تعظيم اللقمة ومن مد اليد الى سوى ما يكون اماميهم وقريباً منهم: قال ولا ينبغي ان يغسلوا ايديهم بحضرة الأكابر: **في ادب شرب الماء** ينبغي ان يمنعوا من الشرب فيما بين الأكل ولا ينبغي ايضاً

؟

[في الحاشية: ...خالي]

ان يشربوا من بعد الفراغ من الأكل الى ان تمضي ثلاث ساعات واقله ساعتان وينبغي أن يجعلوا الشربة بثلثة انفاس ويسمّوا بعد كل نفس اذا ابتدأوا ويحمدوا الله اذا قطعوه في كل نفس .: وروي ان النبي صلى الله عليه كان يشرب الشربة في ثلث شربات وثلث تسميات وثلث تحميدات .: قال وينبغي أن يوخذوا الصبيان بالماء ويتركوا العبّ فان النبي عليه السلام قال الكباد من العبّ

في الأصل ثلثة

القول في المسكر وشربه

قال المسكر دواء كبير يعين على حرافة الشيخوخة ويعين على التسلية قال فانه ينفع من الجبن ومن الخوف ومن الفحشة ومن الردا .: قال والسكر حرام و ذاك انه يورث الفحة والجور والفزع ويوقع في كل شرّ .: قال ولهذا نقول بأن المسكر حرام على من لم يمكنه أن يمتنع عن شرب ما يسكره اذا دبت الأريحيّة فيه وشرهت نفسه الى التزيّد قال وينبغي أن يمنع عن الشرب بالنهار جميع الناس قال ويمنع بالليل من اراد أن يحضر مجلسًا للرأي ويمنع ايضًا من أراد أن يواقع امرأته ليولد ولدا فإن المواقعة من بعد الشرب

كذا بالأصل يمتنع

تجعل الولدا رعن: وذكر جالينوس عن افلاطن مثل ايجا ود: عن
انه قال ليس ينبغي ان يطلق لأحدٍ شرب الشراب
بالنهار البتة الا على سبيل التداوي من اجل المرض:
قال وليس ينبغي ان يطلق للعبيد وللإماء ان يشربوه البتة
قال وليس ينبغي لأحدٍ من اهل العسكر أن يشربه ما دام في
وجه حرب هكذا ذكر عنه جالينوس والذي ذكره
في النواميس انه ينبغي أن يحرم المسكر على الجند

القول في شرب الصبيان للمسكر ان كيف ينبغي

قال افلاطن ينبغي أن يمنع الصبيان من الشرب الى
أن يبلغوا ثماني عشرة سنة والعلة في ذلك انه لا حاجة
بهم الى الشراب لأن الشراب نارٌ والصبي ما لم يبلغ ثماني
عشرة سنة نارٌ وليس يجوز ان يزيد نارًا على نار:
قالوا واذا بلغوا ثماني عشرة سنة أطلق لهم شربه على
سبيل التداوي وبالليل من دون النهار قال ولا ينبغي
ان يطلق لهم الإجتماع عليه ما لم يبلغوا ثلثين سنة

القول في الولاة والقضاة انه هل ينبغي لهم ان يشربوا وان كيف إن جاز لهم ذلك

في الأصل: نقوا

ذكر جالينوس في الكتاب الذي يقول فيه بأن النفس
تابعة لمزاج البدن عن أفلاطن انه قال ليس ينبغي للقضاة
والولاة والتنا وجميع من يقصد للمشورة أن يشرب قال
جالينوس وقال أفلاطن فاقول في الجملة بأنه ليس ينبغي لمن
أراد أن يكون صحيح العقل ومستقيم السنة أن يشرب الشراب البتة

في أدب النوم

قالوا ينبغي ان يمنع الصبيان من نوم اول النهار وآخره
قال ابو الحسن ينبغي أن يمنع الكل منه الا من كانت به
علة وكانت العرب تقول نوم اول النهار خرق ونوم
آخره حمق والنوم فيما بين ذلك خلق ∴ وينبغي أن يمنع
الكل من النوم من بعد الطعام الى أن ينزل الطعام من
فم المعدة الى قعرها ∴ وينبغي أن يؤمروا بالنوم على
الشق الأيمن وأن يجعلوا أيمانهم تحت خدودهم ه

ذكر ما يجب أن يفرض على الأولاد للوالدين

قال أفلاطن يجب أن يقرر في نفوس الأولاد أنه ليس
حرمة من بعد حرمة الله أعظم من حرمة الأمهات
والآباء لأنهم سبب الكون وسبب خيرات الأولاد
فواجب عليهم قضاء حقوقهم بقدر طاقتهم قال

واوّل ما يجب عليهم من حقوقهم أن يُشربوا قلوبهم تعظيمهم واجلال اقدارهم واستشعار الذلّة لهم واعتقاد طاعتهم فيما ساءهم وسرّهم قال ويجب عليهم أن يعتقدوا الرضا بجميع ما يكون منهم اليهم قال ويجب عليهم خدمتهم بوسعهم وجهدهم ∴ قال ويجب ان يلزمهم القيام بين ايديهم على البُعد ويجب عليهم غضّ البصر عنهم للتّعظيم ∴ قال ويجب عليهم السكون والسّكوت بين ايديهم وبحضرتهم ∴ قال وينبغي أن يتركوا الالتفات وكثرة الحركة ما داموا بمشهدٍ منهم ∴ وكان افلاطن يُوصي الأحداث بثلاث بغضّ البصر وبالصّمت وبالعفّة ∴ وقال ارسطوطيلس ما شيء أصعب من السّكوت ∴ وقال ابن المبارك منزلتان شريفتان سهّت القلوب عنها الصّمتُ وتجنُّب باب السُّلطان ∴ قال ويجب أن يفرض عليهم كفاية الآباء والأمّهات وان تعرّفوا ابان ذلك اوجب عليهم من كفاية انفسهم وواجبٌ على الأولاد الحماية عن ابدان الوالدين وارواحهما وبذل ابدانهم وارواحهم لسبب سلامتهما ∴ قال افلاطن ويجب على الأولاد الإستسلام لما يريد الآباء والأمّهات ايقاعه بهم في حال غضبهم ∴

اصل: ثلث

يعني افلاطن ظ

قال ويجب أن يعتقدوا أنه ليس يحل لهم الهرب منهم إذا أرادوا تأديبهم :. قال وينبغي أن يتركوا الاضطراب والكلام وقت غضبهم ووقت ما يؤدبونهم :. قال وينبغي أن يتركوا الاعتذار في ذلك الوقت :. قال ويجب أن يكون اعتذارهم اليهم وقت سكون غضبهم وأن يظهروا التوبة والانابة :. قال وليس ينبغي لهم أن يجلسوا بحضرة الآباء والأمهات فإن أجلسوهم جلسوا مقعين :. قال وليس ينبغي أن يرضى أحد من الأولاد مخالفة الوالدين في شيء البتة قال وليس ينبغي أن يمخطوا ويتبزقوا بحضرتهم ولا بحضرة الأكابر :. قال وللآباء والأمهات حق المادة وحق تربية الجسد والنفس

في حق الداية والحاضنة

قال أفلاطن ويجب أن يفرض على الأولاد حق سائر من أحسن اليهم في صغرهم من داية وحاضنة ومؤدب ومعلم

فيما يجب أن يأخذ الملك الناس به في أمر الأكابر والسادة

قال أفلاطن واجب على الملك أن يرتب الناس المراتب في البر والكرامة وأن يجعل ذلك على قدر أحوالهم في الفضيلة لا على قدر الثروة والنعمة :. قال ثم إنه يجب عليه أن

يأخذ العامّة بأن ينزلوا اهل كل مرتبة في مرتبته وأن
يعاملوه في برّهم واكرامهم على قدر ما رتّبه الملك لهم :.
وينبغي أن لا يرضى منهم بأن يخالفوا ترتيبه فيقدّموا
مؤخراً وقال وينبغي أن يأخذهم بتوقير اهل الفضل و
بالاستحياء منهم وبالتأسّي بهم وينبغي أن يحظر عليهم
تنقّصهم بالقول او الغرض منهم في حال وينبغي أن يعاقب
من تنقصهم او غضّ من جرمهم :. وقال ارسطوطيلس
دافع عن اهل المروءآت ومن له قدمٌ في الخير وإن
تضعضعت احوالهم ولا تكشف اسرارهم وان زلّت اقدا
مهم واعلم بأن الضيم في المراتب اشدّ منه في الأبدان
والأموال لأن الناس قد يبذلون اموالهم ويخاطرون
بأبدانهم لئلّا يضاموا في مروءآتهم :. وقال زياد بن
أبيه للناس في خطبته انّي قد عاهدت الله أن لا يأتيني
شريفٌ بوضيع لم يعرف له حقّ شرفه ولا ذو سنٍّ بحدثٍ
لم يعرف له حقّ سنّه ولا عالمٌ بجاهلٍ لم يعرف له حقّ
علمه الّا عاقبته وأبلغت في عقابه ثمّ أنشا يقول
لا يصلح النّاس فوضى لا سراة لهم ولا سراة اذا جهّالهم سادوا

وفي عهد ملكٍ لابنه

ظ
وضي
: مرضى

الزم نفسك اقامة طبقات النّاس على حدودها و مراتبها حتّى ييئس ذو الحرمة ممّن لاحرمة له وذو البلاء ممّن لا بذل له فانّه ليس شيء افسد للرّعيّة وادلّ على سوء السّياسة من أن يجمع المحسن والمسيء منزلةً واحدة

في بيئس / ظ الابلاء

في الآداب التي يحتاج اليها المرؤوس اذا صحب الرّئيس

قال ابن المقفع يجب على من دخل الى رئيس ان لا يجاذبه مقبلا اليه ولا منصرفا عنه قال وليس ينبغي ان يرفع صوته في كلامه باكثر ممّا يسمعه: قال وينبغي ان يكون على التماس الحظّ بالسّكوت احرص منه على التماسه بالكلام قال وكان يقال بأنّ مسئلة الملوك تحيّة النوكى وذلك بأن يقول كيف اصبح الملك وكيف حال الملك فإنّ السؤال يوجب الجواب وليس للأدنى ان يوجب شيئاً على من هو اعلى منه: قال وينبغي أن يسرع النّهوض من بين يديه وان حدّثه وهو ساير فينبغي ان يسير حيث لايحتاج الرّئيس ان يلتفت اليه ويكفيه في ذلك أن يتقدّمه بمقدار رأس دابّته: قال وليس من الادب

كذا أو يحادثه

في الأصل للأدنى

أن يضحك بين يديه ان حدث الملك بنادرة او عثر الملك:: وليس من الادب أن يُظهر تعجباً من حديث ولا سيّما اذا كان الملك هو المحدث:: قال وينبغي أن يُهدي كل تابع الى رئيسه المهرجان والنيروز ويجب ان تكون هديّته كل انسانٍ ممّا يحبّه المهديّ:: قال وكانت الملوك تثيب ذلك وتعوض منه:: قال ويجب على المرؤوس أن يجانب الظنين والمتّهم والمسخوط عليه قال وليس يجوز أن يُظهر عذراً للمسخوط عليه مالم يبلغ الرّئيس ما يريده من الانتقام منه:: قال ومن اخلاق الملوك ...متى حدث ذلك فينبغي أن يزيد في الخدمة والنّصيحة قال وان ريح العزّ تبسط اللّسان بالشتم والأغلاظ من غير غضبٍ فليس ينبغي أن يعدّ شتم الرّئيس شتماً ولا اغلاظه اغلاظاً اذا كان في نفسه طاهراً:: وقال معوية تغلب الملوك حتّى تركب بشيئين الصّبر عند سورتها وحسن الإصغاء الى حديثها وقال ابن المقفّع اذا زادك السُّلطان تقريباً فزده اجلالاً قال وكذلك ينبغي ان يفعل بجميع من يتّصل به:: لا تساعد السُّلطان على الخطا ولاتم ... السه وفي مجلسه الخطا:: وان اسبانی

لزام مواصل ولا رابطة بين السطرين

بموضعين ٤

ارى

رايت غالب كلمات السطر حدس ... وخار ازغلط نسيت، ج ولا ترد عليه في مجلسه الخطا

النجح برأيك فلا تمنن عليه وإن خالف رأيك فاستقبله ما لا يحب فلا تقل له ألم أقل لك :. قال وإن اجلسك السلطان على مائدته فلا تستوفين الطعام وان احتجت اليه الا ان تكون في حساب الندماء وان وضع بين يديك شيئا فلا تستوفينه واذا اكلت فانهض الى موضع لا يراك واغسل يدك وانصرف الى منزلك الا أن يجلسك واذا اكلت معه فلا ترفعن عينك الى اكلة اذا سأل الوالي غيرك فلا تكن انت المجيب قال ويجب أن تعلم ان من صحب السلطان بالنصيحة اكثر عدوا ممن صحبه بالغش والخيانة لانه يجتمع على عداوة الناصح عدو الوالي وصديقه الصديق لمنافسته والعدو لمباغضته :. قال ويجب ان تعلم ان المعترف لك بالفضل بغير حضرة السلطان ربما نافسك بحضرة السلطان ولم يسمح نفسه بأن يعترف لك فاعرف هذا الباب واحذره م

في صفة من يحب أن يخرج في الحكمة

قال افلاطن انه ليس يجوز أن يؤخذ بتعليم الحكمة الا من له طبع فيها :. قال والمطبوع هو الذي يسهل عليه تعلم ما تعلم

ربيع وضحى اول لطعون ... بمسكويه ... جاويدان ...

وحفظه ويسهل عليه استخراج مالم يتعلّم بما قد تعلّمه ؞

في أدب التعلّم

قال أفلاطن واوّل ماينبغي أن يؤخذوا به ادب التعلّم ومن آداب التعلّم حسن الاقبال على المعلّم وحسن الاصغا وترك الالتفات ماداموا بحضرة مؤدّبيهم وترك الفكر فيما سوى مايعلّمون وقت مايعلّمون ؞ وقال وهب بن منبّه ادب الاستماع سكون الجوارح وغضّ البصر وقطع الفكر عمّا سوى الّذي يسمع والعزم على العمل ؞ وقال من استمع كما يجب نال بركة مايسمع ؞

كيف ينبغي أن يعلّموا

قال أفلاطن ليس ينبغي ان يستكرهوا على التعلّم فانّ الّذي يؤخذ على الاستكراه يكون قليل البقاء واللّبث وذلك من قبل انّه لايتمكّن من المستكره قال فقد يجب لما قلنا أن يستجرّوا الى التعلّم بلطف ورفق و يجعل كأنّه لعب واذا ملّوا تركوا واُجمّوا ؞ قال واذا زلّت السنتهم واخطأوا انبهوا بلين ولطف وهكذا ينبغي أن يفعل في خطايا افعالهم فانّ العنف يؤدّي الى الجهل وكان أفلاطن يقول اذا عاتبت صبيًّا اوشابًّا فبقّ له للعذر موضعًا ؞

بأيّ سنّ يجب أن يكون المتعلّم

قال افلاطن ليس ينبغي أن يؤخذ الصبيان بتعلّم العلوم والصّناعات الّا من بعد انتهاء نشوء الأبدان ورياضتها وذلك يكون بأحد وعشرين سنة ∴ قال وليس يجوز أن يؤخذوا بالتعلّم من قبل انتهاء نشوء الأبدان لأنّ التّعب يوهن القوى ويُنهك الأبدان ∴ قال المبرّد كان اهل الفضل يقولون لا ينبغي أن يسلّم الصّبيّ الى المكتب من قبل أن يشتدّ عظمه ويصلب لحمه ويقوى وانشد المبرّد

وايّاك أن تدع لطفلك ملعبًا فتنكربه والكرب يورثه الحمق
متى اغتمّ طفل خامر الدّاء قلبه فعاد لحينا دائم الموق والرهق
بدئ فساد الطفل من عز امّه وحاضنه يغذوه بالودّ والملق

قال المبرّد وكان اهل الفضل فيما مضى يقولون ألعبوا اولادكم سبعًا وعلّموهم سبعًا وخذوهم بمجالسة اهل الفضل سبعًا ∴ قال ابو الحسن ما ذكره المبرّد عن اهل الفضل قد وجدناه مرويًا عن ابن عبّاس ∴ و كان بعضهم يقول بادروا بتعلّم الصّبيان قبل اتّصال الأشغال وتفرّق المال ∴

بأيّ شيء يجب أن يكون المعلّم وبأيّ حال

في الأصل بادو ومن الممكن أن يكون بادئ

كذا في الاصل و أظنّ الصواب سنّ

قال افلاطن الواجب على السايس أن يأخذ المتولّين لتربية أبدان الصبيان ان يقوموا على تربية ابدانهم عشرين سنة ثم الواجب على السائس أن ينقلهم الى من يُنشّي أنفسهم بتخريجهم في العلوم عشر سنين ثم يأخذهم بتعلّم علم الجدل ويتركهم فيه خمس سنين ثم يأخذهم بالتمهّر فيما تعلّموه خمس عشرة سنة فاذا خلفوا الخمسين كان عليهم أن يجعلوا الخير مثالاً لأنفسهم فيؤدّبوا غيرهم ويعلّموهم على سبيل ما أدّبهم وعلّمهم غيرهم حتى يصلحوا الأهل والأصدقاء خاصّةً واهل المدينة عامّةً وليس ينبغي أن يفعلوا هذا على انّه حسنٌ وجميل لكن على انّه لازم وضروريّ .:.

قال وانّه يجب ان يباشروا الأمور الانسيّة من بعد خمس وثلثين الى أن يبلغوا الخمسين فاذا خلفوا الخمسين ادّبوا غيرهم وعلّموهم ٥

في العلم الأوّل الّذي ينبغي ان يؤخذوا بتعلّمه

قال افلاطن اوّل ما ينبغي أن يؤخذوا بتعلّمه علم العدد قال وذلك من قبل انّ علم العدد يمتدّ مع

جميع الآراء والمعارف والصناعات قال وانه لم يمكن ادراك الحق ومعرفة الآلهة قال وذلك أن رؤيتنا لما هو بعينه روية يرى بها معا كانه واحد وكأنه لانهاية له في الكثرة وهذه صورة الواحد فان الواحد مساوٍ لكل واحدٍ وانه لانهاية له لأنه ليس له حدٌ :. قال واقول في الجملة من ازمع على أن يصير انسانا فانه لابدّ له من العدد :. قال وليس ينبغي أن ينقطعوا عنه من دون أن ينتهوا الى روية نفس طبيعة الأعداد بالعقل نفسه :. قال واقول الحاسب بالطبع يقوى على تعاهد العلوم كلها ومن لم يكن حاسبا بالطبع فانه يزداد به قوة وحدة ذهنٍ ه اصل مساوي

العلم الثاني

قال افلاطن وينبغي ان يؤخذوا من بعد تعلم علم العدد بعلم المساحة فإن علم المساحة يعين على رؤية الجوهر وذلك ان معرفة المساحة هو معرفة بما هو موجودٌ ابدا :. قال فقد يجب لذلك أن يكون جاذبة للنفس الى الجوهر وهذا العلم يجعل نظر الإنسان الى فوق ه

العلم الثالث

قال وينبغي أن يؤخذوا من بعد علم المساحة بعلم المكعبات

العلم الرابع

قال والعلم الرابع علم النجوم قال وبهذا العلم
يصير الى معرفة الخير وهو العلة الأولى فإنه اذا رأى
آثار الحكمة ولطايف العناية علم ان للسماء خالقا:
قال ابو الحسن يريد بعلم النجوم علم الهيئة ۵

العلم الخامس

قال والعلم الخامس هو علم الموسيقى قال والإنسان
بهذا العلم يهذّب وجملة هذه العلوم يستبين ۵

أصل مهذب

العلم السادس

هو علم الجدل والمنطق وينبغي أن يكونوا في هذا العلم
خمس سنين قال ويجب ان يكونوا في العلوم الأُوَل
عشر سنين قال ويجب ان يؤخذوا بالتمهّر فيما قد
تعلّموه خمس عشرة سنة الى ان يبلغوا الخمسين ۵

في الفرق بين صناعة المنطق وسائر الصناعات

قال الفرق ان ساير الصناعات مبنية على آراء موضوعة
مصطلح عليها قال وليس في شيء منها قوة ان يرفع

أصل اراآ
جمع به أفعال
ازرأى مثود
(أرْءاء)

تلك الآراء الى مباديها فيصححها وصناعة المنطق يمكنها
ذلك في مبادي جميع الصناعات قال وفرق آخر هو
أن مبادئ صناعة المنطق ليست بآراء موضوعة ولكنها
مستخرجة بقوة المنطق من الموجودات قال والصاوان
هذه الصناعة لا يجعل ما يستخرجه مبادئ لكن جوامع
ونتائج :. قال ثم انها تصير بها الى المبدأ ثم تنحط
الى المنتهى من غير أن تستعمل شيئا محسوسا :. قال
وان النفس بهذا العلم تقوى على أن تنظر في ماهية كل
واحد من الأشياء وبأن لا تفارقها من دون ان تتناول
بعقلها الامر الذي هو الخير وبهذه الصورة تصير الى
تمام المعقول

بيان انه يجب أن يجربوا من قبل ان ينقلوا الى العلم السادس

قال ومن بعد الثلاثين ينبغي أن ينقلوا الى العلم السادس
ولكنه يجب ان يجربوا اولا ويمتحنوا قال وسبيل المحنة انه
هل يمكنهم أن يصيروا الى نفس الأمر الموجود مع الحق من
دون استعمال الحواس وان امكنهم ذلك نقلوا الى العلم السادس

ذكر المقدار الذي يجب أن يكون التعليم اليه

قال افلاطن ينبغي لمن اراد الحكمة أن يصبر عليها حتى يبلغ الى غايتها فان شرف الاشياء كلها انما هو في كمالاتها وهي غاياتها: قال ويجب اذا ضجر أن يتفكر فيما يريد الانصراف عنه اليه وان يعلم بأنه ان انصرف عنه من قبل البلوغ الى الكمال فانه يكون قد ضيع جميع ايامه التي مضت له فيها ه

القول في سياسة النساء ونريد أن نبين ان طبعهن في العلوم والصنائع لا انقص عن طبع الرجال ولكنه يكون اضعف

قال افلاطن انه ليس في الاعمال عمل يختص به الرجل من قبل انه رجل او تختص به المرأة من قبل انها امرأة فانها بطبعها تصلح لجميع ما يصلح له الرجل غير انها تكون في جميع الاعمال اضعف: قال وقد نجد فيهن من تكون قوية على المحاربة ونجد فيهن من تكون محبة للحكمة: قال وقل ما ينهى عنهن حرفة ه

فيما يجب ان يمنعوا منه

قال ابن مسعود قال رسول الله صلى الله عليه لا تعلموا النساء الكتابة: وعن عمر قوله مثله ه

المواضع التي لا ينبغي ان يسكن فيها

وقال ابن مسعود قال رسول الله صلى الله عليه لا تسكنوا النساء الغرف وعن عمر بن الخطاب قوله مثله ه

السياسة في كسوتهن وطعامهن

روي عن عمر بن الخطاب انه قال استعينوا على صيانة النساء بالجوع وبالعري فإنها اذا عريت لزمت بيتها ه

سياسة أخرى

وقال عمر بن الخطاب باعدوا بين انفاسهن وانفاس الرجال ه

الحيلة في استدامة مودتهن

قال الحكيم استدامة المودة بالفرق والهيبة اسلم من استجرارها بالتعطف والزلة :. قال وان الذي يداريك قصارى أمنيته أن يسلم من شرك والذي تداريه يطمع فيك ثم لا يقنع منك الا بطمعه فإن لم تسمح به صار حربا لك ه

سياسة

قال ارسطوطيلس حصنوا النساء من وقوع الأعين عليهن ومن وقوع الأحاديث اليهن ه

ادب وهو في مثل المعنى الأول

قالت الحكيمة فورباغورس ينبغي للمرأة ان تحمي سمعها

من حديث الناس فانه لاخير في ذلك وربما أدى الى الشر
قالت وذلك انه يجرى فيه الجيد والردى وكما ان
الجيد من الكلام يدعو الى الصلاح ويعين عليه كذلك الردى
من الكلام يدعو الى الفساد ويحمل عليه بل الردى اشد تأثيرا
وذلك من قبل ان الإنسان مايل بالطبع الى الشر والى الفساد
قالت وايضاً فان المرأة اذا سمعت بأن حال غيرها احسن من
حالها تنغصت بعيشها وتسخطت نعمة الله عليها وما شيء
اضر من كفران النعمة

وصية في التمسك بحسن الأدب

قال فيثاغورس ينبغي ان يقرر في نفس المرأة انها
مشينة عند الكل والدليل على انها مشينة ان الكل يغتم
بها اذا ولدت ويفرح بالإبن فواجب عليها أن تزين نفسها
بحسن الأدب حتى تزول وحشتها عن النفوس :. قال
واول الادب العفة ثم الالف وحب الكل فواجب عليها ان
تعف في عينها وفمها ولسانها وأن تألف اهل بيتها وتحبب
نفسها اليهم بفعل البر وأن تستكد نفسها في الخدمة
في صلاح العيش وقد قيل بان زينة المرأة المذهب لا الذهب

في الحقوق التي يجب على المرأة اعتقادها ورعايتها

اول الحقوق حق الله ثم حق الوالدين وحق من يتصل
بالوالدين ثم حق الزوج وحق من يتصل بالزوج و
ليس ينبغي أن يوقع خللاً او تقصيراً في حق بسبب حق ه

فيما يجب على الوالدين تقريره في نفس الابنة

قالت الحكيمة الواجب على والدة الابنة ووالدها أن
يقررا في نفس الابنة ان المرأة انما تراد لشيئين
للولد وللمعونة على صلاح العيش ه

ذكر ما على المرأة من حقوق الزوج

قال رسول الله صلى الله عليه من حق الزوج على
المرأة أن تبر قسمه وأن تطيع امره ه

آخر وقال رسول الله صلى الله عليه لا يمين لامرأة
مع زوج ولا لولد مع والد ولا لمملوك مع مالكه ه

آخر قال رسول الله صلى الله عليه ويجب عليها أن
لا تصوم الا باذن زوجها ه

آخر قال رسول الله صلى الله عليه ويجب عليها ان لا
تعطي من بيت زوجها شيئاً الا باذن زوجها ه

آخر قال رسول الله صلى الله عليه ويجب عليها أن لا
تمنع نفسها من زوجها ولو كانت على بعير ه

آخر قال رسول الله صلى الله عليه وليس يجوز لها
أن تدخل الى بيت زوجها احدًا إلّا باذن زوجها ؞

آخر قال رسول الله صلى الله عليه ويجب عليها
أن لا تخرج من منزله الّا باذنه ؞

آخر قال رسول الله صلّى الله عليه وليس يجوز لها
أن تهجر فراش زوجها ؞

آخر قال رسول الله صلى الله عليه وليس يحلّ لها أن
تضع خمارها في غير بيت زوجها :. وروى ذلك ايضًا عن عائشة ؞

ذكر ما قالته فيثاغورس الحكيمة في حقوق الزوج

قالت الحكيمة يجب على المرأة اذا زوجت أن يقرّر في
نفسها وجوب طاعة الزّوج عليها ووجوب نصيحته عليها
ووجوب خدمتها له ووجوب معونتها ايّاه على حسن
العيش :. قالت واولى الأمور عليها بالتقديم الالف و
تعظيم الحرمة والصّدق قالت وذلك بأن لا تخونه في
نفسه وماله ولا في نفسها ومالها :. قالت وواجب عليها
أن لا تكلّمه شيئًا من امرها ولا تأسف عليه بكدّها وبخدمتها ؞

في سياسة حسن العيش

قالت الحكيمة وواجب عليها ان تصرف همّتها وفكرتها

الى تدبير ما يقع به حسن عيش زوجها في كل وقت لا في
بعض الاوقات دون بعض من المطعم والمشرب حتى تعدّه من
قبل وقت الحاجة لوقت الحاجة حتى تكون مستظهرة في امرها ؏

ادب قالت ويجب ان تفعل ما تفعله بتنقية ونظافة ؏

ادب قالت ويجب ان تفعل ما تفعله على شهوة الزّوج لا
على شهوة نفسها ؏ **سياسة** قالت ويجب ان تكون
بمقدار ما يصل الى ساير من يكون في عيال الزّوج وفي عيالها ؏

سياسة في حقّ الزّوج وادب

قالت الحكيمة ومن اعظم الواجبات على المرأة لزوجها
تسليته عند الوحشة وتسكين غضبه عند الفورة فإنّه
لا بدّ من أن تعترى الإنسان فورة الغضب وكدورة الضجر
والوحشة من العوارض الموذية ؏

فيما يجب عليها لأهل بيت زوجها

قالت الحكيمة ويجب عليها من اجل زوجها ان تعمّ اهل بيت
زوجها وقرابته بالتعهّد وان تتودّد اليهم بالبرّ واللطف
قالت وكذلك يجب عليها لإخوان زوجها واصدقايه ؏

ذكر حقّ من حقوق الزّوج

قالت ويجب على المرأة ان لا تحدّث بحديث زوجها الّا
ما بينها وأن لا تشرف بأحد على شيء من أمر زوجها ؏

في سياسة المرأة من يكون تحت يدها

قالت الحكيمة ويجب على المرأة أن تعمر بالتعهد جميع من يكون تحت يدها وان تستعمل كل واحد فيما يصلح له ويجب عليها أن تجازى المحسن بالبر والكرامة وان تنال المسيء بالجفا و المهانة ❊

ادب حسن في التأديب

قالت الحكيمة ويجب عليها أن تحرم على نفسها العقوبة وقت هيجان غضبها فان الغضبان ليس يمكنه أن يجعل الأدب بمقدار الذنب ❊

في انه ليس يصلح بالأدب كل احد

قالت ويجب أن تعلم ان من الناس ناسا لا يصلحهم التقويم وانه لا علاج في امرهم غير النفى: قالت ومن كان هكذا فان سبيله أن تبادر الى نفيه من قبل أن يفسد غيره ❊

في سياستها للأولاد

قالت ويجب أن تحملهم على الحياء وأن تبغض اليهم الوقاحة وأن تجعل عدم الحياء في نفوسهم بمنزلة عدم الحياة ❊

في تفصيل أحوال الأولاد

قالت ويجب أن تعلم ان من الأولاد اولاد ينقادون للأدب محبةً له ومنهم من ينقاد للأدب حياءً لا محبةً له ومنهم من لا ينقاد له الا رهبة: قالت وسبيل من هو

هكذا أن يهدّدوا أن يُعاقب ٥

السّياسة في امر لباسها وزينتها

قالت الحكيمة وينبغي أن تقتصر في امر لباسها وزينتها على القصد الّا أن يشتهي زوجها نوعًا من اللّباس و الزّينة فتفعل ذلك من اجل شهوته لتسرّ زوجها به ٥ **سياسة** قالت الحكيمة ويجب أن تقرّر في نفس زوجها أنها انما تحبّ زوجها لنفسه لا لشيء آخر ٥

وصيّة والد لابنته وقت اهدائها

أوصى رجل ابنته وقت اهدائها فقال لها صوني سمعه و عينه و انفه كي لا يبلغه منكِ نصوحٌ او ترى عيناه عليكِ القبيح او يشمّ انفه منكِ نتن ريحٍ واعلمي ان أطيب الطّيب المفقود الماء واحذري أن تفرحي اذا كان كئيبًا او تكتئبي اذا كان فرحًا فإنّ الأولى شماتة والثّانية تكدير و تعاهدي وقت منامه وطعامه وكوني له أمة يكن لكِ عبدًا وزيدي في اعظامه اذا زاد في اكرامكِ ولا تملّيه بلزومكِ ولا تتباعدي فيستخفّكِ ٥

في سياسة الصّنّاع ونبدأ بابانة ما ينبغي ان يجعل لهم من المال

قال افلاطن في كتاب السّياسة ويجب أن تكون

احوال جميع الصُنّاع متوسّطة في الفقر والغنا وذلك
انّ الغنا يخرجهم الى ترك العمل واما الفقر فانه
يقطعهم عن تجويد العمل لتعذّر اقتناء جميع ما يحتا
جون اليه لتجويد العمل ه

في انه ينبغي ان يخرج كلُّ واحدٍ فيما يصلح لهُ

قال افلاطن من البيّن انه ليس يصلح كلّ واحد من
النّاس لكلّ صنعة بل قد يصلح هذا الشيء لا يصلح له ذاك
ويصلح ذاك لشيء لا يصلح لهذا فمن الواجب ان يخرج كلّ واحدٍ
فيما يكون مطبوعًا فيه وينبغي ان يجنب ما لا يكون له فيه طبعٌ ه

في انه يجب ان يقتصر كل واحدٍ على صنعةٍ واحدةٍ

قال افلاطن من البيّن ان الصنعة الواحدة لا
تستجيب للواحد على ما ينبغي الّا بأن يستمرّ عليها من
الصّبي ويتفرّد لها ولا يخلطها بغيرها قال ولهذا
امرت السُنّة أن ينفرد كلّ واحدٍ بصنعةٍ واحدةٍ
يكون فيها من الصّبي قال فالواجب على الواحد اذا اخذ
في شيءٍ أن يلزمه ولا يعدل عنه الى غيره فانما الامر

كلّه فى الثّبات على الشّئ وفى المواظبة عليه وفى أن يشرع فيه من الصّبى ٭

هل ينبغى ان يُترك فى البلد من لا يجوّد العمل

قال أفلاطن وينبغى ان يُمنعَ من العمل مَن لا يُجوِّدُ العمل فان لم يمتنِعْ أُخرج من البلد ٭

فى صفةِ المطبُوع وغير المطبوع

قال أفلاطن المطبوع فى الشّئ هو الّذى يُمكنه أن يأخذَ ما يلقَّنَ وأن يفهمَ ما يُعلَّم وأن يحفظ .: قال وينبغى أن تكون اعضاؤه مؤاتيةً لممارسة ما يُريد أن يمارسه .: قال وليس يكفى ما قلنا دون ان يمكنه استخراج ما لم يتعلّمه بما قد تعلّمه .: قال وغير المطبوع هو الّذى بخلاف هذه المعانى ٭

فى ان طبع الاولاد يكون كطبع الآباء والامهات

قال افلاطن وان طبع الاولاد على الامر الاكثر يكون على طبع الآباء والامهات قال وقد يجوز ان يولد للذهبي نحاسي وللنحاسي ذهبي ❊

باي سن ينبغي ان يؤخذوا بالتعلم

قال وليس ينبغي ان يؤخذ الحدث بتعلم الصنعة من قبل ان ينتهي البدن الى كمال النشوء ومن قبل استكمال القوة وذلك يكون في عشرين سنة واحد وعشرين سنة .: قال وليس يجوز ان يؤخذوا بها من قبل هذا الوقت فان التعب ينهك الابدان ❊

سياسة قال افلاطن وينبغي ان يؤخذ الصناع وجماعو الاموال بالعفة والنصيحة والقصد والكفاية قال ومن العفة ان يلزم عمله ولا ينتقل عنه الى غيره ❊

سياسة قال على بن ابي طالب للاشتر استوص بالتجار خيرا فانهم جلاب المنافع الى بلدك من البر والبحر والجبل والسهل احفظ حرمتهم وآمن سبلهم وخذ لهم بحقوقهم ❊

في سياسة الجند

وبدأ بمساكنهم انها اين يجب ان تكون

قال افلاطن في كتاب السياسة ويجب ان يجعل مساكن حفظة المدينة خارج المدينة بحيث لا يتعذر عليهم حفظ المدينة ممن يريدها بسوء من خارج ولا يتعذر عليهم حفظها ممن يبغيها السوء من داخل

هل ينبغي ان يباح لهم اتخاذ المساكن الفاخرة واقتناء الضياع

قال وينبغي أن يحظر عليهم اتخاذ المساكن الفاخرة واقتناء الضياع والمستغلات

هل يجوز أن يطلق لهم اتخاذ الزينة والذهب والفضة

قال وينبغي أن يحظر عليهم اتخاذ آلات الزينة وادخار الذهب والفضة قال وينبغي أن لا يكون في منازلهم ما يخافون عليه اذا سافروا

كذا

القول في جراياتهم أنه بأي مقدار يجب ان تكون ومن اي شيء يجب ان تكون

قال وليس ينبغي أن توسّع عليهم ارزاقهم قال وينبغي ان يجعل جراياتهم الحبّ من الطّعام والقصد من الأدام و ينبغي أن ينظر لكسوتهم ولسائر ما يحتاجون اليه بالقصد ه

في المسكر انّه هل يباح لهم

قال وينبغي ان يحظر عليهم شرب الشّراب البتّة فلا يشربوه في ليل ولا نهار الّا على سبيل التّداوي والعلاج ه

كيف ينبغي أن يكون طعامهم

قال وينبغي ان يكون اكثر ما يطعمون الكباب والشّواء ه

الشّرب في آنية الذّهب والفضّة

قال افلاطن وينبغي أن تحرّم عليهم شرب الماء في آنية الذّهب والفضّة ه

بقيّة القول في امر جراياتهم

وكتب ابرويز الى ابنه شيرويه من الحبس لا توسّعنّ على جندك العطاء فيستغنوا عنك ولا تضيقنّ عليهم فيضجّوا امنك ووسّع عليهم الرّجاء ولا توسّع عليهم العطاء ه

يضجروا امنك ؟
فيضجّوا امنك .

ذكر شواهد بصحّة ما قاله في امر الحفظة

قال افلاطن قال لي قائل انّك قد حرّمت الحفظة

اكثر اللذات والخيرات قلت صدقت وانما فعلت ذلك
لما اقتضاه حق السياسة في صلاح حالهم وحال اهل
البلد قال وكيف فقلت اما صلاح حالهم فمن قبل
انهم اذا الفوا الدلال والتنعم ثم اضطروا ابو رود
العدو الى الكد والتعب والى خشونة العيش والجدوبة
لم يجبروا انفسهم ولكنهم افتقدوها فركبهم الأعداء
واستذلوهم ونالوا منهم مرادهم ضربا وقتلا واسرا
فأى الأمرين أولى بحسن النظر لهم أن يلزمهم من قبل
الشدة ما يكون به صلاح احوالهم في الشدة وسلامة
ابدانهم عند النازلة أم أن تسوى لهم رغد العيش
الذى يؤديهم الى الهلاك .: قال واما صلاح حال
البلد فلأنهم اذا اعتقدوا العقد واقتنوا الأموال
صاروا اربابا ولم يكونوا حراسا ولا أعوانا .: قال
واخلق بهم اذا تمادى الزمان عليهم أن يحتاجوا الى
حفظة يحفظونهم ه

قانون كبير في السياسة
أن كيف ينبغي أن توزع
الخيرات على أهل المدينة

قال ونقول ليس سبيل السائس أن يجعل جميع الخيرات
لكل واحد من اهل المدينة او لكل صنف لان هذا
لا يمكن ان يكون قال ولكن الواجب أن يجعل جملة
الخيرات لجملة اهل المدينة حتى لا يفتقد اهلها
شيئاً من الخيرات .: قال ثم انه يجب أن يعطى كل
واحد من اهل المدينة ما يستحق مثله أن يعطى فانه
ليس يحسن ان يلبس الحراث او الفاخرانى والطيان ?
ثياب الزينة وأن يوضع على راسه اكليل الكرامة
ثم نستخدمه في عمله .: وليس يجوز ايضاً ان تعطيه
شرف الرياسة ولا ترفع عنه التصرف في اكتساب المعيشة

بقية القول في القانون

قال فان كان هذا لا يصلح بل لا يمكن فكذلك امر
الحفظة ليس يجوز أن تعطيهم الدلال والقنية
والقدر ثم تامرهم بأن يكونوا حراساً ومحاربين .:
قال وسبيل النظام والصلاح أن يعطى كل صنف
من اصناف المدينة[٧] ما ينبغي أن يعطى مثله ثم لا يترك ٧ أهل
بأن يزول عن حالته فيطلب ما ليس له ولا يقنع
بما هو له قال فانه ان ترك وذاك زال النظام ووقع

الاضطراب والاختلاف والتجاذب والتمانع وبوقوع هذه المعاني يزول الصلاح وحسن الحال ويقع الفساد وسوء الحال

سياسة في اولاد الحفظة

قال وينبغي ان يشهد اولاد الحفظة الحروب التي لا يكون فيها الخطر العظيم وينبغي أن يجعلوهم بمعزل مع قوم شجعان قد باشروا الحروب وعرفوا احوالها بحيث يرون المحاربة ليتشجعوا برؤية ذلك ويتمرنوا عليه ومتى اوجب الرأي الهرب بهم هرب بهم من يكون معهم

سياسة

قال ولا ينبغي أن يُفادى من استأسر جزعًا من الموت — اصل يفادا

قال وينبغي أن يخرج من الحفظة من القى سلاحه او ولى العدو ظهره . وينبغي أن يلزم بعض الحرف — اصل الحروب

الخسيسة عقوبة له وتحذيرًا لغيره من أن يفعل مثل فعله . وينبغي أن يُتوّج بتاج الكرامة من ابلى في الحروب وأن يُشهر امره في الكرامة

سياسة كبيرة في الحزم

قال وليس ينبغي أن يباح لهم اخذ شيء يكون مع الاعداء اذا انهزموا من قبل ان يمضي على هزيمتهم يوم وليلة

فإنه قد هلكت عساكر بسبب الشره الى تناول ما كان الأعداء يلقونه
قال ولا ينبغي أن يُطلق لأحد تسليح قتلاهم ه

ذكر الاعمال التي يجب على الحفظة القيام بها

قال ويجب ان يعرف الحفظة انهم لحفظ المدينة من الأعداء الخارجين من المدينة ولحفظها من الأردياء الذين يكونون في المدينة ولحفظ السُّنن من اهل المدينة فانّ عداوة الكثير من اهل المدينة للسُّنن اشدّ من عداوة المخالفين لأهل المدينة لميلهم الى الرّاحة والبطالة ولرغبتهم في اللذّة والشهوة ه

كيف ينبغي ان يحفظوا البلد من الأعداء وكيف ينبغي ان يحفظوا السُّنن

قال والسّبيل في حفظ المدينة من الأعداء تشريدهم و إبعادهم عن المدينة والسّبيل في حفظ السُّنن أن يؤخذ اهل المدينة باستعمالها وبأن لا يتركوا التقصير فيها قال وانه قد يكفي في أمر الأعداء أن يجعل المدينة لحال أن لا يقدروا الأعداء على ايقاع السوء بها فأمّا في امر السُّنن فليس

كذا

يكفي هذا ولكن يجب أن يؤخذوا باقامتها وهذا ايضاً لا يكفي ولكنه يجب أن يصيروا بحال أن لا يريدوا سوىً بها ؞

كيف يجب أن يكون الحفظة

قال ويجب أن يكونوا محبين لمدينتهم ثابتين على آرائهم لا يزيلهم عن ذلك السرّاء ولا الضرّاء قال وهكذا يجب أن يكون ولاتها ؞

في التدبير

قال بعض الحكماء احكام الأمور انما يكون بالتدبير و التدبير انما يكون بالمشورة و المشورة بالعزم والعزم بالوزراء الجامعين لأداة التدبير من الخصال الخمسة وهي اسعادٌ و انجاحٌ واتّباعٌ و تقديرٌ وتحويلٌ و الإسعاد المساعدة على الأمر موازرةً ومظاهرةً ∴ والانجاح ابتداء الملتمس ما يستدلّ به على نجاحه من تباشير اليسر واعتقابه بشواهد السّهولة ∴ والإتّباع المساعدة على قدر حال الزّمان والبلاد جرياً على ما يمكن منه ∴ و التقدير الإقتصاد في الأمر على كفاء القوّة والعجز والعمل بحسبهما ∴ والتحويل الإحتيال في الأمر بالمكايد والحمل بما يرجو به العلوّ على المناوين في نوازل الأمور وملمّاتها ؞

في الرّأي

اقول الرّأى هو رؤية القلب للمعلوم والرّؤية رأي العين للمحسوس غير انّهم ميّزوا احدهما من الثّاني بالمصدر فقالوا في فعل العين رأى يرأى رؤيةً وقالوا في فعل القلب رأى يرأى رأيًا ∴ واقول الرّأيُ هو ادراكُ القلب للمرئيّ وهو المعلوم حتّى يُحصّله والرّأى ايضًا قد يُوقع على المرئيّ وهو ما يحصّل في النّفس من رؤية القلب كالعلم فإنّه قد يقال على ادراك القلب للمعلوم وقد يُقال على المعلوم الحاصل في النّفس ∴ وقال الإسكندر الرّأى هو اجماعٌ نطقيٌّ ويتبعه لامحالة تصديق الشّيء الّذى يُجمع عليه فانّ من رأى رأيًا فقد اجمع على انّ تلك حاله ∴ واقول الإجماع هو عقد القلب في الشّيء اعني انّه موجودٌ وانّه بحال كذا او بصفة كذا ه وقوله يتبعه لامحالة تصديق يريد يلزمه وذلك انّه ما لم يصدّق به لا يُجمع عليه ∴ واقول التّصديق انّما يكون للدّليل والإجماع انّما يقع على المدلول عليه ∴ واقول الرّأى قد يوضع موضع الارتئاء والارتئاء هو

…رءى
…را بالعض
…موضعين

اجالة الرأي ومن ذائع الكلام قد احتجت الى رأيك
ويقولون حتى نرى كيف هذا يعنون حتى نرتأى كيف
هذا ويشبه أن يكون جعلوه مصدراً للإرتآء كما
جعلوا بان مصدر الابانة وكما جعلوا الكلام مصدراً
على معنى التكليم قالوا كلمته كلاماً وكلمته تكليماً:
وقال ابو زيد البلخي احمد بن سهل الرأى قياس
امور مستقبلة على امور ماضية فجعله بمعنى
الارتآء: وقد يجب ان ننظر هل بين الارتآء والفكر
فصل وان كان فما هو وان لم يكن فكيف هو: واقول الإرتآء
بالأمر الفكر وليس به وذلك ان الارتآء هو تردد الفكر
بين الشيئين كما يتردد بين الإثبات والنفي وبين الضار
والنافع واللذيذ والموذي والآثر والأدنى وما اشبه هذا
واما الفكر فانما هو غوص القوة المفكرة في طلب المعلوم:
وقال العارف الفكرة قوة مطرقة للعلم الى المعلوم:
وقد يجب ان ننظر في الارتآء والاختيار أهما المعنى واحد
او المعنيين: واقول قد قلنا بان الارتآء هو اجالة الرأى
والاختيار قد يوقع على هذا المعنى ثم ينفصل الإختيار
بأنه يكون ارتآء فيما سبيله ان يعمل به: واما الارتآء

فقد يقع ايضًا على ما يُراد للعلم فقط ∴ وينفصل من
وجه آخر وذلك ان الاختيار قد يقع على الرأى المختار
وهو الّذى قد حصل بالاختيار ولذلك قالوا فى حدّه
بانّه شوقٌ بتميّز وبانّه ارادةٌ وتمييز ∴ قال ارسطوطيلس
الاختيار شوق بتمييز الى فعل شىء من اجل شىء آخر
وذلك انّ ما كان سبيله ان يعمل به اذا أحسّ لزمه
الشّوق لا محالة فيكون لذلك شوقًا بتمييز اذ كان سبب
الشّوق فيه التمييز ∴ قال ابو الحسن وانما قال من
اجل شىء آخر لأنّ الاختيار لأن يكون فى التّمام ∴ ? لا يكون ظ
قال ارسطوطيلس وذلك انه ليس يُجيل احد الرّأى فى
الصحّة ولا فى الجمال ولا فى الشدّة ولا فى العفّة ولا فى
الخبرة وسائر التّمامات انّه هل ينبغى أن يفعل ذلك ولكن
هذه توضع ثمّ ننظر كيف تُفعل وبأىّ شىء تفعل و
ذلك هو معنى الاختيار ∴ قال ابو الحسن فقوله من
اجل شىء آخر يريد به التّمام اى من اجل التّمام ∴

فى جودة اجالة الرّأي

قال ارسطوطيلس ونقول جودة اجالة الرّأى هو
مصادفة الجيّد بالّذي ينبغى أن يصادف قال وذلك

انّه قد يصادف الجيّد بالظنّ وبالحِزْر وليس ذلك
بالجودة بل الجودة أن تؤلّف المقدمات على ما ينبغي ثمّ
تلتج ولا بدّ لكل نتيجة من مقدمة كلية ومقدمة جزوية
قال وانّما يفضل الانسان الحيوان بتأليف المقدمات و
بالمقدمة الكلية خاصّةً فانّ السّباع لها الجزوية وليس
لها رأى كلّى قال والحيوان انّما يتّبع التخيّل الحسّى لأنّه
لا يمكنها التفتيش والقياس: وامّا الانسان فانّه
يتّبع التخيّل المنطقى وهو التخيّل المحصّل فانّه يقيس اولاً
بعضها الى بعض ويعبّر بعيار واحد كما يستعمل فى
كم الذراع والشبر: قال ثامسطيوس ولمّا كان
الرأى منه للأثر الكلّى كقولنا اللحوم الخفيفة جيّدة
الانهضام وفيه للأمر الجزوى وهو كقولنا والفراريج
خفيفة فقد ينبغى أن ننظر اىّ الرأيين مورث التحريك
قال ونقول الرأيان جميعًا محرّكان لكنّ الكلّى محرّك
وهو اولى بالتسكين والجزوى محرّك وهو مقترن بالحركة
واول المقدمة الكلية انّما تتقوّم بالجزوية وذلك انّا
من جهة التجربة نعلم انّ اللحوم الخفيفة جيّدة الانهضام
والتجربة انّما تقع بالجزوية ومن اجل هذا لم يجز أن

كذا، والظ: للأمر،

يكون الشاب متعقلاً قال والتعقل مقابل بالوضع للعقل فان العقل هو للأوايل والتعقل للأواخر : قال وانه ليس يكون متعقلاً ولا حكيماً بالطبع فان التعقل والحكمة انما يكونان لذوي الاسنان واما الشباب فيكون فيهم ذهن عقل : قال والتعقل انما يكون للأشياء الجزوية التي انما تصير معروفة بكثرة التجربة وانما يصنع كثرة التجربة طول الزمان : قال والمقدمة الكلية وحدها غير نافعة وذلك ان الذي يعلم ان اللحوم الخفيفة جيدة الانهضام ان لم يعلم ان الفراريج⁷ لا يكون نافعاً فاما الذي يعلم ان الفراريج خفيفة قد يفعل الصحة وان لم يعلم بالمقدمة الكلية : ومن اجل ان التعقل انما يحصل في الزمان الطويل قيل بانه يجب على الأحداث ان يسلموا للمشايخ وللمتعقلين ولظنونهم من غير برهان كما يسلم للبرهان

في الداهي والذهن والجربز والمتعقل

قال المتعقل هو المتفطن لما ينبغي ان يعقل كالذهن غير ان الذهن له حذة فطنة ليست للمتعقل فاما الداهي

⁷ خفيفة ط

ج يعقل

فإنه الذي يتأتى له أن يصنع ما يصير به إلى الغرض المحمود
بلطف من حيث لا يؤبه له فإن كان الغرض رديا كان مذموما وسمي جربزة ٥

القول في صحة الاختيار وفساده
أنه من أين يكون

أصل : ما
ج : لم يكن

أقول إن صحة الاختيار شيء وصحة الذي لا يكون له الاختيار شيء آخر والفعل لا يجوز إلا بصحتهما معاً وأقول أما الاختيار فإنما يصح بالتعقل وأما ما يكون له الاختيار فإنما يصح بالفضيلة الشكلية كالعفة والنجدة والحرية والمحبة وما أشبه هذه فإن الفضيلة تصير الغرض مستقيماً وأما التعقل فإنما يصحح ما يصار به إلى الغرض مثال ذلك أن العفة إذا حصلت صارت شهوات العفيف في المطاعم والمشارب والنكاح على ما ينبغي وينبغي المقدار والوجه والحال والوقت فيكون تصحيح ذلك إلى التعقل فإن لم تكن الهيئة الشكلية فاضلة ولكنها كانت رديئة وكان صاحبها شرهاً يشتهي ما لا ينبغي ثم التسبب لما يشتهي حتى يناله توهم أنه اختيار ولا يكون اختياراً لأن الاختيار ما كان بنطق والنطق لا تسبيب ما يضر لكن ما ينفع :: وقال

أصل : الن
ج : المناكح

ج : ينبغي في

ارسطوطيلس الاختيار لا يكون من غير عقل ولا يكون ايضاً
بعقل من غير هيئة شكلية فاضلة فان الهيئة تصير الغرض
مستقيماً واما التعقل فيصحح ما يؤدي الى الغرض :. قال
كان سقراط يقول الفضائل كلها انما تكون بالمعرفة
وانما هي المعرفة :. قال ونحن نقول انها لا تكون بغير معرفة
من اجل ان الفضيلة الخلقية تقوم التمام واما المعرفة
فتقوم ما يصير الى التمام :. وقال ارسطوطيلس ليست
الفضيلة معلمة الخيرات ولكن الفضيلة هي علة صحة
الرأي في البدو والبدو هو الذي يكون من اجله الفعل
قال وما يفعل من اجله هو غرض للفاعل في فعله وابتداء
للقوة الصانعة :. قال والفاضل يرى الخير الذي هو خير
والشرير يرى ما ادرك وذلك من قبل ما فيه من الرداءة
فان الرداءة تقلب الاشياء وتصيرها كاذبة ويشبه
أن يكون الطغيان في اكثر الناس من اجل اللذة والأذى
فان اللذة والأذى تفعل الأغراض التي هي المبادئ فاسدة :.
واقول قد يجب أن ننظر هل للضابط اختيار وان كان
فكيف وهيئته الشكلية ليست فاضلة ولذلك ما يتيسر
عليه الأشياء الضارة والقبيحة ومن اجل ذلك احتاج

الى الضبط :. وان كان له اختيار فما معنى قوله الاختيار لا يكون من غير عقل ولا يكون ايضًا بفعل من غير هيئة شكلية فاضلة :. وايضًا فما معنى قوله انه ليس يحتمل احد الرأى فى التمام كالصحة والثروة والغلبة لان هذه مشتهاة ومختارة ولكن يوضع التمام ثم يروى أن كيف وبأى شىء

فإن قيل التمام الموضوع للضابط الصحة فلذلك صح له الاختيار قيل لو كان هذا هكذا لم يكن يحتاج الى الهيئة الفاضلة فإنه ليس احد لا يشتهى الصحة واذا كان الضابط له شهوات ردية ولكنه يضبط نفسه عنها فعلا بان ان الاختيار قد يكون فى الغرض الأوفى وهذا يصار به الى الغرض ع

فى الإجماع

قال الاجماع قسمان احدهما ما ليس هو الينا :. قال الشيخ ولكنه يقع بغير ارادتنا قال وذلك هو الذى يكون فى الأشياء البسيطة من ان الشىء موجود او غير موجود :. قال وذلك ان هذا الاجماع انما يتبع الحس والتخيل :. والثانى الأمر فيه الينا وذلك هو الذى يكون حدوثه عن النظر فى الأمور التى ينبغى أن تفعل وذلك ان ايثار الشىء بالروية والإجماع عليه الأمر فيه الينا :. قال وهذا الإجماع

كذا ورد سابق بعقل آخر آ
ح: بعقل

ليس يكون عن تخيل انما سببه النطق :. قال ابو الحسن هذا الاجماع
هو الاختيار :. وقال في موضع وليس تجري الروية فيما ينبغي أن
يفعل ما لم تتبعها عزيمة وهي سوء رأي يعني بالعزيمة الاختيار ؞

في الذي يجال له الرأي

قال ارسطوطيلس قال بعضهم ان الذي يجال له الرأي
هو الخير قال ويلزم من قال بهذا ان يكون كل من يجيل
الرأي مريداً للخير ومصادفاً للخير :. قال وبعض يقول الذي
يجال له الرأي ليس بخير بل الذي يرى انه خير ويلزم من
قال بهذا ان لا يكون مجالاً له الرأي بالطبع ؞

بقية القول في الاختيار

قال انوشروان الاختيار مقصود اليه في كل شيء
والذي فضلنا به نحن جودة الاختيار وايثار المختار ؞

في الاجماع

الاجماع قد يكون اجماعاً على التثبيت وقد يكون اجماعاً
على الفعل والاجماع على الفعل قد يكون باختيار وقد لا
يكون باختيار وانما يكون باختيار متى كان من بعد النظر
فيه والروية ومن بعد ايجاب النظر لفعله فليس الاجماع
إذاً باختيار لكن الاختيار هو شوق بتمييز الى فعل شيء

من اجل شيء آخر . واما الاجماع فانما يقربوا النية على فعله : ج: تعرببـ ؟
قال ونحن نقول الذي يحال له الرأي على الاطلاق بالحقيقة
هو الخير الذي يراه كل احد لكن الفاضل يرى الخير الذي هو
بالحقيقة خير واما الشرير فيرى ما ادرك كالآراء التي تكون في
الاجسام فان الصحيح يرى الاشياء على ما ينبغي واما المريض
فيرى المرة والحلوة والحادة والثقيلة على غير ما ينبغي
فالفاضل له فضل كثير لانه يرى الحق في كل واحد وهو كالمقياس
والقدر ويشبه أن يكون الطغيان في اكثر الناس لحال اللذة
والاذى لانهم يختارون اللذيذ كانها خير ويهربون من المؤذية
ومن المحربة كانها شر : قال وللحس اللذيذ والمؤذي ج: المجرّ !
وللقوة الناطقة العملية الخير والشر والضار وهو شر والضار و
النافع وهو خير وللقوة الناطقة النظرية الحق والباطل ؟

في الاختيار

الاختيار قسمان احدهما يكون احد قسمي اجالة الرأي و
القسم الاخر يكون احد قسمي الاجماع : واما القسم الاول
فهو أن يروي وينظر في الآثر والافضل وأن كيف و
بأي حال وبأي وقت وهذا هو احد قسمي اجالة الرأي : و
الآخر أن يؤثر ما يظهر باجالة الرأي وهذا هو احد قسمي الاجماع :

قال وانّ الاحساس او التخيّل او الرّويّة ليست بكافية
فى ان تفعل من دون ان تقترن ذلك النّزاع فانّه ما ٧ الى
لم يتشوّق الى ما رأى او احسّ او تخيّل لا يتحرّك للعمل ؟

اجالة الرّأى

قال الرّأى انّما يجال فى الأشياء التى ليست ببيّنة فاذا
استبانت وظهرت كان حينئذ الإختيار .·. واقول هذا
الاختيار انّما هو اختيار من جهة الاجماع عليه .·. واقول
الاجماع يكون فى الأشياء العمليّة العزيمة على فعلها وفى
الأشياء النظريّة العقد على اثباتها او نفيها .·. قال وانّ
الرّأى ليس يجال فيما يكون بالضرورة او بالطّبع ولكن فيما
اليناء فعله ولا يمكن ان يكون ابدًا على حالة واحدة .·. واقول
هذا الّذى قاله انّما هو فى الأشياء العمليّة وامّا الأشياء
النظريّة فقد يجال الرّأى فيها فيما يكون بالضّرورة
وبالطّبع ليعلم ثبوتها و وجوبها فيعتقد ذلك او بطلانها
وزوالها فيعتقد نفيها .·. قال وليس يجال الرّأى فى
التّمام كالصحّة والثّروة والغلبة ولكن يوضع التّمام
ثمّ يروّى كيف يكون وبأىّ شئ يكون .·. قال ابو الحسن
يفهم من التّمام معنيان احدهما تمام فعله فى الوقت والآخر

التمام المتفق على اختياره من الكل وانما يريد بانه لا
يجال الرأى في التمام التمامات التي لا يشترك في فضلها
وفي وجوب ايثارها :. قال فإن استبان ان الرأى يكون
بأشياء دخل حينئذ الاختيار من بعد وان يعلم بأنها
يكون اهون واجود :. قال واقول المختار هو الذى حصله
الرأى بالاثبات الحكم والقضا قال وانما يقع التحصيل
باجالة الرأى :. قال ونقول انه ليس يجال الرأى في
الأمور الجزوية لكن في الكلية :. وقال في ريطوريقى
الرأى قضية ليست في الأمور المفردة لكن في الكلية
وليس في كل كلية لكن فيما الينا فعله :. واقول
الجزوية يفهم فيه معنيان احدهما المفردة كما قال في
ريطوريقى وهذه فإنما تكون الى الحس لا الى الرأى و
الاخر أن تكون نوعية لا جنسية مثال الجنسى اللحوم
الخفيفة جيدة الانهضام ومثال النوعى والفراريج
خفيفة ومثال الفردى وهو الشخصى فهذا الفروج :. و
قال في موضع آخر وانه ليس يجال الرأى في الأشياء
الجزئية مثل هل هذا خبز هل هذا يصلح هل هذا على
ماينبغي فان هذه انما تدرك بالحس ولو فعل ذلك

اصل: ما

ايضاً مرّ الى غير نهاية هو

في التعقّل

قال التعقّل انّما يكون للأشياء الجزئيّة التي انّما تصير معروفة بكثرة التجربة قال وانّما يصنع كثرة التجربه طول الزمان قال ونحتاج ان نعلم الجزئيّة مع الكليّة :. ونقول قوى النفس ثلثة نظريّة و فكريّة وحسيّة :. واقول التعقّل هيئة فكريّة مميّزة للخير من الشرّ والأفضل من الأرذل والضارّ من النافع والجيّد من القبيح بقوّة التجربة واما العلم فإنّه هيئة نظريّة مميّزة للحقّ من الباطل بالقوّة البرهانيّة :. واما الشهوة فقوّة حسيّة مميّزة للذّة من الأذى قال والتعقّل انّما هو جودة اجالة الرأي :. قال ونقول اللذيذ انّما يكون لذيذاً عند شيء و الخير يكون خير الشيء و الحقّ حقّ على الإطلاق وكذلك الباطل فالنظري يسمّ المطلق والعملي الذي هو لشيء وعند شيء ٥

صل: بكرية / نا يد فكرية بخ

?

في التصديق للمشير والتكذيب

قال العارف التصديق انّما يكون بالتثبيت وذلك انّا انّما نقرّ بالشيء اذا ظننّا انّه قد ثبت عندنا :. قال وقد

يصدق دون التثبيت لعلل ثلثة اللبّ الفضيلة الألفة
قال واما التكذيب فانّه يكون لعدم اللبّ لعدم الفضيلة
لعدم الألفة قال وذلك انّ اللبيب يصيب الرّأي فيصدّق
بما يُقال له من غير ان يثبّت عليه فامّا الجاهل فانه لا
يصيب الرّأي لجهله ويكذب ولا يصدّق من اجل
ذلك قال وقد يصيب الواحد الرّأي بلبّه ولكنّه لا يعرف
بالصّواب لخبثه وفساده فامّا ذو الفضيلة فانه يعترف
به . قال وذو الفضيلة ايضاً ربّما لم يعترف اذا لم
يكن ذا الف ومريداً لمن يستشيره الخير . قال والرّأي
يتبعه لا محالة تصديق بالشيء الّذي يجمع عليه ه

اصل الانفة

كذا

اصل يلبه
ظ لا يعترف

في الآفات الّتي تدخل الرّأي من اين تدخل

قال ابو زيد البلخيّ الفساد يدخل الرّأي من اربعة
اوجه اثنان من قبل الزّمان وهو ان يعجل بامضائه
من قبل ان يختمر او يدافع به من بعد ان يختمر حتى
يفوت واثنان من قبل الانفراد والاشتراك وذلك
أن يستبدّ به او يدخل فيه من ليس من اهله فيفسده ه

في هيولى الرأى

قال افلاطن هيولى الرأى الى ماذا ينتهى وصورة الرأى الجواب كقولك الى كذا :. وقال افلاطن الظنون مفاتيح اليقين وتوهم الأمور مقدمات للايضاح :. وقال افلاطن ما يغلب من جهة المحسوس فطلبه انما يكون بالوهم وما يغلب من جهة المعقول فطلبه انما يكون بالفكرة :. وقال العارف الفكر قوة مطرقة للعلم الى المعلوم :. وقال ابن المقفع الخاطر انما هو بمنزلة اللحظ واللمح والفكر بمنزلة التحدق :. وقال افلاطن اذا اشكلت في امر فدعه واعمل على ما لا تشك فيه فكفى بارتياب اليقين لك مخبرا وكفى بالظن لك مفضحا ع

يعني هذا القول ٤٠٧ س ١٤ ،

لا ٧

في الحض على الاستشارة والتحذير من الاستبداد وفيه بيان الحاجة الى الوزير

قال ارسطوطيلس يجب على الملك ان يستعين برأيه على الشورى وبالشورى على رأيه فان الرأى الفذ بمنزلة الخيط السحيل والرأيان كالخيطين المبرمين

و الآراء السليمة لا تكاد تنقص فان قوة الآراء اذا ظ تنقض
اجتمعت كقوة الرجال اذا اجتمعوا . وقال سابور بن اردشير
لابنه هرمز العمل عملان الحزم في احدهما مظاهرة
الشركة فيه والحزم في الآخر الافراد فما احتيج فيه
الى الرأى فالسبيل فيه الشركة وما احتيج فيه الى
الحفظ والامانة فالسبيل فيه الافراد . قال
ارسطوطيلس وانه ليس يجوز للملك أن يشرع
في حل ولا عقد الا بعد فراغه من محل الرأى لأوله
ولآخره . ويجب ان يعلم ان صحة الرأى انما تكون بصحة
النظر وصحة النظر انما تكون بالعقول المتأيدة
بالتجارب المتبرئة من الأهواء السليمة من الآفات
وصحة العمل انما يكون بصحة الرأى وبصحة العمل
يكون صحة امر الملك وقوامه فلا بد للملك من الاستعانة
بالآراء الصافية ولا ينبغي أن يخطر بباله انه اذا
استشار أزرى ذلك به فإنه لن تزيده الاستشارة
عند ذوى المعرفة الا رفعة وبعد فلو شانه كان
الذى يفوز به من تبين الخطأ ويسعد به من درك
الصواب اعظم من كل نقيصة لو لحقته . قال و

أحقّ النّاس أن يتّهم رأيه ولا يستبدّ الملك فإنّه ينفذ
له كلّ ما قال او فعل لأنّه ليس فوقه أحد يأخذ على
يده.: قال والملك إن كان ذا رأي فإنّه سيتزيّد
برأي اهل الرّأي كما يزداد البحر بموادّه من المياه
وكما انّ الملك لا يصلح بالشّركة كذلك الرّأي لا يصلح
بالانفراد.: وقال حكيم مجمع الحزم كلّه في امرين
احدهما الاستشارة والآخر تحصين الأسرار.: وفي
جاويذان خرذ واذا استبدّ الملك برأيه عميت
عليه المراشد.: وقال بزرجمهر حسبُ ذي الرّأي
ومن لا رأي له أن يشاور عاقلاً ثمّ يطيعه.: وقيل
لملك من بعد ما زال ملكه بم زال ملككم فقال انّما ادبرت
دولتنا بالإستبداد وبالثّقة بالدّولة وبالاعتماد على
الشّدّة وترك الحيلة.: وقال ارسطوطيلس للاسكندر
اذا اجتمع الرّأي والأنفة في الموضع الضّيّق فدع الأنفة للرّأي

ذكر ما جاء في الحضّ على الاستشارة من كلام الله و كلام الرّسول عليه السّلم

قال الله تعالى لنبيّه وشاورهم في الأمر في التفسير

و ظ او ذجاء او كلمة مثلهما

اى فيما لم يأتك فيه وحىٌ فإذا عزمت أي فاذا ثبتّ
على امر وقطعت عليه فتوكل على الله يقول إعتمد
على الله واطمئنّ إليه انّ الله يحبّ المتوكّلين
اى الواثقين به وروى طاوس وعمرو بن دينار
عن ابن عبّاس انه قال في قوله وشاورهم في الأمر
قال قال رسول الله صلّى الله عليه انّ الله ورسوله
لغنيّان عن المشورة ولكنه جعل المشورة رحمةً
لأمّتي فمن شاور منهم لم يعدم رشداً ومن ترك المشاورة
لم يعدم عناءً .:. وسعيد بن المسيّب قال قال رسول الله
صلّى الله عليه رأس العقل بعد الإيمان بالله مداراة الناس
واهل المعروف في الدّنيا هم اهل المعروف في الآخرة
ولن يهلك امروٌ عن مشورة واذا أراد الله أن يهلك
عبداً كان اوّل ما يهلك رأيه .:. وقال ابو هريرة
انّه لم يكن احدٌ أكثر استشارةً من رسول الله صلّى
الله عليه استشار اصحابه في الّذي يجمعهم على الصّلوة
واستشارهم يوم بدر ويوم الخندق ويوم أحد ه

ما جاء في الحضّ على الاستشارة من كلام الصّحابة والتّابعين

قال علي بن ابي طالب الاستشارة عين الهداية و
من استغنى برأيه فقد خاطر :. وقال عمر بن الخطاب
الرجال ثلثة رجل ونصف الرجل ولا شيء فالرجل
هو الذي له رأي ويستشير ذا الرأي ونصف الرجل
الذي له رأي ولا يستشير ولا شيء الذي لا رأي له ولا يستشير :.
وقال الأوزاعي من نزل به امر فشاور من هو دونه
في الرأي والعلم تواضعا عزم الله له على الرشد :. و
استشار اصحاب رسول الله صلى الله عليه في موضع دفنه
وفي الصلوة عليه وترك عمر امر الخلافة شورى :.
وقال الحسن في قوله وامرهم شورى بينهم اي فيما
لم يأتهم فيه وحي فاذا جاء الوحي ذهب التشاور :. وكان
عمر بن الخطاب يستشير حتى المرأة :. قال ابو الحسن
المرأة تستشار فيما ينبغي فيه وتختص بمعرفته وذلك في
مثل مسئلة حفصة كم تصبر المرأة عن زوجها وفي مثل مل نصفو
مسئلة نساء الجاهلية عن امرأة ولدت من بعد ان استبرأت
من الزوج الأول تمام الاستبراء ومن بعد ان أقامت من بعد
استبرائها سنين ثم تزوجت بزوج ثان فظهر بها مل ثاني
ولد في بطنها فسأل عمر بن الخطاب عن ذلك

في صفة الوزير من قول أنوشروان

قال أنوشروان الوزير يجب ان يكون شريف الحسب مجتمع اللبّ صحيح الذهن حاضر البديهة لا تدهشه النّائبة قليل الضجر عند المكروه صابرًا عليه فلا يستعجل امرًا قبل حينه ولا يؤخّره عن حينه عارفًا بالسُّنّة بصيرًا بالسياسة محبًّا للرّعيّة بعيد الغور مستعملًا للاناة مع الرّويّة عارفًا بمصادر الأمور ومواردها عالمًا بطبقات النّاس ومراتبهم واحوالهم وقديمهم وحديثهم خبيرًا بالبلاد وبالأعداء المجاورين لها ولا يجوز أن يقع فيها من اعدائها ومن عدوان اهلها وبما يحصّن البلاد ويدفع معرّة اعدائها عنها ويجب أن يكون باحثًا عن البغية والحيلة غير ملول للمناظرة مداركًا للهيج معرضًا عن السّوء مغضيًا على الزّلّة إن تكلّم فبيان وان سكت ففي اوان سكت لين شديد الجانب ولا عسر اللّقاء. قال ويجب ان يكون موثرًا لمحبّة الملك على كل محبوب مراعيًا لقلبه محصنًا لأسراره محاميًا عن منزلته إن أعطاه شكر وإن منعه صبر وان عنّفه

كذا لعله
ظ بما يحصن

اعتب لا يبطر اذا اكرمه ولا يجترئ عليه اذا قرّبه ولا يتغير عليه اذا أبعده ولا يطغى اذا سلّطه :.

في صفة من يستشار وهو الوزير

قال ارسطوطيلس للإسكندر وينبغي أن يكون المستشار عالماً بما يُستشار فيه وأن يكون فاضلاً و ذا كلف بمن يستشيره فانّ الجاهل كثير الخطأ والزلل والشرير لا ينطق بالصواب وان كان به عالماً والبغض يحمل على الخيانة وأقلّ احوال من لا الف عنده ان لا يجبر بالنصيحة وان كان بها عالماً :. وانشد بعضهم لاكثم بن صيفي :

وما كل ذي لبّ بموتيك نصحه ، ولا كلّ موتٍ نصحه بلبيب ،
ولكن اذا ما استجمعا عند واحدٍ فحقّ له من طاعةٍ بنصيب ،

وقال ارسطوطيلس ولا تستوزر احداً الا من بعد أن تختبره قال ولا ينبغي أن ترقّيه الى مرتبة الوزارة وإن صلح لها من غير توسّط :. وقال استنصح من نصح نفسه واحذر رأي من لم ينصح لنفسه :. قال وبهاء الزمان انّما يكون بالملك العادل ونضارته انّما تكون بالوزير الفاضل :. قال ارسطوطيلس رأي المستشار

كذا

افضل متى كان غير مشوب بالقوى :. وفي خذاى نامه قال سابور لابنه هرمز انه لن يصلح للوزارة الا من قد اجتمعت فيه خلال ثلثة اولهن العلم باعمال الملك والبصر بوجوهها والمعرفة بلطايف ما فيها وبغوامضها والثانية اخلاص النصيحة والثالثة العفاف عن الاموال. قال واحذر أن تستوزر احدا من قبل المعرفة بحاله وبصلاحه لما تتخذه له وذلك بأن كان يكون مع الملوك قبلك او مع وزرائهم واحذر كل الحذر ان تستوزر احدا لميلك اليه ولمكانه من قلبك وللجلالة في نفسك من دون ان تخبره فتعرف فضل رأيه ونزاهة طعمته :. قال واعلم بأن كل انسان انما يشير بقدر حاله في نفسه كالمرآة فانها اذا كانت نقية اراتك وجهك على لون واذا كانت صدية وسخة اراتك وجهك على لون آخر :. وقال ابن المقفع اكثر ما يولد الآفة في الرأى المقت والمحبة فانهما يقبحان الحسن ويحسنان القبيح ويريان العدل جورا والجور عدلا وليس ينبغي أن يكون المستشار شابا ولا شيخا :. قال مصعب بن

كذا

عبد الله كانت قصيّ وساير قريش اذا ارادت امرًا
او تجارةً او سفرًا اجتمعت في دار الندوة وتوامرت كذا
وتشاورت وكانوا لا يدخلون في مشورتهم الا من بلغ
اربعين سنة فصاعدًا واتاهم ابن الزبعرى يومًا وهم
في رأي فردّوه لانهم استحدثوه .. وقال الزبير بن العوام
لعمر بن الخطاب إنك تُدخل هذا الغلام في المشورة
مع مشيخة اصحاب رسول الله صلى الله عليه فقال انّي
وجدته سديد الرّأي يعني ابن عباس وكان عمر اذا
جَرَّ به امرٌ قال غُص يا غوّاص لابن عبّاس : ولمّا اجتمعت
رؤساء سعد بن زيد مناة الى أكثم بن صيفي وقت اجتماعهم
لمحاربة رسول الله صلّى الله عليه فقالوا له أشِرْ علينا
يا ابا بجر فقال انّ وهن الكبر قد شاع في بدني وانّ قلبي
بضعه فليس معي من حدّة الخاطر ما أبتدئ به الرّأي ولكنّم
تقولون وأسمعُ ولأَعرِف الصّواب اذا مرّ بي .. وقال
ارسطوطيلس للاسكندر استوزر من ناصح نفسه واحذر
أن تستشير من لم ينصح لنفسه .. قال واعلم بانّ كثيرًا
من النّاس لا يُشير بما ينفع المستشير ولشاكله لكن بما يشاكل
المشير وينفعه فلا تقبلنّ من احدٍ رأيًا او تعلم سداده

وصحّة مخرجه :. وقال علي بن ابي طالب للأشتر لمّا وجّهه الى مصر لا تُدخلنّ في مشورتك جبانًا ولا بخيلًا ولا حريصًا فانّ الجبان يحملك على الجبن وعلى الخور والضّعف وامّا البخيل فانّه يحملك على الشحّ ويعدك من الافضال وامّا الحريص فانّه يزيّن لك الجور :. قال وكانت العرب تقول رأي الجبان جبان ايضًا :. واعلم بأنّ الحرص والبخل والجبن غرائز شتّى يجمعها سوء الظنّ بالله ه

في الحضّ على اقتناء من يستشار وهو الوزير

في خذاي نامه قال سابور بن اردشير لابنه هرمز اعلم بأنّك لن تضبط الأمور الّا بحسن معونة وزرائك فاتّخذهم واعلم بأنّ الوزير من الملك بمنزلة سمعه وبصره ولسانه فانّه المشرف على اعماله وعلى عمّاله وهو المنهي اليه ما يعرض في اعماله وما يقع من عمّاله وهو المجيب عن لسانه :. وقال انوشروان الملك وان كان مكتفيًا بحزمه وعزمه فانّ من توفيق الله له استراحته الى من يزيد رأيًا الى رأيه وعزمًا الى عزمه وليؤنس وحدته وانفراده ويزيله عن خطأ الرّأي ان وقع له فانّه ليس يجوز ان يعرى احد من الزّلّة والهفوة ولاسيّما من فلجته الأمور

العظام وتواترت عليه الأشغال . وقيل انه لا ينتفع بعقل من لا ينتفع بظنه

في التحذير من الهوى ومن مزين الهوى

قال سابور بن اردشير لابنه هرمز واحذر أن تستدعي من وزرائك متابعة الهوى فان الحاجة اليهم انما هو بسبب الرأى فاذا صار هوى الملك متبوعاً صار الرأى معطلاً واذا صار الرأى معطلاً ذهب معنى الوزراء وذهبت فائدة الاستشارة وقد كان من الملوك من ذوى الحزم من كان رغب في الرأى وحذراً من اتباع وزرائه هواه ربما اظهر لوزرائه الهوى في الأمر الذى يعظم ضرر الهوى فيه فمن تابعه على رأيه حطه عن منزلته ومن خالفه وحذره من موافقة ما اظهره الملك من رأيه شكر له وزاد في منزلته وبره

وجه العمل والرأى في الوزير اذا اخطأ

قال ارسطوطيلس اعلم أن المستشار ليس بكفيل وأن الرأى ليس بمضمون بل الرأى كله غرر فانه ليس في شيء من امور الدنيا ثقة . وقال سابور بن اردشير لابنه هرمز اعلم انه لا يكاد يسلم احد من الخطأ ومن الزلة

والجفوة فان زلّ احدٌ منهم في الرأي فلا تجبهه بالردّ
وارفق به في الوقت الى أن يستتم قوله ثمّ عرّفه موضع خطائه.
قال ارسطوطيليس اذا انكشف لك من وزرائك بعض ما
تكره فوبّخه على غير مواجهة فان عاد بمثل تلك الزلّة كانت
عقوبته الإمساك عن استشارته. وروي أنّ رسول الله
صلّى الله عليه استشار ابابكر وعمر في أسارى بدر
فأشار ابوبكر بالفدية وقال هم بنو العمّ والعشيرة
واشار عمر بضرب أعناقهم فمال رسول الله صلّى الله
عليه الى رأى ابي بكر وأمر بالفداء ونزل العتاب على رسول
الله وهو قوله ﴿مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى
حَتَّى يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ
الْآخِرَةَ﴾ فلمّا نزل ذلك على رسول الله صلّى الله عليه بكى
رسول الله وبكى ابوبكر. **وفي خُدَاي نامه**
لا تعاتبنّ احداً من وزرائك في امر يعظم ضرره وخطره
واذا عاتبت فاجعله على لسان من تعتمده ولا تجعله
شفاهًا واحتمل وزيرك فيما تحتمل فيه أخاك
وولدك العزيزين عليك الاثيرين عندك. **وفيه**
وان عاد للذنب عذلت للاستصلاح فان عاد ثالثًا
أنزلته حيث أنزل نفسه

سورة الأنفال الآية ٦٧

في كيف يستشير

في التاج ولا ينبغي للملك أن يستشير أحداً إلا خالياً به فانه أموت للسر وأجمع للذهن وأحزم للرأي ∴ وقال ارسطوطيلس للاسكندر صيّر استشارتك بالليل فانّ الفكر فيه اجلى واجمع ∴ وقال ابن المقفع اذا اجتمع امران فقدّم الأهمّ واذا ورد أمرٌ وانت في آخر فدعه ولا تقطع الأوّل حتى تستتمه الآن تخاف دخول ضرر بالتأخير في الأمر الثاني ∴ وقال ابن المقفع ويجب أن تحذر المشاجرة في الوقت الضيق ∴ وقال ابن المقفع اذا طُلب منك رأي فانظر الى حال المستشير فاذا عرفت أشرت بما يصلح له ∴ وفي خداي نامه ينبغي أن تعوّد نفسك الصبر على خلاف ذي الرأي والنصيحة ∴

كيف ينبغي أن يعامل وزراءه

قال سابور بن اردشير لابنه هرمز وهو في خداي نامه لا تمنعنّ أحداً من وزرائك عن الوصول اليك وعرض الأعمال عليك ولا تحوجه في ذلك الى غيرك فانّ ذلك يحمله على التجافي عن رأيه وعلى ستر معايبه عليك لحاجته اليه ∴ قال واعلم انه متى اتفق

لك وزير ناصح فان الناس ينصبون له الحبائل فاحذر هذا الباب ولا تقبل قول أحد فيه إلا أن تبيّن لك صحة ماقاله

والظاهرية

فيما يجب على المستشار اذا استشير

قال رسول الله صلى الله عليه المستشار بالخيار إن شاء سكت وان شاء قال واذا قال فينبغي أن ينصح

في الاستشارة على معنى التألف

قال الحسن في المستشار ضرب من التألف فانه يقول لم يشاورني إلا ولي في قلبه موضع : واستشار رسول الله صلى الله عليه يوم بدر لما بلغه خبر قريش اليه فأشار ابو بكر بالحرب ثم استشار فأشار عمر بالحرب ثم استشار فقالت الأنصار انه ما يريد غيركم فقال المقداد بن عمرو انا لا نقول لك كما قال أصحاب موسى اذهب انت و ربك فقاتلا إنا ههنا قاعدون ولكنا نقول لك اذهب انت وربك فقاتلا ونحن لكم متبعون

في الابتداء بالمشورة

روي ان رسول الله صلى الله عليه لما انزل اصحابه يوم

بدر قال له الحباب بن المنذر وكان يسمّى ذا الرأى لفضل رأيه أهذا منزل انزلكه الله فليس لنا خلافه ام الرّأى والمكيدة فقال بل الرّأى والمكيدة قال فانّ هذا ليس بمنزل ولكن نصير الى قليب كذا ونخلّف ماوراءها وراء ظهورنا ونغورها فنادى ملك فى الرأى رأى الحباب فسيروا وقد رأيت مصارع القوم ∴ وقد روى غير هذا وهو انّ رسول الله صلّى الله عليه قال لأصحابه أشيروا علىّ فى المنزل فقال الحباب حينئذ جوابًا لرسول الله صلى الله عليه ما قال فقال رسول الله افعلوا ما قال الحباب وأبشروا فانّ الله قد وعدكم احدى الطّائفتين انّها لكم ه

فى انّ الوزير والمستشار يجب ان يكون اكثر من واحد

كتب ارسطوطيلس الى الاسكندر اجعل وزراءك سبعة وسوّ بينهم فى المرتبة ولا تجمعهم فى المشورة فانّ ذلك يولّد اللّجاج والاجنة ∴ قال ويجب أن تمزج بين آرائهم فانّ الملك هو الّذى يحتاج أن ينظم الرّأى : وقال ابن عباس فى قوله وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ انه يعنى وشاور ابابكر و عمر

قال وكان رسول الله صلى الله عليه يستشيرهما وقال
لهما اما انكما لو اتفقتما على ما خالفتكما: وقال
القسم بن محمد كان ابو بكر يستشير من اصحاب
رسول الله الذين كانوا يفتون في ايامه وهم
عمر و عبد الرحمن بن عوف و زيد بن ثابت
ومعاذ بن جبل و أبيّ بن كعب: **وفي التاج**
للآراء مواضع فمنه ما يجب أن يدخل فيه الرهط
ومنه ما يجب أن يقتصر فيه على واحد: **وفي** في الأصل: يا
خذاي نامه قال سابور لابنه هرمز يا بنيّ
لا بدّ لك من اثني عشر وزيرا سبعة يلون امورك
ودواوينك وخمسة لما سوى ذلك فأحد السبعة
كاتب الرسائل و الثاني والى ديوان الجند والثالث
والى نسخته والرابع والى ديوان الخراج والخامس
والى نسخته والسادس والى ديوان ما يرد بيت المال
وما يخرج منه بالنفقات والصلات والسابع
والى ديوان الخاتم: قال وأحد الخمسة صاحب الشرط
والثاني والى الحرس و الثالث الحاجب والرابع
القاضي والخامس والى النظر في المظالم: قال
ويجب أن يفرد كل واحد من هؤلاء في عمله ولا يشرك

معه غيره في عمله فانّ العمل عملان الحزم في احدهما المظاهرة فيه بالشّركة وذلك هو الرّأي فانّ السّبيل في الرّأي الشّركة فيما احتيج الى الرّأي فيه وما احتيج فيه الى الحفظ والأمانة فالسّبيل فيه الإفراد ؏

في الأسباب الّتي ينبغي ان يُرتاى فيه ويُستشار

قال ارسطوطيلس الأمور الّتي يتشاورفيها المتشاورون خمسة بالعدد أحدها العُدّة والثّاني ما يدخل ويخرج والثّالث الحرب والسّلم والرّابع حفظ البلد والخامس سنن السياسة .: قال ويجب ان يكون المستشار في العدّة عارفاً بغلّات اهل المدينة وبنفقاتها وبضياعها وبطالتها فانّه ليس بالزّيادة في المال يزداد الغنى لكن وبنقصان النّفقة .: قال وينبغي أن يستعمل الصُّنّاع وينحّى البطّالين .: قال وينبغي ان يكون المشير فيما يدخل ويخرج عارفاً بما ينبغي له ان يطلق في دخول البلد وعارفاً بما ينبغي له أن يطلق اخراجه من البلد .: قال وامّا المشير في الحرب فانّه ينبغي أن يكون عارفاً بحال مدينته وبحال مدينة اعدائه وينبغي ان يكون عارفاً بحال الجند وعارفاً بسُبُل المحاربة وبالحروب

ستر السّياسة

الماضية :. قال واما فی حفظ البلد فينبغ أن يعرف انواع الحفظ ومواضع المسالح :. قال وامر السّن اصعب :. قال وينبغ أن يكون النّاظر عارفاً بأنواع السّياسات وبمنفعة كلّ واحد منها وبمضرّتها وينبغي أن يكون عالماً بما يُخاف عليها من الاسباب التّي تفسدها :. واقول الفساد فی الجملة انّما يعرض من الطّرفين فانّها إن استرخت وضعفت فسدت وان اشتدّت وعنفت فسدت تم

فی المشورة

قال الفرّاء اصل المشورة مَشْوُرة مُسكّن الشين لأنّ الأصل فيها مَفْعُلة ونظيره مثوبة فانّ الأصل فيها مثْوُبة :. قال ابو الحسن فتكون على هذا مصدرًا لشار :. وفی كتاب الخليل المشورة مَفْعُلة وهي مشتقّة من الاشارة :. قال وتقول أشرت بكذا و كذا :. قال الفرّاء والشّورى اصله فُعلى وقال غير الفرّاء المعنى فی المشورة استخراج الآراء بالعقول والتّجارب :. قال ابو الحسن هذا القايل جعله مشتقًّا من شار كما قلنا لا من أشار :. وقال غيره اصل المشورة الاستخراج واستُعمِل ذلك فی الرّأی وفی العسل وفی الدّابة تقول العرب شرت العسل اي استخرجته

من موضعه واجتلبته وكذلك اشرت العسل فهو مشور
ومشار ويقولون شرت الدابة واشرتها اذا
استخرجت جريها ويقال للمكان الذي يستخرج فيها
جري الدابة المشوار ويقال للذي يستخرج ذلك منه
المشور وقال ابو عبيدة اصل المشاورة الاجتماع
في الامور وهو مفاعلة وتقول شاورت مشاورة وشوارا ∴
قال ويقال للقوم الذين يتشاورون الشورى سمّوا
بالمصدر كما قيل للقوم الذين يتناجون النجوى ∴ وقال
غيره وشاورهم في الامر قال يقول استنطقهم واسمع
منهم ∴ قال ابو الحسن المعنى استخرج الرأي منهم
باستنطاقهم ∴ قال واما قوله فبما رحمة من الله لنت
لهم فانه يعني برحمة وما صلة لنت وقوله ولو
كنت فظا الفظاظة خشونة الكلام تقول فظظت
يا رجل تفظ فظا وفظاظة وقوله غليظ القلب يريد
شديد القلب اي قاسي القلب لانفضوا من حولك يقول
اي لتفرقوا من عندك قال والفضض الشيء المتفرق
واصل الفض الكسر وتقول فضضت الحلقة فضا
اذا كسرتها فاعف عنهم اي في الزلة تكون منهم
واستغفر لهم اي من الزلة ه

سورة آل عمران آية ١٥٨ فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ
الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ
الآية

في أنه لابد للملك من الأعوان

وقال ارسطوطاليس للاسكندر الامر امران كبير لا يجوز لك أن تكله الى غيرك وصغير لا يجوز لك أن تباشره بنفسك ولابد من ان توظف اعمالك على الكفاة وأن تأخذ نفسك باستيفائها منهم وينبغي أن تسهل سبيل وصولهم اليك لتطالبهم بما كان منهم فيما أسندته اليهم وينبغي ان تصغي الى ما يقولون وأن تحمد المصيب وتذم المخطىء. وقال انوشروان لابد للملك من اعوان لينتظم بهم امره ويحتاج الى أحد وعشرين رجلا يرؤسون له في الأعمال

في الحض على اختيار العمال ذكر ما يجب على الملك فيمن يريد أن يوليه وهو باب اختيار العمال

قال ارسطوطاليس للاسكندر الواجب على الملك أن يكون شديد العناية والحرص في تفقد احوال من يريد أن يوليه عملا من أعماله ما كان فان صلاح الأعمال والمداين انما يقع ويكون بصلاح من يتولى سياسة الأعمال

وسياسة المدائن وكذلك الفساد وذلك ان الرئيس في كل شيء هو المصرف له وعلى قدر التصريف تكون حال المصرف فواجب ان تكون حال المصرف شبيهة بحال المصرف له وهو فاعل التصريف :. قال واقول ان صلاح الأعمال والمدائن انما يكون بصلاح العمال وذلك أن من لا اصلاح عنده فلا سبيل الى ان يصلح شيء به فلتكن عنايتك باختيار من يصلح للعمل أكثر من عنايتك بكثرة من ترتبط فان الجوهرة خفيفة المحمل رزينة الثمن والحجارة فادحة المحمل خفيفة الثمن :. قال علي بن ابي طالب للأشتر اصطف لولاية اعمالك أهل الورع في الدين والعلم بالسياسة والحياء والالف وأهل التجربة من اهل البيوتات الصالحة والقدم في الاسلام فانهم أكرم اخلاقا وأنزه أطماعا ثم أغنهم عن المطامع بالتوسعة عليهم واجعل عيونا عليهم من ثقاتك ليو=ردوا عليك اخبارهم وجميع ما يجري منهم في اعمالهم :. وقال أنوشروان احق ما تفقد الملك فيمن يستعين به العقل وافضل ما تخيروا عليه الخير قال والعقل يكمل جميع الفضائل وثمرة الفضائل كلها الخير وأفضل

مواهب الله العقل ومشيئة الله في الخلائق كلها الخير ه

القول في صفة المختار

قال ارسطوطيلس ويجب أن يكون من اول ما ينظر في امره أنه هل يصلح لما تريد أن توليه فإنه لن ينفعك فضله وصلاحه في غير ما تريد أن توليه واحذر من أن يميلك حب رجل او فضله الى الاستعانة به فيما لا يصلح له او مقته وعيبه الى ترك الاستعانة به فيما يصلح له فانه لن يخلو أحد من عيب ومن نقيصة ومن فضل وخلة محمودة ثم الواجب أن تنظر حاله في النزاهة والعفة فان فساد العمال انما يقع على الأكثر من أن يصرفوا هممهم الى تعجل اللذات البدنية ويؤثروا اجتر المنافع الى أنفسهم وان عاد ذلك بالمضرة على سلطانهم وعلى رعيتهم ويجب أن يتفقد حاله في الجد وفي الهزل فان الهرب من تعب الجد يؤدي الى الإهمال ومن الاهمال يكون البوار: قال ابو الحسن ويجب أن يكون لبيبا فاضلا ووادا لمن يتولى له: قال أرسطوطيلس ويجب أن يتأمل حالهم فيما تولوه لمن قبلك وحالهم في انفسهم وفي معاملتهم ومجاورتهم ومعاشرتهم: قال فانه ليس يجوز أن تطمع في استصلاح

أمر جندك وضبطهم بمن لم يحسن سياسة عبيده وخدمه ولم يضبطهم ∴ وليس يجوز أن تطمع في توفر خراجك بمن لم يحسن عمارة ضيعته وعلى هذا يجب أن يكون بناء امرك في ساير اسبابك وامورك ∴ قال ويجب أن تعلم ان اعوانك بمنزلة اعضائك وهم جنتك وسلاحك فواجب عليك أن تلزم نفسك العناية بصلاح احوالهم وامورهم ومعاشهم اذ كان في صلاحهم صلاحك وفي اختلال احوالهم اختلال حالك ∴ وقال علي بن أبي طالب للأشتر من ضيع حق الله فلا تأمنه على حق عباد الله ∴ وكتب ابرويز الى ابنه شيرويه من الحبس لاتولّ شيئاً من امورك قليل التجارب ولا المعجب ولا من يقع في خلدك ان زوال سلطانك خير له ولا من اصبته بعقوبة فاتضع لها ولا من اطاعك بعد ما اذللته ولكن يجب أن تولي امرك رجلاً وجدته مهتضماً فرفعته او ذا شرف فاصطنعته واذا وليت احداً فاقسم عليه بالوعيد ∴ وقال ارسطوطيليس للاسكندر لا تثقن بحال من لم تجربه في الولاية فان الولايات هي التي تظهر احوال الناس ∴ وكتب عمر بن عبد العزيز الى الحسن البصري أشر علي بقوم استعين

بدل خيراً

استعين بهم. فكتب اليه اما بعد فان اهل الدين لا يريدون عملك واهل الدنيا ما ينبغي ان تريدهم انت لعملك ولكن عليك بذوي الاحساب فانهم يصونون احسابهم ولا يدنسونها بالخيانة. وقال ابرويز لابنه شيرويه واذا وليت احدا فحذره واقسم عليه بالوعيد

في الأ يدنسه

في ان الواجب على الملك اختيار عمال الاعمال

قال سابور بن اردشير لابنه هرمز واعلم بانك وان بالغت في انتقاء وزرائك واعوانك غير مستكمل منفعتهم حتى يكون من يلي مزاعوانهم وخلفائهم ومدبري امورهم اهل بصر وكفاية وامانة فلا تدع تفقدهم والفحص عن احوالهم وعما يكون منهم في اعمالهم واجعل لهم حظا من عنايتك وتعهدك ونصيبا من تفقدك ومن الوصول اليك ومن رفع حوائجهم اليك فتبسط بذلك آمالهم وتطيب به نفوسهم وتزيد في نشاطهم وفي نصيحتهم واقصد الى سد خلتهم والى التوسعة عليهم في ارزاقهم حتى يستغنوا بعطائك عن الرشى والمصانعات ويذبوا انفسهم عن مذاق الاطماع وتجب لك به الحجة عليهم في جرم ان اجترموه وان بلغك عن احد منهم حسن قيام في عمله

وعفاف في مطعمه وقرطته عند صاحبه وحضضه على زيادة بر و
لطف وصلة ليشرف بها على نظرائه وليرغب من سواه في الايتساء به

بقية القول في اختيار العمال وفي تفقد امور العمال واحوالهم

قال وينبغي ان تتفقد امورهم واحوالهم حتى لا يذهب عليك
امر ظاهرهم وباطنهم وان تعرفهم ذلك بلطف بان تشكر لهم
على ما يكون منهم من حسن وتوبخ على الشيء حتى يجدوك عند
همتك فضلا منك عند لسانك ∴ وقال سابور لابنه هرمز
اياك ان تستعين بمن لا معرفة له في الامور بنفسه فان مستبين
الامور برأيه كالبصير ومستبين الامور بغيره كالاعمى المقلد ∴
وفي عهد ملك لابنه اياك ان تسود غير اهل السودد
او تشرف غير اهل الشرف فانا في اول امرنا ادخلنا عدة من
الطبقة الدنية في اهل الولايات ورقيناهم الى سني المنازل فلم
يعتقدوا لانفسهم ولنا صنيعة تحمل بها ملكنا ولم يطلقوا لنا
عقدة حقد ولم يستفتحوا لنا باب احسان ولم يتجاوزوا بما
وسعنا عليهم من نعمتنا ان اتخذوها ملاهي وملاعب لبطو
نهم وفروجهم واستفسدوا علينا قلوب رعيتنا وخربوا

…على ما
…عن ارسطو
…س،

من الانسان انه لن يستطيع احد ان يعيش بغير الاصدقاء وان مالت اليه الدنيا بجميع رغائبها واحوج الناس الى الاصدقاء من بلى بامور العامة فانه لن يكفى المبتلى بذلك اذنان وعينان فانه ليس فى الامكان ان يبلغ الواحد بنفسه كل موضع وأن يلحق بنفسه كل امر فبالإخوان يمكن الاطلاع على الغائب والأقصى وبالاخوان يمكن الوقوف على المعايب المندفنة فى نفسك والآفات الخفية عليك :. وانه ليس شئ اعز وانفس من المودة الصافية ولا شئ اضر من المودة المموهة :. وفى القطع من بعد الوصل وحشة فمن الواجب ان تميز وتختار من قبل ان تواصل ووجه النظر ان تتبين كيف كان حاله مع أبويه و اقاربه وجيرانه وكيف ساس نفسه واهله وبنيه وخدمه واخص شئ بالانسان واعزه عليه نفسه فمن لم يكن لنفسه فانه ليس يجوز البتة ان يكون لغيره فقد ينبغى لهذا ان ينظر فى هديه وتقلبه واخلاقه فى الحسد والغضب ومحبة العز والمال فان محب المال لا يفعل الجميل وان مال بفضله

ومحبّ العزّ لا يمكنه أن تحسن العشرة وان احبّ ذلك لتيهه وكبره ومن احبّ الرّياسة لم يصف لمن يخافه على مكانه وان كان من يخافه صافيًا له وغير طالب لما يطلبه ولا راغب فيما يرغب فيه ∴ وينبغي ان يعلم ان كيف حاله في الميل الى التّعب والى الرّاحة وفي لذّات الباطل فانّ الّذي يحطّ فؤاده الى ذلك يشغله عن الجدّ كلّه ∴ واعلم بانّ من لم يعرف الفضيلة والرّذيلة فانّه ليس يمكنه ان يعرف الفاضل فيختاره وان يعرف الخسيس والنّذل فيجتنبه ∴ واعلم بانّ الشّرّ لا يوافق بعضه بعضًا وان راج فانّما يروج بان يمازجه شيء من الخير فانّ السّفيه لا يوافق السّفيه ولا يلائمه وكذلك الكسلان والكسلان والمتكبّر والمتكبّر والبخيل والبخيل وامّا الخير فانّه يوافق بعضه بعضًا ويلائم ما خالفه ∴ واذا تبيّنت من يصلح لمودّتك فتلطّف في مواصلته وينبغي ان تقاربه اوّلًا وان تظهر له في ملاقاتك بشرًا وبشاشة وان تلاطفه بقولك وتكرمه عند مخالطتك بأن تذكره بالجميل عند غيبته عنك

وأن تبرّ اخوانه واولاده وخدمه ومن يتّصل به بما يليق بكلّ واحدٍ منهم من برّك حتّى تستجرّهم الى قبولك والى حُسْن الثناء بحضرة صاحبهم عليك ∴ واعظم ما يُصطاد به الرّجال المشاركة في ضرّآئهم وسرّآئهم ورعاية ما يعود بمصالحهم والعناية بصغار حوائجهم وكبارها والنّصح لهم والابتدآء بمواساتهم واعفائهم عن سؤال ما يحتاجون اليه من قبلك ومساعدتهم فيما ينتفعون فيه بمعونتك ∴ وينبغي أن تغمس اخوانك فيما يحدُث لك من سلطان اوغنىً فان زهدوا في ذلك لم تعرض عنهم ودارتهم وان قعدوا عنك عند رياستك استدنيتهم وزدتّ في تواضعك لهم وفي برّك بهم وقاربتهم جُهدك وطاقتك ∴ وينبغي أن تعلم انّ افساد المودّة من بعد عقدها اضرّ من اهمال امرها من قبل وصلها فانّك اذا لم تتعرّض للوصل وفاتتك المنفعة سلمت من المضرّة واذا استفسدت من قد واليته انقلب لك عدوًّا معاديًا ∴ فايّاك ثمّ ايّاك ان تتعرّض لذلك والأسباب المؤدّية الى الفساد الجفآء

والاستهانة والمراء والملاحاة ⁖ وينبغي اذا ماراك
ان تستخذى له ولا تصول عليه بقوة علمك وجدلك
واكثر الفساد انما يتولد من ان تغير المعهود من ترك
فاجهد أن لا تفعل ذلك ولا تظن بانه يخفى ما تضمر
فانه لن يخفى ⁖ وينبغي أن تستشعر بانه لابد من
اعتراض العوارض فيما بين الأصدقاء فكن متهيئا
ومستعدا لازالة ما يعرض من قبل أن يقوى و
يعظم فان الأمور تكون صغيرة في مبادئها ⁖ وان احتجت
الى العتاب فعاتب فان العتاب خير من القطع ⁖ وامزج
عتابك اذا عاتبت بالحكمة وموعظتك بالملاطفة
وكن في ذلك كالطبيب الماهر الذى يكسر مرارة دوائه
ببعض الحلاوة ⁖ احذر النمام فانه الآفة
العظمى والبلية الكبرى على الأصدقاء واعلم
بان النمام في الابتداء انما يحك سور المودة
بأطراف ظفره فان ترك وذلك ضربه حينئذ
بفأسه ومعوله فالصواب ان تقيم حراسا على
سور المودة وان لا تترك احدا يدنو من سمعك
بالوقيعة في وديك ⁂

في الغضب من كلامه

قال الغضب داءٌ عظيم من ادواء النفس فانّه يُزيلُ
العقل كالسّكر والجنون وهو بجناياته وباحوال من
عرض له في تغيّر صورته وهيجانه اشبه بالجنون منه
بالسّكر والمجنون اعذر من الغضبان فانّه اذا هاج سدّ
مسالك الفهم والنّظر كالدّخان الثّائر في البيت من
النّار الموقدة بالحطب الرّطب ويشبه من هاج به الغضب
السّفينة الّتي رفعتها الرّياح في البحر بالامواج . قال
واعلم بأنّ الغضب انّما يهيج من ضعف العقل والرّاى والدّليل
على ما قلناه انّ النّساء اكثر غضباً من الرجال وكذلك
الشّبّان والسّفهاء من النّاس وكذلك كلّ من رهقه امرٌ
غيّر حال عقله وتمييزه كالمريض والجائع والحزين و
يؤيّد ما قلناه انّ اكثر الأسباب المولّدة للغضب صغار وانّ
الغضوب لضعف عقله وسخافة رأيه يظنّها كباراً
فيغضب . واكثر الأسباب المهيّجة له فساد الاعتقاد
لضعف الرّأي كالافراط في حبّ المال والعزّ والثّروة
والعجب هو الاصل فيه فانّ الافراط في الحبّ والبغض
انّما يكون من اعجاب الانسان برأيه ه **ووجه**

العلاج له في نفسه أن يقبض حركاته كلها
ويكفها ويغض بصره فلا ينظر ولا سيما الى المغضوب
عليه ويمسك لسانه عن الكلام فلا ينطق وينكس رأسه و
يطرق :. وسبيل من يريد علاج الغضبان ان لا يكلمه عند
فورته بشيء ولا يعظه فان العظة عند هيجانه تزيد في ثورته كذا
وينبغي ان تعلم ان الغضب قد يعرض على الصديق والقريب
والعدو والغريب وعلى من لا يعقل ولا يجوز ان يغضب عليه
فقد حكي ان ناسا غضبوا على الجبال الخشنة والبراري الوعرة
والسيول الهائلة :. واما الغضب على همج الحيوان كالذباب
والبرغوث والبعوض فيكثر من الناس السخفاء :. فقد يجب
لما قلنا ان نتقدم بالفكر فنقرر في نفوسنا من يجوز ان
نغضب عليه ومن لا يجوز ان نغضب عليه ثم نقرر فيهما ما
يجوز الغضب منه وما لا يجوز الغضب منه :. واذا حصلت
الجناية ممن يجوز ان نغضب عليه فيما يجوز ان نغضب
منه افكرنا في السبب الباعث له على ما فعله والموقع له فيه
فانه من البين انه قد يكون للجنايات اسباب
كثيرة لا يجوز عتاب الممتحنين بها فضلا عن عقابهم
كالخطأ والنسيان والجهالة :. وربما جنى الجاني

للثّقة بعفو من يجني عليه لحلم المجنيّ عليه او للدّالّة
عليه او للاعتماد على تجاوزه لمحلّه عنده :: واكثر
جنايات الأصدقاء انّما تكون للدّالّة اعتماداً على
محلّهم ويشبه ان تكون اكثر جنايات العبيد انّما
يقع لثقتهم بعفو مواليهم لا لاستخفافهم بامورهم
او لتهاونهم باحوالهم فاذا أوجب الرّأي العقوبة
كان الصّواب التّأنّي لتبيين مقدار العقوبة ببيان
مقدار الذّنب وليقع التّأديب في وقته وعلى وجهه
وينبغي مع هذا كلّه ان لا يكون التّأديب من
اجل التّشفّي لكن من اجل الاستصلاح لتقويم الجاني
وقد يجب على من اراد ان لا يغضب ان يقلّل حوله
محبّه وشهواته جهده وطاقته وان لا يقتني ما
يعزّ فيتعذّر وجود مثله ﻫ

في الأصل لثقتهم

في الأدب من كلامه

قال اعلم بأنّ العقل الغريزيّ لا يظهر ولا يستبين
الّا بالأدب وانّ الأدب لا يلزق باحد ولا يثبت
في نفس انسان ما لم يكن له عقل غريزيّ ويشبه ان يكون
احدهما بمنزلة الرّوح والآخر بمنزلة الجسد ::

وينبغي أن تعلم أن الفطنة الغريزية ان لم تخرج بحسن الادب فانها لا محالة تكتسب سوء الأدب كالاحتيال والحسد والشره والغضب وحب المال وحب الكرامة وحب المال ذل كبير وكذلك حب الكرامة وكل من اساء ادبه يصير في آخر امره كالبهيمة الوحشية والسبع الضاري : وينبغي ان تعلم ان العظيم في نفسه يعظم ضرره اذا أهمل ويعظم نفعه اذا روعي وتعوهد واستصلح : وينبغي أن تعلم ان كثيرا من الناس لم يباينوا البهائم والسباع الا بالصور والأشكال ومن كان كذلك فانه شر من البهائم والسباع وعدمه خير من وجوده وموته خير من حياته ه

في الأدب ما هو من كلامه

قال الادب هو المقوم للنفس البهيمية بالأخلاق الحسنة والصنايع المحمودة وانه ليس يوجد شيء من الخير للنفس البهيمية إلا بالأدب والسبيل الى التخرج الاعتياد بالعادات الحسنة فان العادة تلين الخشن وتسهل الوعر وتحبب كل مشقة ممقوتة وبالعادة ألف الناس الأعمال الوعرة الشاقة والحرف الذميمة

والاسباب المخيفة .: وبالعادة خفّ على الحمّالين ما يحملونه على ظهورهم وعلى الحدّادين ما يعملونه بايديهم وعلى الفيوج والمتردّدين في الأعمال دوامهم على مشيهم وبالعادة يصلب جلد قدم الانسان حتى يصير كخفّ البعير في الصّلابة وبالعادة يعمل الانسان بشماله عمله بيمينه وبالعادة الف النّاس البرد الجافي والحرّ المؤذي فقد رأينا من يقطع الشّتاء في البلدان الباردة بالقميص الواحد .: وامر الزرّاع في صبرهم على الحرّ ظاهر بيّن .: وبالعادة يستلذّ الطّعام الخشن والشّراب البشع

والآفة المؤدّية الى سوء الأدب

اهمال السّائس امر من يسوسه وكسل المسوس في نفسه لميله الى الرّاحة ولألفه للبطالة ولاغتراره باللّذّة والشّهوة وللهرب والنّفار من تعب الرّياضة .: وينبغي أن نعلم انّه ليس يجوز ان تسمّى حياة الشّهوات حياة لذّة ولا حياة راحة وكيف يجوز ذلك وليس لاصحاب الشّهوات هدوّ ولا سكون من الشّبق والشّره والنّزق والحيرة هذا سوى ما يلحقهم بجنايات الجهل من الآفات والأهوال والعاهات والأمراض

في الاصل والالفة البـ

وينبغي ان لا ييئس من التأدّب والتأديب والتخرّج والتخريج
ان كانت النفس كريهة والفطنة بليدة فانّ المداومة على الاجتهاد
تنجح وتغوّر لعند ... وطلبته وان كان شاقا ... فقال
قد حُكي انّ ملكاً جبّاراً اعقد جسرا فى البحر قال فانّ المداومة مع
الغاية يغلبان كل شيء ويغلبان الجواهر فانّ الحديد يلين
بالمعالجة وان الصّخرة قد تنقّب بتقطّر الماء عليها على المداومة
وانّ الخشبة الجافّة الغليظة المستقيمة قد تنحني بالمعالجة
وقد تستقيم المنحنية منها بالتثقيف والتقويم وانّ البهائم
والطّير قد تتعلّم منطق الانس وكثيرا من الآداب الحسنة
بالرّفق والرّياضة :. وينبغي أن يعلم انّه لم يبلغ أحد رياسة
فى صناعة ولا فاز بطلبة لها خطر وقيمة الّا باحتمال التّعب
والنّصب فى المجاهدة وبترك النّوم والرّاحة وبالاقدام
على نوع من الغرر والمخاطرة هل فاز النّساء بالاولاد
من غير احتمال ثقل الحمل ومشقّة الولادة ومن غير معانقة
الغرر فانّه ربّما اشرفت امرأة بالولادة على الموت وعاينته
وهل حصل النّاس السّلامة من الأعداء عند هجومهم بغير احتمال
ألم الجراح والكسر والرّض ومن غير الاقدام على العدوّ :.
وقد ذكر انّ حكيما من الحكماء لم يظفر سبعة وخمسين سنة

ـ: بعور
...يته ظ
...عيا ظ ج عسرا
ظ: قد
...ب ،
؟
در نسخهٔ اصل نیمه اخیر
دو سطر آخری محو شده است

الفهرست التامّ للأسماء الأعلام

وما يشابهها من الكنى واسماء الكتب والأيّام

فهرست الأشعـــــار

بعض اصلاحات

ص	س	
٥٨	١٠	المشي الاحضار (؟)
١١٢	٥	الغضبان
١٢٩	١٠	وكسر (زائد)
١٦٣	١٠	لأنّ من كان (؟)
٢٦٦	٤	وقد تكون نجدة وقد تكون جبانةً
٢٩٣	١	أشدّ تموّجًا من الأمواج (؟)
٣٥٢	١٥	وتقابل الحكمة (؟)
٣٥٥	٥	أهو الأدب (؟)
٣٥٥	٧	أم غيره (؟)
٣٩٩	٨	وأقتناهُ (صح)
٤١٨	اخير	وقد
٤٥٤	٣	تفوز بغيته (؟)

9) *Kitāb as-Sa'ādah wa'l-Is'ād*, the present book, now appearing for the first time in print, is the largest and most important of 'Āmerī's extant works. An old copy of it, apparently belonging to the fifth (11th) cent., exists in the Library of Sir Chester Beatty in Dublin. The present edition is a facsimile of a copy, almost a replica, I made of this manuscript. The original is incomplete at both ends and in the middle. But when, some fifty years ago, it was in the hands of a scribe in Egypt who copied from it, two more leaves of it did exist (our first and sixth foll.); the copy is now in Tehrān in possession of my friend Dr. Aṣghar Mahdavī, professor in the University of Tehrān, and from this I obtained a copy of the two leaves as well as some variants (generally by the scribe) which I have noted on the margins of my copy and marked them with ع. The Chester Beatty MS was described by the late Muḥammad Kurd 'Alī in the *RAAD*, and a photograph of it was taken by the Dār^{u}'l-Kutub^{i}'l-Miṣrīyyah, before it came into the gentleman's possession.

I have not been able to find any more of the work's missing parts, and have not attempted to correct the copyist's mistakes, except in a very few instances. My magnanimous friend, Dr. Yaḥyā Mahdavī, professor in the University of Tehrān, suggested, and I agreed, that it should be printed in facsimile just as I had copied it, in the series of books published by the University of Tehran from the fund supplied and bequeathed by Dr. Mahdavī himself.

I offer it in this form to the scholars better fitted than myself with necessary requirements to deal with it, hoping that one of them may edit and correct it properly and publish it anew.

Ankara, March 1958

Mojtabā Minovi

1) *Al-Qaul fi'l-Ibṣār wa'l-Mubṣir*, on Sight and Seeing, a copy of which is preserved in a collection of tracts marked Hikm. 98, in the Aḥmad Taimūr Pāshā Section of the Egyptian National Library. It is in 22 pages, and is dated 1223 H., copied from a MS written in 592 H.

2) *Al-I'lām bi-Manāqib*^{i}*'l-Islām*, on the Merits of Islam, a copy of which is included in the collection of tracts No. 1463, preserved in Rāghib Pāşā Kütüphanesi; it contains 28 foll. and is dated 525 H.

3) *Al-'Amad 'alā'l-'Abad*, a History of Greek Philosophy, of which a copy exists in the Servily section of the Süleymaniya Library under No. 179/2, in 34 folios. The author completed it in Bokhārā in 375 H.

4) *Inqādh*^{u}*'l-Bashar min*^{a}*'l-Jabr*^{i} *wa'l-Qadar*, on Predestination and Free-will, of which a copy is preserved, together with No. 5, the following, in the Library of Princeton University (See the No. 2163 in Ph. Hitti's Catal.). It has 25 pp. and is dated 592 H.

5) *At-Taqrīr li-'Aujuh*^{i}*'t-Taqdīr*, on the Aspects of Destiny, copied by the same hand as No. 4, and bound together with it; the author has written it, apparently in Bokhārā, for Abū'l-Ḥosain al-'Utbī, the famous Minister of Nūh ibn Manṣūr. This minister was appointed in 365 H. and was stabbed to death 6 years later. This tract contains 51 pages.

6) *Al-Fuṣūl fi'l-Ma'ālim*^{i}*'l-Ilāhiyya*, a theological work in 11 folios contained in a collection of tracts, No. 1933 of Esat Efendi, in Süleymaniya Library. The MS was probably written in the 8th (14th) century.

7) A philosophical work, also contained in the same collection of tracts (foll. 65—109) and without the author's name, has been described in my article previously mentioned. I have suggested there that the book was written, perhaps, by our author.

8) *Farrokh-Nāma* of Yūnān(?) Dastur, a tract composed in Persian, and containing advice and counsel given by this (ficticious or historical) personage to the Sassanian king Khosraw I., of which there exist several MSS in various libraries, and which has been lithographed in Bombay in the *Rivâyât-i Dārāb Hormazdyār*[1], could be the work of our author if we accept that the name ابوالخير امری given as that of the man responsible for the transmission of the tract, is a corruption of ابوالحسن عامری.

[1] In the English translation of these Rivāyāt an abridged version of this tract is given.

with Abū Sa'īd Sīrāfī which left, according to Abū Ḥayyān Tawḥīdī[1], a poor impression of 'Āmerī with the assembly. But otherwise what is reported about him suggests that he was a man of good behaviour and high morals, always thinking and contemplating, very able in talking and writing, and very powerful in his methods; although it is said that, because of his severity and harshness, he provoked people against himself and drove them to despising him. It is, however, certain that he exercised a great and powerful influence upon his contemporaries, and was acclaimed by all as one of the great masters of philosophy. Witness the extensive chapters about his life, his manners, his opinions and sayings that are found in the *Moqābasāt* of Tawḥīdī, in Moskuya's *Jāvīdhan Kheradh*[2], and in Abū Soleymān's *Ṣiwān*ᵘ*'l-Ḥikmah*[3]. Ibn Sīnā alone, who did not appreciate anybody but himself, and who did not think any of the Moslem philosophers worth mentioning, has grudgingly praised Fārābī, and has mentioned 'Āmerī derisively and in derogatory terms.

It is worth mentioning here that Ibn Abī 'Uṣaibi'a in his *'Uyūn*ᵘ*'l-'Anbā'* (vol. II, p. 20) mentions amongst the works of Ibn Sīnā a set of "Answers to 14 Questions that Abū'l-Ḥasan al-'Āmirī asked him"; and there is also a record of Seven Debates held between Ibn Sīnā and Ash-Shaikhᵘ'l-'Āmerī. As our 'Āmerī died in 381 H., and as Ibn Sīnā at that time was not more than 11 years old, it is inconceivable that these two treatises should concern our 'Āmerī in his relations with Ibn Sīnā.

To save others from the embarrassment I had in searching Brockelmann's G. A. L. and Supplement for the names of 'Āmerī's books I mention here that our author has been referred to by Brockelmann four times (S. I. 744; S. I. 958; S. I. 961; & S. III. 1239), each time as a different person, so that four men are made out of one.

Some eight or nine books and tracts attributable to 'Āmerī are today in existence and known to us, seven of which are certain to be by him, and I have compiled a list[4] of another fourteen works recorded in various books as by him. I am here confining myself to giving a list of those books and tracts that are extant and known:

[1] As reported by Yāqūt in his *Mu'jam*ᵘ*'l-'Udabā'*.

[2] Recently published under the title *Al-Ḥikmat al-Khālidah*.

[3] Only an abridgement of it exists. [4] In my article which I have mentioned before.

The author of this book, Abū'l-Ḥasan Moḥammad al-ʿĀmerī, was recognized as the Chief Philosopher of the Moslems in the period between the death of al-Fārābī and the flourishing of Ibn Sīnā, in the fourth century H., the 10th cent. A. D. He had made great efforts in bringing Greek philosophy and Islamic religious thought together, and had written a great deal of books on philosophical subjects. I have published an account of his life and a list of his books ~~in the second of~~ my articles, under the title of "*az khazāyen-e torkiyye*", which appeared in the Bulletin of Tehran Faculty of Letters[1]. Here I shall confine myself to giving a brief summary of that account.

The author's father was called Abū Dharr Yūsof, and this is why he often refers to himself as Abū'l-Ḥasan ibn Abī Dharr. He was born and brought up in Nēshābūr, and travelled to the chief cities of the Islamic world in search of knowledge, learning and arguing and teaching all the time. He studied with Abū Zaid Aḥmed ibn Sahl of Balkh, and accompanied, debated, discussed with, and learned from, such famous men as Abū'l-Faḍl ibn al-ʿAmīd, Abū'l-Fatḥ ibn al-ʿAmīd, Abū'l-Ḥosain ʿOtbī, Abū Saʿīd Sīrāfī, Abū'n-Naḍr Nafīs, Abū Solaimān Manteqī of Sīstan, Abū Ḥayyān Tawḥīdī and Abū 'Alī Moskūye; he was familiar with and befriended the Sufis, favoured the taṣavvof and wrote a book on the subject; Abū Bakr Kalābādī[2] in his book *At-Taʿarruf* has quoted him twice and Abū Ḥayyān Tawḥīdī has mentioned him very many times and brought a great deal of his sayings and opinions in several of his books, amongst them the *Moqābasāt*, *al-Imtāʿ wa'l-Mu'ānasa*, and the *Akhlāqᵘ'l-Wazīrain*. ʿĀmerī died in Nēshābūr on the 27th of Shavval 381 H. (6th January 992 A. D.), and because we know that his master, the philosopher Abū Zaid Balkhī, died in 322 H., and that ʿĀmerī lived some sixty years after that, we can conclude that he had reached a ripe old age, and full ripeness of mind.

He once travelled from Nēshābūr to Ray and Baghdād in A. H. 360; another time, in the company of Abū'l-Fatḥ Ibn al-ʿAmīd, he arrived in Baghdād in A. H. 364; he spent some five years of his life in Ray; he was in Nēshābūr in 370 H., and he finished writing one of his important books in Bokhārā in the year 375. In the year 364, when in Baghdād, he had a debate

[1] Number 3 of the 4th year, pp. 59—83.

[2] He died the year before our author died.

INTRODUCTION

Aristotle believed that a good life was a happy life, and stated as the highest aim of the philosopher to seek happiness for himself and others. That is Aristotle's aim in his *Nicomachean Ethics*, where he says that all things other than happiness are sought with some other end in view, and it is happiness alone which is sought for its own sake.

The book *As-Sa‘ādat*^{u} *wa’l-Is‘ād*, On Being Happy and Making Happy, which is being presented to the reader in this volume, contains a statement of philosophical ethics, and the principles of right and wrong in domestic life and in political affairs, such as are necessary for becoming happy and making others happy in this world.

The author has extracted these principles and these measures from Arabic translations of the principal works of Plato, Aristotle and other Greek philosophers, and has collected such sayings, advice, instructions, ordinances, and anecdotes he found in books by Iranians, Indians and Arabs, which he deemed suitable to, and confirmatory of those Greek sayings; this material he has welded together and used to compose a book on human morals and rules of good conduct, political precepts, and education and management methods. Most of the books which were the sources of this collection, especially translations from Greek authors that were used by Moslem philosophers, are lost, and it is through books of this kind that we can discover what sources were accessible to men of philosophy in the Islamic World for studying the product of the thought and contemplation as well as the results of the investigations of ancient Greek philosophers, and for employing such works as the basis of their own deep thinking and writing.

UNIVERSITY OF TEHRAN
PUBLICATIONS
No. 435

THE MAHDAVI FUND
SERIES
No. 5

AS-SA'ĀDAH WA'L-IS'ĀD

(ON SEEKING AND CAUSING HAPPINESS)

WRITTEN BY

ABŪ'L-ḤASAN MUḤAMMAD AL-'ĀMIRĪ
OF NESHĀBŪR
(† 992 A.D.)

FACSIMILE OF THE COPY
PREPARED BY

MOJTABA MINOVI
PROFESSOR IN TEHRAN UNIVERSITY

MANUFACTURED BY FRANZ STEINER VERLAG
WIESBADEN, 1957-8